

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سراج منیر

مجموعه مقالات تخصصی ویژه نقد و هابیت (۶) - تابستان ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (ع)

مدیر مسئول: مهدی مکارم

سر دبیر: اکبر اسدعلیزاده

اعضای هیئت تحریریه:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسین رجبی (عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی (استاد حوزه و دانشگاه)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی فرمانیان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدد (استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی)

حجت الاسلام و المسلمین اکبر اسدعلیزاده (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)

مدیر اجرایی: محمدعلی موحدی پور

ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی

صفحه آرا: هادی شجاعی

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

لیتوگراف و ناظر چاپ: سید محمد موسوی

نشانی: قم - میدان جانبازان، خیابان شهید فاطمی، کوچه ۲، فرعی اول دست راست پلاک ۳۱.

ص.پ: ۱۱۶۶ - ۳۷۱۳۵ تلفکس: ۷۷۴۰۷۲۹ - ۰۲۵۱

مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است، و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۸-۷

فراخوان مقاله

پژوهش‌نامه سراج نسیم، از محققین محترمی که مایل به نشر آثار خود در این پژوهش‌نامه هستند، دعوت می‌کند مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش‌نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر نشریه ارسال نمایند.

محورهای پژوهش‌نامه:

۱. تبارشناسی و هاییت
۲. تقدیمانی و عقاید و هاییت
۳. جریان‌شناسی و هاییت
۴. رویدادهای معاصر و هاییت

و سایر مباحث مرتبط با موضوع و هاییت.

◆ راهنمای تنظیم مقالات

از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

۱. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
۲. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد و سایت به‌عنوان منبع پژوهش پذیرفته نیست.
۳. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
۴. مسؤلیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
۵. مقاله، باید در قالب Word، با قلم BMitra و شماره ۱۴ در متن، و در پاورقی با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۰ باشد.
۶. متون عربی به‌کار رفته در متن، با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۳ نگاشته شود.
۷. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در بیست صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود).
۸. مقالات تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
۹. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
۱۰. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التالیف، امتیاز مقاله از آن مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
۱۱. استفاده از مطالب مجله در نوشتن مقالات و کتاب با ذکر منبع مانعی ندارد.

از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

۱. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک (Email)، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
۲. چکیده و کلیدواژگان: خلاصه مقاله به همراه واژگان کلیدی در ۵ الی ۷ سطر ارائه گردد.
۳. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
۴. در ارجاعات پاورقی، فقط به ذکر نام کتاب و شماره جلد و صفحه اکتفا گردد. در ارجاعات مربوط به مقالات ابتدا عنوان مجله، سایت یا دایرة المعارف، عنوان مقاله، و سپس نام مؤلف و پس از آن شماره صفحه ذکر شود.
۵. در پایان مقاله نتیجه آن در ۴۰۰ - ۳۰۰ کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.
۶. در پایان مقاله فهرست منابع (کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود: عنوان کتاب: نام و نام خانوادگی مؤلف، مترجم یا محقق: نام و نام خانوادگی، مکان نشر: ناشر، نوبت چاپ، سال نشر. برای نمونه:
وهابیگری، حامد الگار، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.

فهرست مطالب:

سر مقاله

۷. فتنه نجد

مقالات

۱۷. وهابیان و توحید در اسما و صفات / علی ربانی گلپایگانی
۴۷. نقد دیدگاه ابن عبدالوهاب از کتاب مجموعه التوحید / حسین رجبی
۵۹. کتاب الصواعق، نقدها و پاسخها / محمد علی موحدی پور
۸۷. محمد بن عبدالوهاب و مخالفان نجدی معاصر او / احمد ابراهیمی
۱۱۱. بررسی تطبیقی ایده‌ها و رفتارهای خوارج و وهابیت / اکبر اسدعلیزاده
۱۳۷. وهابیان و تحریف قرآن کریم / اسدالله رضایی
۱۵۹. نقد دیدگاه وهابیان درباره حدیث سفینه / حامد محمدیان خراسانی
۱۸۵. تقیه و رویکرد وهابیت به آن / محمد ابراهیم نژاد

گفتگو

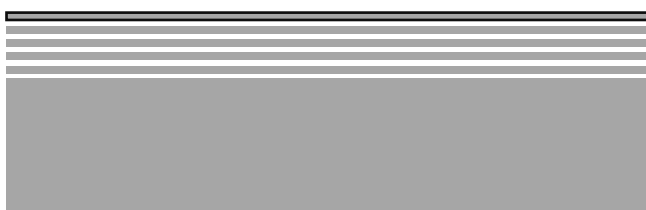
۲۱۳. وهابیت در سرایشی سقوط / عصام العباد

گزارش‌ها

- سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۴)؛
۲۳۳. گزارشی از کتاب مصباح الأنام و جلاء الظلام / مهدی فرمانیان
۲۵۷. کتابشناسی تکفیر / اباندر نصر اصفهانی
۲۷۹. گزارش از سایت / علی مرتضوی نیا
۲۸۷. پرسش‌ها و پاسخها / مجتبی آقامیرزا



سرمقاله



◆ فتنه نجد

در منابع روایی و تاریخی شیعه و اهل سنت^۱ روایات متعددی درباره پیش‌بینی‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به‌طور صریح یا ضمنی درباره بروز فتنه در منطقه نجد نقل شده است که در این نوشته فقط به نقل چند روایت از منابع اهل سنت بسنده می‌کنیم.

بخاری از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنَّا، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَفِي نَجْدِنَا؟ قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنَّا، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَفِي نَجْدِنَا، قَالَ: فَأُظَنَّهُ، قَالَ فِي الثَّلَاثَةِ: هُنَالِكَ بِالْزَّلْزَلِ وَالْفِتَنِ، وَبِهَا يَطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ.^۲

احمد بن حنبل در مسند^۳ و ترمذی در سنن^۴ نیز روایت فوق را نقل کرده‌اند.

۱. ر.ک: إمتاع الأسماع، ج ۱۴، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۹، باب ۱۶؛ فتح الباري، ج ۱۳، ص ۵۷، كتاب الفتن، باب ۱۶؛ سبيل الهدى، ج ۱۰، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. «خدایا، کشور شام را برای ما مبارک گردان! خدایا، کشور یمن را نیز برای ما مبارک گردان! صحابه گفتند: سرزمین نجد را نیز مبارک فرما، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باز در حق شام و یمن دعای خویش را تکرار فرمود. صحابه گفتند: یا رسول الله، در باره سرزمین نجد نیز دعا کنید؟ پیامبر بار سوم فرمود: در این سرزمین، آشوب‌ها و فتنه رخ خواهد داد و شاخ شیطان از آنجا سر بیرون می‌آورد». (المعرفة والتاريخ، ج ۲، ص ۳۸۸؛ صحيح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۹۸، كتاب الفتن، ح ۶۶۸۱).

۳. ر.ک: المسند، ج ۲، ص ۱۱۸، ح ۵۹۸۷.

۴. ر.ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۳۳، ح ۳۹۵۳.

ابویوسف، بخاری و مسلم - با کمی اختلاف - از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند
حضرت درحالی که رو به مشرق ایستاده بود، فرمود:

أَلَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، أَلَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ

الشَّيْطَانِ؛^۱

آگاه باشید که فتنه از آنجاست، آگاه باشید که فتنه از آنجاست،

از همین جا شاخ شیطان پدیدار می‌گردد.

در حدیث دیگر ابن‌مالک، ابویوسف، بخاری و مسلم به سند خود از سالم بن عبدالله
او هم از پدرش نقل کرده‌اند پیامبر در حالی که با دست مبارکش به طرف مشرق
اشاره می‌کرد، سه بار فرمود:

هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، مِنْ

حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ؛^۲

فتنه آنجاست، از آن جهت که شاخ شیطان (از آنجا) ظاهر می‌گردد.

در برخی روایت آمده است که: «إِنَّهُ كَانَ قَائِمًا عِنْدَ بَابِ عَائِشَةَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ نَحْوَ

المَشْرِقِ، فَقَالَ: الْفِتْنَةُ هَاهُنَا وَ...»^۳.

در کتاب المعرفة و التاريخ و صحیح مسلم آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ عِنْدَ بَابِ

حَفْصَةَ فَقَالَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ: الْفِتْنَةُ هَاهُنَا... مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا»^۴.

۱. المعرفة و التاريخ، ج ۲، ص ۷۴۸ و ۷۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۹۸، کتاب الفتن، ح ۶۶۸۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۲۸ و ۲۲۲۹، ح ۲۹۰۵ و ۲۹۰۷.

۲. الموطأ، ج ۲، ص ۹۷۵، ح ۱۷۵۷؛ المعرفة و التاريخ، ج ۲، ص ۷۴۸؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۹۸، کتاب الفتن، ح ۶۶۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۲۹، ح ۲۹۰۹.

۳. مسند ابن حنبل، ج ۲، ص ۱۸، ح ۴۶۷۹.

۴. المعرفة و التاريخ، ج ۲، ص ۷۴۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۲۹، ح ۲۹۰۶.

ازدی در کتاب جامع از سالم بن عبدالله و او از ابن عمر نقل می‌کند که بر روی منبر ایستاد. به طرف مشرق اشاره کرد و فرمود: «هاهنا أرض الفتن و حیث یطلع قرن الشیطان»^۱.

در حدیث نبوی دیگر نقل شده است که حضرت فرمود: «رأس الکفر نحو المشرق»^۲.

شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب، این احادیث را بر جریان وهابیان تطبیق داده، می‌نویسد:

شهادت می‌دهم که پیامبر راست فرمود و رسالت خویش را ادا کرد. ابن تیمیه گفته: مشرق مدینه بود که مسلیمه کذاب از آن جا ظهور کرد و مدعی نبوت شد و این نخستین رویداد بدی بود که پس از رحلت آن بزرگوار رخ داد و عده‌ای از مردم از او تبعیت کردند. این که پیامبر فرمود: «ایمان یمنی است و آشوب و فتنه از طرف مشرق است»، و این جمله را کرارا فرموده، خود هشدار می‌داد که مردم در رویدادهای این سرزمین بیندیشند و با آگاهی آن‌ها را بسنجند و زود فریب مدعیان آن‌جا را نخورند. چرا پیامبر مکرر برای حجاز و اهل آن دعا کرد، ولی از دعا درباره «نجد» خودداری فرمود؟ اگر بنا بود آداب و سنتی که در حجاز و یمن و مکه و مدینه رواج داشت، آداب ضد دینی و شرک و کفر محسوب شود، پس چرا پیامبر برای آن مناطق دعا کرد، ولی برای سرزمین نجد که این آداب و سنن در آن جا ریشه‌کن شده، دعا نکرد. شما وهابیان فقط سرزمین خود را سرزمین اسلامی می‌دانید و سایر کشورها و شهرهای اسلامی را بلاد کفر می‌پندارید، این عقیده و رفتار شما با سخن و دعای پیامبر چگونه سازگار است؟!

۱. الجامع، ج ۱۱، ص ۴۶۳، ح ۲۱۰۱۶.

۲. المعرفه و التاریخ، ج ۲، ص ۷۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۲۹، ح ۲۹۰۸.

آری، شما برخلاف سخنان رسول خدا ﷺ، سرزمین فتنه و آشوب را دارالایمان، و شهرهای مکه و مدینه و یمن را دارالکفر می‌خوانید و هجرت از آنها را لازم می‌شمایید.^۱

همچنین سعید بن منصور در سنن و ابن حنبل در مسند و بخاری در صحیح و ابی یعلی در مسند از ابوسعید خدری از پیامبر گرامی ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود:

يُخْرِجُ نَاسٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَيَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ،
يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، ثُمَّ لَا يَعُودُنَّ فِيهِ حَتَّى
يَعُودَ السَّهْمُ إِلَى فُوقِهِ. قِيلَ: مَا سَيَاهُمْ؟ قَالَ: سَيَاهُمُ التَّحْلِيْقُ؛^۲

افرادی از ناحیه مشرق، قیام می‌کنند و قرآن تلاوت می‌کنند و حال آنکه قرآن از گلوگاه آنان تجاوز نمی‌کند (در قلب آنان تأثیر نمی‌گذارد) و از قرآن بهره نمی‌برند. این گروه از دین خارج می‌شوند؛ همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود و دیگر به طرف دین بر نمی‌گردند؛ مانند تیر که به سوی کمان بر نمی‌گردد. از پیامبر اکرم ﷺ پرسیدند: این فرقه چه نشانه‌ای دارد؟ فرمود: چهره این گروه با سرهای تراشیده مشخص می‌شود.

زینی دحلان، مفتی مکه مکرمه، ضمن اشاره به این حدیث می‌نویسد:

ففي قوله: «سياهم التحليق» تصريح بهذه الطائفة؛ لأنهم كانوا
يأمرون كل من اتبعهم أن يخلق رأسه و لم يكن هذا الوصف لأحد من
طوائف الخوارج و المبتدعة الذين كانوا قبل زمن هؤلاء؛^۳

۱. الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية، ص ۱۴۹ و ۱۴۱.

۲. سنن سعید بن منصور، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۲۹۰۴؛ مسند ابن حنبل، ج ۳، ص ۶۴، ح ۱۱۶۳۲؛ صحیح بخاری،

ج ۶، ص ۲۷۴۸، ح ۷۱۲۳؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۴۰۸، ۱۱۹۳.

۳. فتنة الوهابية، ص ۱۹.

در این سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که «سر تراشیدن» را از نشانه‌های بارز این طایفه شمرده، بر وهابیت تطبیق دارد زیرا تنها این فرقه هستند که به پیروان خود دستور می‌دهند سر خود را بتراشند و این صفت در هیچ یک از فرقه‌های خوارج و بدعت‌گذار قبل از وهابیت دیده نشده است.

در روایت دیگر نقل شده که فرمود:

يُخْرَجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَوْ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَافِيَهُمْ أَوْ حُلُوقَهُمْ سِيَاهُ التَّحْلِيْقِ.^۱

در حدیث دیگر می‌فرماید:

إِنَّ أَنَسًا مِنْ أُمَّتِي سِيَاهُ التَّحْلِيْقِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، هُمْ سَرَّ الخَلْقِ وَالحَلِيقَةِ.^۲

شبیبه همین روایت را ابی‌داود در سنن^۳ و ابن‌حباب در صحیح^۴ خود از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند.

علوی بن‌احمد بن‌حداد^۵ از علمای معاصر محمد بن‌عبد‌الوهاب، در کتاب مصباح الأنام پس از نقل روایات یادشده و تطبیق آنها بر فتنه محمد بن‌عبد‌الوهاب و پیروان او می‌نویسد:

۱. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱۰۷.

۲. مسند ابن‌حنبل، ج ۵، ص ۱۷۶، ح ۲۱۰۷۱. و نیز در ج ۳، ص ۵، ح ۱۱۰۳۱ و ج ۴، ص ۴۲۴، ح ۱۹۸۲۱، با کمی اختلاف.

۳. سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۲۴۳ و ۲۴۴، ح ۴۷۶۵ و ۴۷۶۶.

۴. صحیح ابن‌حباب، ج ۱۵، ص ۱۳۸، ح ۶۷۴۰.

۵. ایشان کتاب خود را در سال ۱۲۱۵ ق تألیف و در سال ۱۲۳۲ ق از دنیا رفته است.

به قول علامه عبدالرحمن بن سلیمان اهدل، مفتی زبید، بر رد ابن عبدالوهاب نجدی همین بس که پیامبر درباره وهابیت فرمود: «سیاهم التحلیق و أتهم من المشرق».

و در ادامه می‌نویسد:

این که پیامبر ﷺ فرمود شر از نجد بر می‌خیزد، منظور او، مسیلمه کذاب است و شر به نجد باز می‌گردد، منظور پیامبر محمد بن عبدالوهاب است. این احادیث شامل حال پیروان عبدالعزیز بن سعود می‌شود.

وی می‌افزاید:

هنگامی که محمد بن عبدالوهاب نزد شیخ محمد حیات سندی در مدینه درس می‌خواند، برخی از صاحب‌دلان ضلالت را در چهره او دیده و دیگران را از او برحذر داشته‌اند.^۱

و از اخباری که با جریان مسیلمه کذاب و ابن عبدالوهاب مطابقت دارد، سخن رسول خدا ﷺ در حق ذوالخویصره تمیمی است که فرمود:

از قوم و خویش این مرد کسانی به وجود آیند که قرآن می‌خوانند، لیکن آیات قرآن از حنجره آنان فراتر نمی‌رود و در دلشان نمی‌نشیند. آنان هم‌چون تیری که از کمان جدا شود، از دین فاصله می‌گیرند، مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را آزاد می‌گذارند. هرگاه من آنان را درک کنم، همه‌شان را نابود می‌کنم.^۲

برخی از رؤسای خوارج از قبیله تمیم یعنی قبیله شخص ذوالخویصره بودند و محمد بن عبدالوهاب نیز از همین قبیله تمیم است و حدیث بر او و پیروانش نیز تطبیق می‌شود.^۳

۱. مصباح الأنام و جلاء الظلام، ص ۵-۱۱.

۲. أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۲۹، شماره ۱۵۴۱؛ امتاع الأسع، ج ۲، ص ۳۰.

۳. ر.ک: مصباح الأنام و جلاء الظلام، ص ۱۱.

حدیث اول که در آن اسم «نجد» برده شده، بقیه احادیثی را که کلمه «مشرق» و «مطلع شاخ شیطان» در آنها به کار رفته، تفسیر می‌کند و روشن می‌سازد که منظور از مشرق همان سرزمین نجد است؛ زیرا نجد در مشرق مدینه قرار دارد. نیز از مجموع احادیث روشن می‌گردد که مقصود از مشرق که در مقابل حجاز آورده شده، همان نجد است. در صحاح می‌نویسد: «نجد سرزمین عربی است و هر زمین مرتفعی از تهامه گرفته تا سمت عراق را نجد نامند»^۱.
در مصباح می‌نویسد:

نجد سرزمین معروفی است از بلاد عرب، پشت سرزمین عراق و

آن جزء حجاز نیست؛ اگرچه جزء جزیره العرب محسوب می‌شود.^۲

بدین ترتیب معلوم می‌شود که عراق غیر از نجد و حجاز و یمن و شام است و منظور از نجد مقابل تهامه است که «غور» نیز نامیده می‌شود، علاوه بر این که سخن صحابه به رسول خدا که خود اهل حجاز و در حجاز بود و فرمود نجد ما نیز مبارک باد، خود شاهد بر آن است که مقصود از نجد همان نجد حجاز است؛ یعنی سرزمین وهابی‌ها که در مشرق حجاز قرار دارد.

پس نجد سرزمینی است واقع در مشرق حجاز که مسیلمه کذاب و وهابیان از این سرزمین سر برآورده‌اند و حدیث نبوی که فرمود: شاخ شیطان و فتنه و آشوب در نجد پدیدار می‌شود، اشاره به خروج مسیلمه کذاب و وهابی‌هاست.

۱. تاج اللغة، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲. مصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۹۳.

مقالات

- ✓ وهابیان و توحید در اسما و صفات
- ✓ نقد دیدگاه ابن عبدالوهاب از کتاب مجموعه التوحید
- ✓ کتاب الصواعق، نقدها و پاسخها
- ✓ محمد بن عبدالوهاب و مخالفان نجدی معاصر او
- ✓ بررسی تطبیقی ایده‌ها و رفتارهای خوارج و وهابیت
- ✓ وهابیان و تحریف قرآن کریم
- ✓ نقد دیدگاه وهابیان درباره حدیث سفینه
- ✓ تقیه و رویکرد وهابیت به آن

وہامیان و توحید در اسما و صفات

* علی ربانی گلپایگانی

◆ چکیده

مقاله حاضر ابتدا دیدگاه وهابیان را درباره توحید در اسما و صفات مطرح و سپس بر اساس کتاب و سنت دیدگاه آنان را نقد و بررسی کرده است و در نتیجه سست بودن آرا و نظریات وهابیان در خصوص توحید در اسما و صفات الهی را به اثبات رسانده است.

کلیدواژگان: وهابیان، توحید، اسما، صفات، سلف، تجسیم، تشبیه، تأویل، تفویض.

◆ مقدمه

توحید محور اساسی دعوت پیامبران الهی و دعوت به توحید سر لوحه مأموریت آنان بوده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصُّلُوعَ﴾^۱. توحید یعنی اعتقاد به یگانگی خدا در ذات، صفات، افعال و عبادت. خداوند در ذات و صفاتش یگانه است و مثل و مانندی ندارد (توحید در ذات و صفات)؛ چنان که در افعالش نیز یگانه است و شریک و انبازی ندارد (توحید در افعال: خالقیت و ربوبیت) و کسی جز خداوند سبحان شایسته پرستش نیست (توحید در عبادت). توحید در آثار وهابیان به اقسام سه‌گانه توحید در اسما و صفات، توحید در ربوبیت، توحید در الوهیت و عبادت تقسیم شده است.^۲ دکتر صالح بن فوزان، از عالمان وهابی معاصر، در کتاب *الإرشاد إلی صحیح الاعتقاد*، شرح مبسوطی از اقسام سه‌گانه توحید ارائه کرده است.^۳ نخست کلام وی را درباره توحید اسما و صفات بازگو خواهیم کرد، آن‌گاه به ارزیابی و نقد آن خواهیم پرداخت.

◆ تبیین توحید اسما و صفات

ابن فوزان در تبیین توحید اسما و صفات چنین گفته است:

مقصود از این توحید اثبات صفات کمالی است که خدا برای خود و یا پیامبر برای خدا اثبات کرده است، و هم‌چنین توحید نفی صفات نقص است که خداوند آنها را از خود و یا پیامبر خدا از او نفی کرده است؛ چنان که فرموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۴.

۱. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲. ر.ک: الجامع الفرید، ص ۳۴۰؛ الدر النضید علی أبواب التوحید، ص ۸؛ فتح المجید شرح کتاب التوحید، ص ۲۳؛ الإرشاد إلی صحیح الاعتقاد، ص ۲۷.

۳. وی در مقدمه کتاب خود تصریح کرده است که مطالب کتاب خویش را از آثار عالمانی چون ابن تیمیه، ابن قیم، ابن کثیر، محمد بن عبدالوهاب و شاگردان او خصوصاً از کتاب فتح المجید برگرفته است.

۴. سوره شوری، آیه ۱۱؛ الإرشاد إلی صحیح الاعتقاد، ص ۱۴۲.

سپس گفته است: این قسم از توحید را جهمیه، معتزله و اشاعره انکار کرده‌اند. آن‌گاه کتاب‌هایی را که علمای اسلامی درباره این قسم از توحید نوشته‌اند، بر شمرده است و از آن جمله از کتاب *التوحید* محمد بن خزیمه یاد کرده است.^۱ به گفته وی، نخستین کسانی که این قسم از توحید را انکار کردند، برخی از مشرکان عرب در عصر رسالت بودند؛ چنان که قرآن کریم فرموده است: ﴿كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾.^۲

ابن جریر گفته است در جریان صلح حدیبیه هنگامی که در آغاز صلحنامه جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» نوشته شد، مشرکان قریش گفتند ما رحمان را نمی‌شناسیم. همو از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سجده می‌گفت: یا رحمن! یا رحیم! مشرکان گفتند: او خود را موحد می‌داند، و حال آنکه او خدا را می‌خواند. در این هنگام این آیه نازل شد: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.^۳ نیز قرآن کریم فرموده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ﴾.^۴

وی سپس به آیه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۵ بر رد کسانی که صفات را تأویل می‌کنند، استدلال کرده و گفته است: خداوند در این آیه اسمای حسنی را برای خود اثبات کرده و به مسلمانان امر فرموده که او را با آن نام‌ها بخوانند. اگر معانی این نام‌ها چنان که جهمیه، معتزله و اشاعره گمان کرده‌اند، معلوم نیست، چگونه می‌توان خدا را به آنها

۱. الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲. سوره رعد، آیه ۳۰.

۳. سوره اسراء، آیه ۱۱۰.

۴. سوره فرقان، آیه ۶۰.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

خواند. همچنین در این آیه به منکران اسمای الهی و عید عذاب داده شده است و کسانی که این صفات را تأویل کنند، در حقیقت آنها را انکار کرده‌اند.^۱ نامبرده درباره الحاد در اسمای الهی گفته است: الحاد در اسمای خداوند انواعی دارد:

۱. نامیدن بت‌ها به نام‌های خداوند؛ چنان‌که مشرکان یکی از بت‌های خود را لات و دیگری را عزّی می‌نامیدند. لات از اله گرفته شده است و عزّی از عزیز؛
۲. نامیدن خداوند به نام‌هایی که لایق مقام الهی نیست؛ چنان‌که نصارا او را «أب» نامیده‌اند؛

۳. وصف کردن خداوند به صفات نقص؛ چنان‌که یهود خداوند را فقیر نامیدند و نیز گفتند: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾^۲؛

۴. تعطیل نام‌های خداوند از معانی آنها و انکار حقایق اسما و صفات الهی؛ چنان‌که جهیمیه و پیروان آنان چنین عقیده‌ای داشتند. آنان گفته‌اند: خداوند سمیع و بصیر است، ولی سمع و بصر ندارد و این بزرگ‌ترین الحاد در اسمای الهی است و در مقابل الحاد مشرکان عصر رسالت است. آنان نام‌های خداوند را بر بت‌های خود می‌نهادند و اینان معانی و حقایق صفات خداوند را انکار می‌کنند.^۳

◆ مذهب سلف در اسما و صفات الهی

ابن فوزان سپس به بیان مذهب سلف درباره اسما و صفات الهی پرداخته و گفته است: منهج سلف صالح از اهل سنت و جماعت این بوده است که اسما و صفات خداوند را همان‌گونه که در کتاب و سنت آمده است، بر خداوند اطلاق کرده و آنها را بر معانی ظاهری‌شان حمل می‌کرده و از تشبیه نیز احتراز می‌جسته‌اند؛ زیرا صفات خالق مخصوص و شایسته اوست و صفات مخلوق نیز شایسته و مخصوص اوست و بین آن

۱. الإرشاد إلی صحیح الاعتقاد، ص ۱۴۳-۱۴۵.

۲. سوره مائده، آیه ۶۴.

۳. الإرشاد إلی صحیح الاعتقاد، ص ۱۴۶.

دو مشابهتی وجود ندارد؛ همان گونه که میان ذات خالق و ذات مخلوق مشابهتی نیست.^۱

بنابر دیدگاه اهل سنت اسما و صفات الهی - که در قرآن کریم یا احادیث وارد شده است - از متشابهات نیست که معنای آنها به خداوند تفویض شود، زیرا اگر چنین باشد، این صفات برای انسان قابل فهم نخواهد بود؛ در حالی که خداوند امر کرده است که در قرآن تدبر شود و بر فهم و درک آن تشویق شده است. هرگاه نصوص صفات قابل فهم نباشد و خداوند به فهم آن دستور دهد، خداوند ما را به کاری دستور داده است که ما قادر بر آن نیستیم و خداوند از چنین دستوری منزه است. بنابراین معانی صفات الهی معلوم است ولی کیفیت و چگونگی آن معلوم نیست و جز خداوند کسی کیفیت آن را نمی‌داند.^۲ بدین جهت است که وقتی از امام مالک از آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۳ سؤال شد، پاسخ داد: «الاستواء معلوم، والکیف مجهول، والإیمان به واجب، و السؤال عنه بدعة». آنچه وی درباره استوا گفته است، در همه صفات الهی جاری است و این مطلب مورد قبول همه اهل سنت و جماعت است. بنابراین سخن کسانی که به سلف نسبت می‌دهند که آنان نصوص صفات را از متشابهات قرآن می‌دانستند و علم آنها را جز خداوند نمی‌داند، پذیرفته نیست.

آری، سلف همان گونه که اصل این صفات را اثبات، و آنها را بر معانی ظاهری‌شان حمل می‌کردند، از تشبیه خداوند به مخلوقات هم اجتناب می‌کردند و می‌گفتند کیفیت آن را جز خداوند نمی‌داند؛ چنان که کیفیت ذات خداوند را جز او نمی‌داند.

بر این اساس کسانی که صفات خداوند را تأویل یا معنای آن را به خداوند تفویض می‌کنند، برخلاف قرآن و سنت عمل کرده‌اند؛ چرا که در کتاب و سنت این صفات برای خداوند اثبات شده است. تأویل و تفویض برخلاف اثبات اسما و صفات برای

۱. الإرشاد إلی صحیح الاعتقاد، ص ۱۵۰.

۲. همان.

۳. سوره طه، آیه ۵.

خداوند است؛ اسما و صفاتی که انسان می‌تواند معنای آنها را بفهمد؛ اگرچه کیفیت و چگونگی آنها را نمی‌داند.^۱

وی سپس به نقل مطالبی از ابن خزیمه، ابن تیمیه و ابن قیم در این باره پرداخته است. مفاد سخنان آنها این است که صفات را به معنای ظاهری آنها حمل می‌کنیم و از این نظر معنای آنها معلوم است، ولی کیفیت آنها برای غیر خداوند معلوم نیست و در نتیجه تشبیه یا تجسیم لازم نخواهد آمد؛ چنان که انکار و تعطیل هم راه نخواهد یافت.^۲

عمرو بن عبدالمنعم سلیم در تعلیقه‌ای که بر کتاب *أصول السنّة* احمد بن حنبل نوشته، در این باره به تفصیل سخن گفته و اقوال بسیاری از علمای سلف را در خصوص اینکه نباید در آیات و احادیث صفات خوض کرد و به تأویل آنها پرداخت، بلکه باید آنها را بر همان معانی ظاهری‌شان حمل کرد و از بحث و تحقیق درباره آنها اجتناب کرد، نقل کرده است.^۳ برخی از این اقوال به شرح ذیل است:

۱. خلّال در کتاب *السنّة*،^۴ دارقطنی در کتاب *الصفات*^۵ و آجری در کتاب *الشریعة*^۶ از ولید بن مسلم نقل کرده است که وی گفته است: از سفیان، اوزاعی، مالک بن انس و لیث بن سعد درباره احادیث صفات پرسیدم. آنان در پاسخ گفتند: احادیث صفات را همان گونه که وارد شده است، می‌خوانیم و از آنها می‌گذریم (آنها را تأویل نمی‌کنیم).

۲. ابن عبدالبر در کتاب *جامع بیان العلم* گفته است:

از مالک بن انس، اوزاعی، سفیان بن سعید، سفیان بن عیینه و

محمد بن راشد درباره احادیث صفات روایت شده که آنان گفته‌اند:

۱. *الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد*، ص ۱۵۰ - ۱۵۲.

۲. همان، ص ۱۵۳ - ۱۶۵.

۳. *تمام المنة في التعليق على أصول السنّة*، ص ۳۸.

۴. ر.ک: *السنّة*، ص ۲۵۹، ح ۳۱۴.

۵. ر.ک: *الصفات*، ص ۵۹، ح ۶۷.

۶. ر.ک: *الشریعة*، ص ۱۱۴۶، ح ۷۲۰.

«امروها کما جاءت؛ احادیث صفات را همان گونه که وارد شده‌اند،
به حال خود واگذارید» (تأویل نکنید).^۱
۳. عبدالله فرزند احمد بن حنبل در کتاب السنّة به سند صحیح از وکیع بن جراح
روایت کرده که گفته است:

ما احادیث صفات را همان گونه که روایت شده است، می‌پذیریم
و درباره کیفیت و چگونگی آنها سخن نمی‌گوییم؛ مانند این حدیث
پیامبر ﷺ که فرموده است: «قلب ابن آدم بین إصبعین من اصابع
الرحمن» و مانند حدیث عبدالله بن مسعود که گفته است: «إن الله
عز وجلّ یحمل السماوات علی إصبع و الجبال علی إصبع».^۲

۴. دار قطنی در کتاب الصفات به سند صحیح از عباس بن محمد دوری نقل کرده
است که ابو عبید قاسم بن سلام درباره احادیث مربوط به رؤیت و کرسی و ضحک
خداوند، جایگاه خداوند قبل از آفرینش آسمان، و این که جهنم تا وقتی که خداوند قدم
در آن نگذارد اشباع نمی‌شود و نظایر آنها، گفته است:

این احادیث از نظر سند صحیح‌اند، و هرگاه گفته شود: خداوند
چگونه قدم خود را در جهنم می‌گذارد و چگونه می‌خندد، در پاسخ
می‌گوییم این مطالب را نباید تفسیر کرد و از هیچ‌یک از صحابه و
تابعین نشنیده‌ایم که آنها را تفسیر کرده باشند.^۳
۵. خطیب بغدادی درباره صفات گفته است:

مذهب سلف درباره آنچه در سنن و صحاح روایت شده، این
بوده است که آن صفات را برای خداوند اثبات و آنها را بر
ظواهرشان حمل و کیفیت و تشبیه را نیز از خداوند نفی می‌کردند.

۱. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۹۶.

۲. السنّة، ص ۲۶۷، ح ۴۹۵.

۳. الصفات، ص ۵۲-۵۳، ح ۵۷.

برخی، این صفات را نفی کردند و در نتیجه آنچه را خداوند اثبات کرده است، ابطال کردند و گروهی از اثبات‌کنندگان معنای حقیقی آنها را گرفتند و در نتیجه به تشبیه گراییدند. راه وسط انتخاب روشی ما بین دو روش است و اصل در این باره این است که بگوییم کلام در باب صفات، فرع بر کلام درباره ذات است (یعنی همان‌گونه که اصل ذات را اثبات می‌کنیم و درباره کیفیت آن سخن نمی‌گوییم، اصل صفات را هم اثبات می‌کنیم و درباره کیفیت آن بحث نمی‌کنیم).

۶. حافظ ابوالقاسم اسماعیل بن فضل تیمی در کتاب *الحجّة فی بیان المحجّة*^۱ گفته است که مذهب اهل سنت این است که انسان در برابر آنچه از احادیث که می‌شنود و درک آنها خارج از توان عقل است مانند حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «خلق الله آدم علی صورته» و نظایر آنها، باید تسلیم شود و آنها را تصدیق کند و آن را به خداوند تفویض کند و به آن راضی باشد و در آنها با رأی خویش تصرف نکند و هرکس آنها را با رأی و میل خویش تفسیر کند، راه خطا و ضلالت را پیموده است.^۲

نخستین فردی که این نظریه را درباره اسما و صفات خداوند به‌طور مبسوط و قاعده‌مند بیان کرده، احمد بن تیمیه حرّانی است. وی در آثار مختلف خود مانند *العقیده الحمویة و العقیده الواسطیة* بر این مطلب تأکید کرده است که آیات و احادیث مربوط به صفات خداوند را باید بر معنای ظاهری آنها حمل کنیم و هرگونه تأویل و تفسیری برخلاف ظاهر آنها نادرست است. نامبرده در رساله *العقیده الحمویة* پس از بیان نمونه‌هایی از آیات و احادیث در این باره گفته است:

از هیچ‌یک از صحابه و تابعین نقل نشده است که خداوند در آسمان و بر عرش نیست و او در هر مکانی است و همه مکان‌ها

۱. *الحجّة فی بیان المحجّة*، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲. *تمام المنة فی التعلیق علی أصول السنة*، ص ۳۸-۴۱.

برای او یکسان است و این که او نه در داخل عالم است و نه در خارج عالم، و نه متصل با عالم است و نه منفصل از آن، و این که اشاره حسی به او جایز نیست، بلکه در حدیث صحیح از جابر روایت شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عرفات خطبه‌ای ایراد کرد، آنگاه خطاب به مردم گفت: آیا مأموریت الهی را به شما ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری، در این هنگام پیامبر با انگشت خود به طرف آسمان اشاره کرد و چند بار گفت: خدایا، شاهد باش، و مانند این حدیث بسیار نقل شده است.^۱

◆ خلاصه نظریه سلفی‌ها

تا اینجا اقوال برخی از علمای گذشته و معاصر سلفی‌ها را درباره اسما و صفات خداوند نقل کردیم. اینک لازم است قبل از بررسی و نقد دیدگاه آنان، خلاصه نظریه آنها را در این باره یادآور شویم:

۱. قاعده عقلی و دینی درباره صفات خداوند همان است که درباره ذات الهی به کار می‌رود؛ یعنی همان گونه که اصل ذات خداوند را اثبات می‌کنیم و کیفیت و چگونگی آن را نمی‌دانیم، درباره صفات خداوند نیز اصل صفات را برای خداوند اثبات می‌کنیم، ولی کیفیت و چگونگی آنها را نمی‌دانیم.

۲. درباره قاعده یادشده، میان صفات خبری و صفات دیگر تفاوتی وجود ندارد. همان گونه که صفات علم و قدرت را برای خداوند اثبات و معنای حقیقی آنها را بر خداوند اطلاق می‌کنیم، صفات استوا بر عرش و مجیبی (آمدن) را نیز برای خداوند اثبات و معنای حقیقی آنها را بر خداوند اطلاق می‌کنیم و در هر دو مورد، مشابهت صفات خداوند را با صفات انسان نفی می‌کنیم؛ چنان که کیفیت آن را نیز نمی‌دانیم.

۳. با توجه به نکته یادشده در مورد صفات خداوند سه مطلب را باید از یکدیگر جدا کرد: الف) اثبات صفات برای خداوند به معنای حقیقی آنها و نفی تأویل صفات؛

۱. العقیلة الحمویة، رساله یازدهم از مجموعه الرسائل الکبری، ص ۴۲۹-۴۳۲، نقل از بحوث فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۱۳.

- ب) نفی مشابهت صفات خداوند با صفات بشر و دیگر آفریده‌ها؛
 ج: عدم آگاهی از کیفیت و چگونگی صفات خداوند از نظر مصداق نه از نظر معنا.
 ۴. دلیل سلفی‌ها بر دعاوی یادشده مبتنی بر نکات زیر است:
- الف) بدان جهت باید صفاتی را که در کتاب و سنت وارد شده‌اند، بر معنای حقیقی آنها حمل کرد که غرض از قرآن و روایات هدایت بشر بوده است و از طرفی، هدایت بشر در گرو فهم معانی آیات و احادیث است. بدین جهت در آیات قرآن بر این که قرآن بیانگر حقایق است و به زبان عربی مبین است، تأکید شده است. از سوی دیگر، اصل در کلام این است که بر معنای ظاهری آن حمل شود. بنابراین مقصود از صفاتی که در قرآن و احادیث وارد شده است، همان معنای ظاهری و حقیقی آنهاست. در نتیجه تأویل این صفات، یعنی حمل آنها بر معنای خلاف ظاهر، مستلزم انکار صفات خواهد بود. به عبارت دیگر، تأویل صفات به تعطیل و انکار صفات باز می‌گردد و این، همان دیدگاه جهم بن صفوان و پیروان اوست.
- ب) از آن جا که به حکم عقل و وحی، خداوند در ذات و صفات مثل و مانندی ندارد، اعتقاد به تشبیه درباره صفات خداوند باطل است، ولی برای نفی تشبیه نباید معنای ظاهری و حقیقی صفات را انکار کرد، بلکه باید علم به کیفیت و چگونگی آن را نفی کرد و از آن جا که انسان از چگونگی صفات خداوند آگاه نیست، هرگونه پرسش و بحث در این باره ناروا خواهد بود. بدین جهت پیشوای مذهب مالکیه درباره صفت استوای خداوند بر عرش گفته است: استوا معلوم است؛ یعنی معنای آن را می‌دانیم و باید به آن ایمان داشته باشیم، ولی کیفیت آن برای بشر مجهول است و سؤال از آن نیز بدعت است.
۵. نه تنها نظریه تشبیه و تأویل درباره صفات خداوند باطل است، نظریه تفویض نیز به این معنا که فقط الفاظ آنها را برای خداوند اثبات کنیم و بگوییم معانی آنها را نمی‌دانیم، باطل است؛ زیرا معانی آنها برای بشر مجهول نیست. آنچه مجهول است، کیفیت آنها به لحاظ واقعیت عینی صفات است، نه معنا و مدلول آنها.
۶. روش صحابه و تابعین و علمای سلف درباره صفات خداوند همان است که وهابی‌ها برگزیده‌اند. علمای سلف از راه تأویل و یا تفویض و یا روش تشبیه در معانی

صفات را برنگزیده‌اند. روش آنان تفویض در کیفیت و چگونگی واقعیت صفات بوده است، نه روش‌های دیگر.

◆ بررسی و نقد

۱. معلوم بودن معانی صفات

این سخن که معانی صفات خداوند معلوم است نه مجهول، سخن استواری است. تبیین این مطلب این است که الفاظ و مفاهیمی که درباره اسما و صفات خداوند به کار می‌روند، مشترک معنوی‌اند؛ مثلاً لفظ و مفهوم علم که در مورد خداوند به کار می‌رود، همان معنایی را دارد که در مورد غیر خداوند به کار می‌رود. حقیقت علم، حضور و انکشاف است و این معنا در همه کاربردهای واژه علم مقصود است؛ اگرچه در مقام واقعیت و مصداق تفاوت‌هایی وجود دارد. علم انسان به خود علم حضوری است و چون واقعیت علم عین واقعیت عالم و معلوم است و از طرفی، واقعیت عالم و معلوم جوهر است، پس علم در این مورد جوهر است، ولی علم انسان به اشیای دیگر علم حصولی است و در این مورد علم از مقوله عرض (کیف نفسانی) است. علم خداوند به ذات خود و نیز علم ذاتی خداوند به موجودات، عین ذات اقدس الهی و مصداق واجب الوجود بالذات است. آنچه گفته شد، اختصاص به صفت علم ندارد و دیگر صفات کمال خداوند مانند قدرت، اختیار، حکمت و... نیز چنین است. در همه این صفات معانی آنها معلوم است و همان وصف در مورد غیر خداوند به کار می‌رود، ولی از نظر مصداق تفاوت‌های عظیمی وجود دارد.

۲. ناشناخته بودن کُنه صفات خداوند

همان‌گونه که کُنه ذات خداوند بر کسی جز ذات الهی معلوم نیست، کُنه صفات خداوند نیز بر غیر او ناشناخته است؛ زیرا غیر خداوند هرچه باشد، محدود و متناهی است، ولی ذات و صفات خداوند نامتناهی و نامحدود است و هرگز وجود متناهی

نمی‌تواند بر وجود نامتناهی احاطه پیدا کند؛ چنان‌که قرآن کریم فرموده است: ﴿وَلَا

يُحِيطُونَ بِهٖ عِلْمًا﴾.^۱ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در این باره فرموده است:

لَمْ يَطَّلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَجْجِبْهَا عَنْ وَاجِبِ

مَعْرِفَتِهِ؛^۲

عقل‌ها را از نهایت صفات خود آگاه نساخته و از شناخت خویش

به اندازه و ضروری‌اش، محروم نکرده است.

۳. کیفیت صفات خداوند

واژه کیفیت کاربردهای مختلفی دارد:

۱. کیفیت در مقابل کمیت: کیف به این معنا در ذات و صفات خداوند راه ندارد؛ زیرا کیف به معنای مزبور یکی از مقوله‌های عرض و از اقسام ماهیت است. ماهیت و عرض از صفات ممکن الوجود است و واجب الوجود بالذات، از ماهیت و جوهر و عرض منزّه است.

۲. کیفیت به معنای مشابهت و مماثلت: مثلاً هنگامی‌که فردی از چیزی خبر می‌دهد، دیگران به او می‌گویند آن چیز چگونه است؟ مقصود این است که با کدام یک از اشیایی که می‌شناسیم، شباهت دارد و همانند چه چیزی است؟ کیفیت به این معنا نیز در خداوند راه ندارد؛ زیرا براساس حکم عقل و وحی، خداوند مثل و مانند ندارد.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۳ و ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۴.

۳. کیفیت به معنای ویژگی‌ها و خصوصیات یک چیز: مثلاً هرگاه بخواهیم کیفیت و چگونگی فردی را توضیح دهیم، از صفاتی چون مرد یا زن بودن، آسیایی یا اروپایی،

۱. سوره طه، آیه ۱۱۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

۳. سوره توحید، آیه ۴.

۴. سوره شوری، آیه ۱۱.

مسلمان یا مسیحی، بلندقامت یا کوتاه قامت و غیره استفاده می‌کنیم. در این‌جا، هم از ویژگی‌های اثباتی می‌توان بهره گرفت و هم از ویژگی‌های سلبی؛ مثلاً می‌گوییم فلان فرد فیلسوف است یا فیلسوف نیست، توانگر است یا توانگر نیست و نظایر آن. به کاربردن کیفیت به این معنا در خداوند نه تنها اشکالی ندارد، بلکه لازم است؛ زیرا با بیان ویژگی‌های ثبوتی یا سلبی درباره ذات و صفات خداوند می‌توانیم از او آگاه شویم. از باب مثال درباره صفت علم می‌دانیم که علم خداوند قدیم است و حادث نیست، حضوری است و حصولی نیست، عین ذات خداوند است نه زاید بر ذات، فعلی است نه انفعالی. بنابراین درباره صفات خداوند کیفیت به دو معنای اول و دوم نادرست است؛ ولی به معنای سوم نادرست نیست و در این موارد معنای کیفیت مجهول نیست، بلکه معلوم است. حال یا درستی آن معلوم است و یا نادرستی آن. آری، اگر مقصود از کیفیت درک کُنه ذات یا صفات خداوند باشد، در آن صورت کیفیت مجهول خواهد بود.

۴. تبیین صفات خبریه

آنچه گفته شد، مربوط به صفات خداوند به صورت کلی است، اما صفات خبریه حکم ویژه‌ای دارد. صفات خبریه صفاتی است که اگر در خبر آسمانی (کتاب و سنت) نیامده بود، به مقتضای یک بحث عقلی برای خداوند اثبات نمی‌شد. مثلاً صفت علم و قدرت حتی اگر در کتاب و سنت وارد نشده باشد، به‌عنوان دو صفت کمال برای خداوند اثبات می‌شود، ولی ید و وجه از آن جهت برای خداوند اثبات می‌شود که در قرآن کریم وارد شده است؛ زیرا وجه و ید به‌معنای حقیقی‌شان از صفات کمال وجودی نیستند تا به حکم اینکه خداوند واجد همه کمالات وجودی است، دارای وجه و ید باشد، ولی علم و قدرت از کمالات وجودی‌اند و اثبات آنها برای خداوند به حکم عقل ضروری است. گذشته از این، اصولاً وجه و ید به‌معنای حقیقی آنها ملازم با جسمانیت است و جسمانیت صفت نقص است، نه صفت کمال؛ زیرا آنچه جسم باشد، اولاً، مرکب از اجزاست و هر مرکبی به اجزای خود نیاز دارد. ثانیاً، هر جسمی دارای مکان است و به مکان نیاز دارد. ثالثاً، موجود جسمانی محدود و متناهی است. اینها همگی

صفات نقص‌اند و خداوند از هر صفت نقصی منزّه است: «يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱.

وهاییان برای رهایی از این مشکلات و پیامدهای نادرست آن از عبارت بلا تشبیه و بلا کیفیه بهره می‌گیرند و می‌گویند: خداوند دارای دست و وجه به معنای حقیقی آن است، اما کیفیت و چگونگی آن بر ما مجهول است و نباید دست و وجه خداوند را همانند دست و وجه بشر تصور کنیم.

اما این چاره‌اندیشی نه تنها کارساز نیست، بلکه خود مشکل دیگری را ایجاد می‌کند و آن این‌که کلام الهی را غیرقابل فهم می‌سازد و به صورت معما و لغز در می‌آورد؛ زیرا معنای حقیقی وجه و ید چیزی جز عضو مخصوص که جسمانی و مادی است، نیست. حال اگر بگوییم معنای حقیقی ید و وجه مقصود است، ولی جسمانی و مادی نیست، دچار نوعی تناقض گویی شده‌ایم و مانند این است که کسی بگوید فلان شکل مثلث است و مقصود مثلث حقیقی باشد، ولی ضلع یا زاویه ندارد. یا گفته شود فلان شیء آب است و مقصود معنای حقیقی آن باشد، ولی مایع و روان نیست، یا شیر به معنای حقیقی آن حیوان است، اما یال، شکم، دم، چنگال و دیگر اعضای شیر حقیقی را ندارد، یا داشتن این اعضا برای ما مجهول است.

گفتار وهاییان در این باره یادآور داستان فردی است که خود را پهلوان می‌خواند و تصمیم گرفت عکس شیری را بر بدن خود خال کوبی کند. هنگامی که استاد خال کوب می‌خواست دم شیر را خال کوبی کند، درد را تحمل نکرد و از استاد خواست که از این عضو چشم‌پوشی کند. نوبت به یال و شکم شیر که رسید، همان مشکل پیش آمد و او همان راه حل را پیشنهاد کرد. استاد خال کوب به وی گفت:

شیر بی‌یال و دم و شکم که دید این چنین شیری خدا هم نافرید
وهاییان به درستی بر این مطلب تأکید می‌ورزند که قرآن کریم کتاب هدایت است، و هدایتگر بودنش در گرو این است که برای بشر قابل فهم باشد، پس نباید گفت

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

معانی آیات قرآن معلوم نیست. ما نیز این سخن حق را کاملاً می‌پذیریم و بر این اساس نظریه قائلان به تفویض در صفات الهی را مردود می‌شماریم، ولی یادآور می‌شویم که همین قاعده، نظریه وهابیان درباره صفات خبریه را باطل می‌سازد؛ چرا که همان‌گونه که بیان گردید، نظریه وهابیان مستلزم آن است که کلام الهی مشتمل بر سخنانی تناقض‌آلود و معماگونه باشد، و تصور آن برای مخاطب ممکن نباشد. آیا سخنی که قابل تصور نیست، می‌توان تصدیق کرد؟!

حاصل آن که درباره صفات خبریه چند احتمال قابل طرح است:

۱. معنای حقیقی آنها مقصود است، با اعتقاد به این که خداوند جسم است و دارای اعضا و صفات جسمانی است. این نظریه از نظر تصور با مشکلی مواجه نیست، چون قابل فهم است، ولی از نظر تصدیق باطل است؛ زیرا جسمانیت مستلزم نقص است و خداوند از هرگونه نقصی منزّه است. نظریه مزبور مورد قبول مجسمه و مشبّه بوده است.

۲. معنای حقیقی این صفات مقصود نیست، بلکه این صفات کنایه از صفات کمال دیگری‌اند؛ ید کنایه از قدرت یا نعمت است، وجه کنایه از ذات و حقیقت خداوند است، استوای بر عرش کنایه از تدبیر فراگیر خداوند در جهان آفرینش است و مانند آن. این نظریه که نه در مقام تصور با مشکلی مواجه است و نه در مقام تصدیق، مورد قبول مؤولّه است.

۳. اصولاً انسان از درک معانی این صفات عاجز است و ما نمی‌دانیم معانی حقیقی صفات خبریه مقصود است یا معانی مجازی آنها و در این‌باره باید روش توقف و تفویض را برگزینیم. این نظریه که مورد قبول مفوضه است، از نظر تصور با مشکلی مواجه نیست، ولی از نظر تصدیق نادرست است؛ زیرا با این قاعده که معنای کلام خداوند معلوم است و قرآن کریم به زبان عربی مبین است، منافات دارد. البته این دیدگاه نه مستلزم تجسیم و تشبیه است و نه مستلزم تناقض‌آلود بودن کلام خداوند.

۴. معانی حقیقی صفات خبریه مقصود است، با این حال، آنچه لازمه معنای حقیقی است، مقصود نیست. این احتمال همان است که وهابی‌ها برگزیده‌اند و مشکل اساسی آن این است که سخنی است تناقض‌آلود، و کلام الهی از چنین سخنانی منزّه است.

ابن خلدون در نقد دیدگاه کسانی که آیات مربوط به صفات خبریه را بر معانی حقیقی آنها حمل کرده و برای رهایی از اشکال تجسیم و تشبیه گفته‌اند خداوند جسم است اما نه مانند اجسام دیگر، و او جهت، استوا و نزول دارد ولی نه مانند جهت‌ها و استواها و نزول‌هایی که در اجسام است، گفته است: این سخن پذیرفته نیست؛ زیرا اگر مقصود از جسم، جهت، استوا و نزول، معانی حقیقی آنها باشد، نفی مماثلت آنها با مصادیق جسمانی و محسوس آنها مشتمل بر تناقض خواهد بود و اگر معانی حقیقی و متعارف آنها مقصود نیست، این دیدگاه به نظریه تنزیه و تأویل باز می‌گردد و نظریه جداگانه‌ای نیست.^۱

۵. فلسفه متشابهات

وهاییان در نقد دیدگاه تأویل‌گرایان که صفات خبریه را بر معانی مجازی آنها حمل می‌کنند، می‌گویند: اگر مقصود معانی مجازی آنها بود، آوردن چنین الفاظ و عبارت‌هایی معقول و موجه نبود؛ زیرا بیان آن معانی مجازی با واژه‌هایی که دلالت صریح و آشکار دارند، ممکن است؛ چنان‌که الفاظ صریح آن معانی در قرآن و احادیث وارد شده است؛ مثلاً قدرت خداوند در آیات بسیاری بیان گردیده است؛ همین‌گونه است علم خداوند. بر این اساس چه نیازی بود که واژه‌های ید، سمیع و بصیر به‌عنوان کنایه یا استعاره در آن معانی به کار روند، با این‌که چنین واژه‌هایی منشأ گمراهی مجسمه و مشبهه، و زمینه‌ساز پیدایش اختلافات اعتقادی میان امت اسلام نیز گردیده است.

پاسخ این است که در این مطلب که قرآن کریم مشتمل بر آیات متشابه است، تردیدی نیست و این مطلبی است که قرآن خود به آن تصریح کرده و فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾.^۲ متشابهات عبارت‌اند از آیاتی که معنا و مدلول آنها صریح نیست، بلکه در معنا و مدلول

۱. تاریخ ابن خلدون، ص ۴۶۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷.

آنها حداقل دو احتمال وجود دارد: یک احتمال با آیات محکم هماهنگ است و احتمال دیگر برخلاف آن است و محکّمات آیتی است که دلالتشان واضح است و زمینه اشتباه و التباس در آنها وجود ندارد. بدین جهت، اصل و مرجع به شمار می‌روند و هرگاه اشتباهی رخ دهد، باید به آنها رجوع شود.^۱ هرکس این روش را برگزیند، هدایت خواهد شد و در غیر این صورت گمراه خواهد گردید.

در این که کلمه «ید» در لغت عرب گاهی در معنای حقیقی به کار می‌رود و گاهی در معنای مجازی، تردیدی نیست. معنای حقیقی ید همان عضو جسمانی مخصوص است و معنای مجازی آن قدرت، نعمت، جود و احسان است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: *البلدة في يد الأمير*: شهر در دست فرمانده است، مقصود قدرت و استیلاي او بر شهر است و هرگز معنای حقیقی آن مقصود نیست و هرگاه گفته شود: *فلان باسط الید*، مقصود جود و بخشش است، نه معنای حقیقی آن؛ همین گونه است واژه‌های استواء، وجه، عرش، عین و مانند آن.

بنابراین آیتی که در آنها الفاظ یاد شده به‌عنوان صفات خداوند به کار رفته است، از تشابهات خواهد بود و ملاک در تشخیص معنای مقصود آنها رجوع به محکّمات است و چون معنای حقیقی این الفاظ در مورد خداوند مستلزم تجسیم و تشبیه است که در آیات محکم قرآن نفی شده است، پس معنای حقیقی آنها مقصود نیست، بلکه معنای مجازی متناسب با آنها مراد است. بر این اساس مقصود از ید در آیه کریمه «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۲ قدرت الهی است؛ همان گونه که مقصود از ید در جمله «البلدة في يد الأمير» قدرت است.

۱. «يخبر تعالى أنّ في القرآن آيات محكمات، أي بينات واضحات الدلالة لا التباس فيها على أحد «هنّ أمّ الكتاب» أي أصله الذي يرجع إليه عند الاشتباه «و آخر متشابهات» أي تحتل دلالتها موافقة المحكم. و قد تحتل شيئاً آخر من حيث اللفظ و التركيب، لا من حيث المراد. فمن رد ما اشتهبه إلى الواضح منه و حكّم محكمه على متشابهه، فقد اهتدى، و من عكس انعكس (تفسير ابن كثير، ج ۲، ص ۵).

۲. سوره فتح، آیه ۱۰.

اما درباره این که فلسفه تشابهات در کتاب و سنت چیست؟ دیدگاه‌های مختلفی اظهار شده است.^۱ در این باره دو نکته درخور توجه است: یکی این که صنعت مجاز، استعاره و کنایه از فنون بلاغت در کلام است و قرآن که عالی‌ترین مرتبه بلاغت را داراست، می‌بایست از این صنعت بهره‌گیری کند. نکته دیگر این که خداوند به گونه‌های مختلف بندگان خود را آزموده است. تشابهات یکی از وسایل آزمون آنها می‌باشد. به وسیله تشابهات بیماردلان و فتنه‌جویان، از آنان که در همه حال تسلیم خداوند هستند و با محکومات درباره تشابهات نظر می‌دهند، باز شناخته می‌شوند؛ چنان که فرموده است: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾.^۲

◆ روش سلف در تبیین صفات خبریه

برخلاف آنچه وهابیان ادعا می‌کنند، روش سلف درباره صفات الهی به ویژه صفات خبریه این نبوده است که الفاظ و مفاهیم صفات را بر معنای حقیقی و ظاهری آنها حمل کنند و درباره کیفیت آنها قائل به توقف و تفویض باشند، بلکه در میان سلف روش‌های گوناگونی وجود داشته است که عبارت‌اند از:

۱. عده‌ای روش اثبات و تشبیه را برگزیده بودند و آنان حشویه از اهل حدیث‌اند.

عبدالکریم شهرستانی در این باره گفته است:

و جماعة من أصحاب الحديث الحشوية صرحوا بالتشبيه مثل مضر و

كهمس و أحمد الهجيمي و غيرهم؛

گروهی از اصحاب حدیث که حشویه نام دارند، آشکارا قائل به

تشبیه شده‌اند؛ مانند مضر و کهمس و احمد هجیمی.

۱. در این باره به کتاب‌های تفسیر از جمله *المیزان*، ج ۳، ص ۵۶ - ۶۳ مراجعه شود.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷.

سپس افزوده است: آنان معتقد شدند که معبودشان دارای اعضا و ابعاض است و انتقال و آمدن، در بالا و در کنار چیز دیگری قرار گرفتن برای او جایز است و آیاتی را که این مفاهیم در آنها به کار رفته است، بر همان معانی که در مورد اجسام مقصود است، حمل کردند. همچنین احادیثی را که در آنها برای خداوند صورت، قدم، اصبع و ید اثبات شده است، بر معانی متعارف آنها در مورد اجسام حمل کردند.^۱ وی در جای دیگر نیز گفته است:

جماعتی از سلف برای خداوند صفاتی ازلی اثبات می‌کردند و میان صفات ذات و صفات فعل فرقی نمی‌نهادند و نیز صفات خبریه مانند ید و وجه برای خداوند اثبات می‌کردند و برخی از آنها در اثبات صفات برای خداوند، تا حد تشبیه به صفات مخلوقات پیش رفتند.^۲

ابن خلدون این گروه را که در عصر صحابه و تابعین زندگی می‌کردند، بدعت‌گذاران در دین نامیده و گفته است:

و شدَّ بعصرهم مبتدعة أتبعوا ما تشابه من الآيات و توغَّلوا في التشبيه؛^۳
عده‌ای از بدعت‌گذاران در عصر صحابه و تابعین نظریه شادّی را برگزیدند و درباره صفات خداوند از آیات متشابه پیروی کردند و در دام تشبیه فرو رفتند.

۲. گروهی دیگر روش تأویل را برگزیدند و آیات متشابه در باب صفات خداوند را بر معانی مجازی آنها حمل کردند، چنان‌که شهرستانی گفته است: «عده‌ای از سلف صفات خبریه را به‌گونه‌ای که لفظ اقتضای آن را داشت، تأویل کردند؛ فمنهم من أوَّلَه علی وجه یحتمل اللفظ ذلک».^۴

۱. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۸.

۲. همان، ص ۹۲.

۳. تاریخ ابن خلدون، ص ۴۶۳.

۴. الملل والنحل، ج ۱، ص ۹۲.

مؤلف المنار نیز گفته است:

و ائمة علماء السلف قد تأولوا بعض الظواهر كما فعل الإمام أحمد
و غيره في آيات المعية و آخرون في غيرها؛^۱
پیشوایان علمای سلف گاهی ظواهر را تأویل کرده‌اند؛ چنان‌که
امام احمد بن حنبل و غیر او آیات دال بر معیت^۲ و دیگران آیات
دیگر را تأویل کرده‌اند.

از احادیثی که از امامان اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده نیز به دست می‌آید که آنان در
این باره روش تأویل را برگزیده بودند و مبنای تأویل آنان ارجاع متشابهات به محکمت
بوده است.^۳

۳. بیشتر سلف درباره آیات و احادیث مربوط به صفات خبریه، روش تفویض را
برگزیده بودند؛ یعنی از اظهار نظر در معانی این صفات خودداری می‌ورزیدند و معنای
مقصود از آن را به خداوند و راسخان در علم واگذار می‌کردند. شهرستانی در این باره
گفته است:

عده ای از سلف درباره صفات خبریه راه توقف را برگزیده،
گفتند ما به حکم عقل می‌دانیم که خداوند مثل و مانند ندارد و از
طرفی، ما معنای الفاضلی که بیانگر صفات خبریه است مانند
﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۴ و ﴿خَلَقْتُ يَدَيَّ﴾^۵ و
﴿وَجَاوَزَ رِثْكَ﴾^۶ و مانند آن را نمی‌دانیم. ما به فهم و تفسیر معانی
این آیات و تأویل آنها تکلیف نشده‌ایم، بلکه تکلیف شده‌ایم به

۱. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳.

۲. مقصود آیتی است که می‌گویند خداوند با موجودات و یا با انسان‌هاست؛ مانند: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا

كُنْتُمْ﴾ (سوره حدید، آیه ۴)؛ و ﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْبِئِي عَنكُمْ﴾ (سوره انفال، آیه ۱۲).

۳. ر. ک: الکلام المقارن، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۴. سوره طه، آیه ۵.

۵. سوره ص، آیه ۷۵.

۶. سوره فجر، آیه ۲۲.

یگانگی خداوند و مثل و مانند نداشتن او ایمان آوریم. ما به این تکلیف عمل کرده‌ایم.

وی سپس از مالک بن انس (م ۱۷۹ق)، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق)، سفیان ثوری (م ۱۶۱ق)، و داود بن علی اصفهانی (م ۲۷۰ق) به عنوان پیروان روش توقف و تفویض یاد کرده است.^۱

ابن قدامه مقدسی (م ۶۲۰ق) که از پیروان روش سلف به‌شمار می‌رود، درباره صفات خداوند چنین گفته است:

باید به آنچه درباره صفات خداوند در قرآن کریم یا در احادیث نبوی صحیح وارد شده است، ایمان داشت و از هرگونه تأویل یا تشبیه و تمثیل بر حذر بود و هرگاه در فهم آنها دچار اشکال شویم، باید الفاظ آنها را اثبات کرد و متعرض معانی آنها نشد و علم آن را به گوینده‌اش واگذار کرد و از روش راسخان در علم که خداوند آنان را ستایش کرده است، پیروی کرد؛ چنان که فرموده است:

﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ؕوَإِنَّا بِهِمْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾^۲.

حافظ ابن رجب حنبلی نیز که از طرفداران منهج سلف است، در این باره گفته است:

روش صواب در صفات خداوند همان روش سلف است؛ یعنی آیات و احادیث صفات را همان‌گونه که وارد شده است، بپذیریم و آنها را تفسیر نکنیم و به تکلیف (چگونگی) و تمثیل (تشبیه) معتقد نشویم؛ زیرا از هیچ‌یک از علمای سلف مطلبی که مخالف این روش

۱. الملل والنحل، ج ۲، ص ۹۲ و ۹۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷.

۳. لمعة الاعتقاد، ص ۳۱.

باشد، نقل نشده است و در کلمات آنان مطالبی از قبیل آنچه متکلمان (تأویل گرایان) گفته‌اند، یافت نمی‌شود.^۱

لالکائی از محمد بن حسن شیبانی نقل کرده که گفته است:

فقه‌های مشرق و مغرب جهان اسلام در این اتفاق نظر دارند که به آنچه در قرآن و احادیث معتبر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره صفات خداوند وارد شده است، ایمان آوریم، بدون آنکه آنها را تفسیر کنیم و یا قائل به تشبیه شویم. بنابراین هرکس آنها را تفسیر کند، برخلاف اجماع فقه‌های اسلامی سخن گفته است.^۲

از اقوال یادشده به روشنی به دست می‌آید که مقصود از تفویض و توقف که در کلمات سلف درباره آیات و احادیث صفات آمده، توقف و تفویض در معانی آنهاست؛ یعنی آنان این آیات و روایات را تفسیر و برخلاف قائلان به تأویل که معانی آنها را بیان می‌کردند، درباره معانی آنها اظهار نظر نمی‌کردند نه این که معانی حقیقی آنها را اثبات کنند و آن‌گاه از بیان کیفیت و چگونگی آن خودداری ورزند؛ چنان که وهابی‌ها ادعا می‌کنند.

آن دسته از اقوال که به نقل از علمای سلف نقل شده که آیات و احادیث صفات را همان‌گونه که وارد شده است، به حال خود رها کنید (امروها كما جاءت) نیز بر عقیده وهابی‌ها دلالت نمی‌کند. مفاد این اقوال بیش از این نیست که از تفسیر و تأویل این آیات و روایات باید خودداری کرد و معنا و مدلول آنها را به خداوند و پیامبرش واگذاشت. تنها اقوالی که ممکن است وهابیان آنها را دلیل بر عقیده خود بشمارند، اقوالی است که در آنها واژه بلاکیف (بدون کیفیت) آمده است؛ چنان که عبدالله بن احمد بن حنبل در السنه از وکیع بن جراح نقل کرده که گفته است:

۱. فضل علم السلف علی الخلف، ص ۲۹، به نقل از تمام المنة فی التعلیق علی أصول السنه، ص ۴۳.

۲. به نقل از تمام المنة فی التعلیق علی أصول السنه، ص ۳۹.

نسلّم هذه الأحاديث كما جاءت و لا نقول كيف كذا. و لا لم

كذا؛

این احادیث را همان گونه که وارد شده، می‌پذیریم و نمی‌گوییم
چگونه است یا برای چیست؟^۱

همین گونه است کلامی که دار قطنی در *الصفات* از ابو عبید قاسم بن سلام نقل
کرده که گفته است: «إذا قيل كيف وضع قدمه؟ و كيف ضحك؟ قلنا: لا يفسر هذا و
لا سمعنا أحداً يفسره».^۲

از این قبیل است سخن خطیب بغدادی که گفته است:

أما الكلام في الصفات فإن ما روى منها في السنن و الصحاح،
فمذهب السلف (رضوان الله عليهم)، إثباتها و إجراؤها على
ظواهرها، و نفي الكيفية و التشبيه عنها.^۳

عبارت یادشده بر مذهب وهابی‌ها دلالت آشکار ندارد و می‌توان آنها را بر آنچه در
مورد عبارات پیشین بیان گردید، یعنی بر توقف در تفسیر آیات و احادیث صفات و
اجتناب از تأویل حمل کرد.

مقصود از عبارت «إثباتها و إجراؤها على ظواهرها، و نفي الكيفية و التشبيه عنها»
در کلام خطیب بغدادی این است که از تأویل و تشبیه بر حذر باشیم و درباره معنای
آنها اظهار نظر نکنیم. هرگاه چنین توجیهی پذیرفته نشود، باید گفت در کلمات علمای
سلف درباره مذهب تفویض در باب صفات خبریه دو دیدگاه مطرح شده است:
الف) اثبات لفظی صفات خبریه و تفویض معانی آنها به خداوند و پیامبر ﷺ؛

۱. السنة، ص ۴۹۵، به نقل از تمام المنة في التعليق على أصول السنة، ص ۳۹.

۲. تمام المنة في التعليق على أصول السنة، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۴۰-۴۱.

ب) اثبات معنای ظاهری صفات خبریه و تفویض کیفیت و چگونگی آنها به خداوند و پیامبر ﷺ .

در این صورت نباید تفویض به معنای نخست را برخلاف روش سلف دانست؛ چنان که علمای وهابی با شدت تمام آن را رد و برخلاف روش سلف معرفی کرده‌اند. حاصل آن که عباراتی که عمرو عبدالمنعم سلیم از علمای اهل سنت درباره روش سلف در مورد آیات و احادیث مربوط به صفات خبریه نقل کرده است، چهار دسته است:

۱. عبارتهایی که در آنها جمله «نُیْرُهَا كَمَا جَاءَتْ» یا «أَمْرُهَا كَمَا جَاءَتْ» آمده است؛

۲. عبارتهایی که در آنها تفویض معانی صفات و خودداری از تفسیر آنها آمده است؛

۳. عبارتهایی که واژه تفویض به صورت مطلق آمده است؛

۴. عبارتهایی که در آنها تفویض در بیان چگونگی صفات به کار رفته است.

از عبارتهای یادشده تنها دسته اخیر می‌تواند شاهد بر عقیده وهابی‌ها باشد. اکنون یا باید این عبارتها را به حال خود رها و از تأویل و توجیه آنها خودداری کنیم و بگوییم تفویض در منهج سلف به دو صورت به کار رفته است: یا این که تفویض در عبارتهای دسته چهارم را به آنچه در عبارتهای دسته دوم آمده است، تفسیر کنیم، و یا بالعکس. از آنجا که تفویض در کیفیت، چنان که گفته شد، مشتمل بر تناقض‌گویی در کلام و نامعقول است، ترجیح با تفویض در معنا خواهد بود؛ یعنی مناسب این است که تفویض در عبارتهای دسته چهارم را به آنچه در عبارتهای دسته دوم آمده است، تفسیر کنیم.

♦ دو نکته پایانی

نکته اول: همه مذاهب و فرقه‌های اسلامی اصل تأویل را به صورت اجمالی پذیرفته‌اند، حتی کسانی که در مورد صفاتی چون استوا بر عرش، وجه، ید و... تأویل را نپذیرفته‌اند، آیاتی را که بر معیت خداوند با اشیا یا با انسان‌ها دلالت می‌کند، تأویل

کرده و گفته‌اند مقصود احاطه علمی و تدبیری است، نه همراهی مکانی. بدین جهت امام الحرمین جوینی (م ۴۷۸ق) در نقد کسانی که با استناد به آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۱ بر جسمانیت خداوند استدلال کرده‌اند، گفته است: آنان آیه ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۲ را به احاطه و علم تفسیر می‌کنند. در این صورت چه مانعی دارد که استوا را به قهر و غلبه تفسیر کنیم، ضمن این که چنین کاربردی در لغت عرب شایع است. وجه اختصاص استوا به عرش این است که به اعتقاد مردم عرش بزرگ‌ترین مخلوقات الهی است و غلبه خداوند بر عرش، مستلزم غلبه او بر دیگر موجودات است. وی سپس در پاسخ این سؤال که چرا آیه استوا را بر ظاهر آن حمل نمی‌کنید، بدون این که دست به تأویل بزنید؟ (همان نظریه‌ای که وهابیان معتقدند) گفته است: معنای ظاهری استوا، استقرار است که مستلزم جسمانیت است و اگر کسی در این مطلب شک داشته باشد، در منزله بودن خداوند از جسمانیت شک خواهد داشت و اگر جسمانیت را به صورت قطعی رد می‌کند، معنای ظاهری که همان استقرار است، محال خواهد بود. پس معنای ظاهری آیه محال خواهد بود. از طرفی، خودداری از تأویل، و توقف کردن در این باره، اذهان را دچار شبهه می‌کند و زمینه طرح شبهات در اصول دین را فراهم می‌سازد. مقصود از تأویل در آیه ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾^۳ سرانجام و غایت است، نه معنای خلاف ظاهر؛ چنان که در آیه دیگر فرموده است: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ﴾^۴ که به اجماع مفسران مقصود از تأویل قیامت است.^۵

جوینی در جایی دیگر نیز در نقد حشویه گفته است:

۱. سوره طه، آیه ۵.
۲. سوره حدید، آیه ۴.
۳. سوره آل عمران، آیه ۷.
۴. سوره اعراف آیه ۵۳.
۵. الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أصول الاعتقاد، ص ۴۰-۴۱.

باید با حشویه به آیاتی که در تأویل آنها با ما موافقت دارند، احتجاج کنیم؛ از آن است آیه ﴿ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ﴾^۱؛ دیگری آیه ﴿ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ ﴾^۲ است که مقصود احاطه خداوند به امور مخفی انسان‌هاست. بر این اساس آنان تأویل را مجاز می‌شمارند.^۳

۲. جمله‌ای که از مالک بن انس درباره آیه استوا نقل شده، دو گونه است: الف) الاستواء معلوم و کیفیة مجهولة و الإیمان به واجب والسؤال عنه بدعة.^۴

ب) الاستواء غیر مجهول، و کیف غیر معقول و الإیمان به واجب و السؤال عنه بدعة.^۵

بنابر نقل دوم، وی گفته است: کیفیت استوا درباره خداوند معقول نیست؛ یعنی استوا به معنای استقرار که دارای کیفیت و چگونگی است، در مورد خداوند محال است. اما اصل استوا به عنوان صفتی برای خداوند به دلیل این که در قرآن آمده است، معلوم است و باید به آن ایمان داشته باشیم، ولی چون مقصود از آن را درباره خداوند نمی‌دانیم، پرسش درباره آن بی‌فایده است. بنابراین عبارت امام مالک به هیچ‌وجه بر نظریه وهابیان دلالت ندارد؛ زیرا آنان می‌گویند معنای استوا معلوم است، یعنی همان معنای ظاهری مقصود است، ولی چگونگی آن مجهول است؛ درحالی که معنای کلام مالک بن انس با توجه به نقل دوم این است که استوا به معنایی که با کیفیت (جسمانیت) همراه است، در مورد خداوند نامعقول است.^۶

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. سوره مجادله، آیه ۷.

۳. الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أصول الاعتقاد، ص ۶۹.

۴. الملل والنحل، ج ۱، ص ۹۳؛ حاشیة السندي على النسائي، ج ۶، ص ۳۸؛ شرح العقيدة الطحاوية، ص ۱۲۸.

۵. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۵۴؛ الشامل في أصول الدين، ص ۵۵۱.

۶. ر.ک: الجوامع العوام عن علم الکلام، ص ۶۱.

حاصل آن که از عبارت مالک مذهب تفویض و توقف استفاده می‌شود، چنان که شهرستانی وی را از طرفداران این مذهب بر شمرده است و غزالی نیز همین مطلب را از کلام وی (حتی نقل نخست) استفاده کرده است.^۱

۳. برخی تصور کرده‌اند همان‌گونه که می‌توان گفت خداوند شیئی است نه مانند اشیای دیگر، می‌توان گفت خداوند جسمی است نه مانند اجسام دیگر، ولی این تصور، چنان که باقلانی گفته است، نادرست است؛ زیرا در حقیقت شیء بودن، حدوث، ترکیب، نیازمندی به مکان و جهت نهفته نیست. در این جهت، اطلاق لفظ شیء بر خداوند اشکال ندارد، ولی حقیقت جسم بودن با مرکب بودن، حادث بودن، مکان و جهت داشتن ملازمه دارد و در این صورت این سخن که جسم است نه مانند اجسام، تناقض‌آلود است؛ ولی این سخن که شیء است نه مانند اشیای دیگر، تناقض‌آلود نیست.^۲

◆ نتیجه

در وصف خدا به اسما و صفات باید بر اساس عقل یقینی، قرآن کریم و سنت معتبر و هماهنگ با عقل و قرآن عمل کرد و در تفسیر اسما و صفات الهی باید از تجسیم و تشبیه برحذر بود. اعتقاد به معنای ظاهری اسما و صفات که وهابیان بر آن اصرار می‌ورزند، به تجسیم و تشبیه می‌انجامد و موجب خروج از صراط مستقیم می‌شود. افزودن قید «بلا کیفیه» (بدون چگونگی) هم سبب تناقض‌آمیز شدن توحید خواهد شد که در نادرستی آن تردیدی وجود ندارد. روش صحیح آن است که متشابهات در پرتو محکمت تفسیر شوند تا هم معارف توحیدی نامفهوم و نامعقول نباشند و هم مستلزم تجسیم و تشبیه نگردد. این همان روشی است که اهل بیت پیامبر ﷺ پیموده‌اند.

۱. ر.ک: الجام العوام عن علم الکلام، ص ۶۱.
۲. تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، ص ۲۲۲-۲۲۳.

◆ كتابنامه

١. الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد والرد على أهل الشرك والإلحاد: صالح بن فوزان، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٢. الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أصول الاعتقاد: جويني، تحقيق: محمد يوسف موسى، عبدالمنعم عبدالحميد، مصر: مكتبة الخانجي، ١٣٦٩ق.
٣. بحوث في الملل والنحل: جعفر سبحاني، قم: لجنة ادارة الحوزه العلمية بقم المقدسة، ١٤١١ق.
٤. تاريخ ابن خلدون: ابن خلدون، بيروت: دار احياء التراث، چاپ چهارم، بی تا.
٥. تفسير ابن كثير: ابن كثير، تحقيق: يوسف عبدالرحمن مرعشلي، بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٦. تفسير المنار: السيد محمد رشيد رضا، مصر: مطبعة المنار، چاپ دوم، ١٣٥٠ق.
٧. تفسير الميزان: سيد محمد حسين طباطبائي، قم: انتشارات جامعه مدرسين، بی تا.
٨. تفسير قرطبي: قرطبي، تحقيق: احمد عبدالعليم البردوني، بيروت: دار احياء التراث العربي، بی تا.
٩. تمام المنة في التعليق على أصول السنة: عمرو عبدالمنعم سليم، قاهره: دارالسلام، ١٤١٤ق.
١٠. تمهيد الآوائل وتلخيص الدلائل: باقلاني، تحقيق: شيخ عماد الدين أحمد حيدر، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ سوم، ١٤١٤ق.
١١. الحام العوام عن علم الكلام: ابو حامد غزالي، تصحيح و تعليق: محمد المعتصم بالله بغدادی، بی جا، بی تا.
١٢. الجامع الفريد يحتوي على كتب و رسائل لأئمة الوهابية، جده: دار الاصفهاني، بی تا.
١٣. جامع بيان العلم و فضله: ابن عمر يوسف بن عبدالبر، تحقيق: الزهيري، دار ابن جوزي، بی تا.
١٤. حاشية السندي على النسائي: ابن عبدالحادي، بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
١٥. الحجج في بيان المحجة و شرح عقيدة أهل السنة: اسماعيل بن محمد بن الفضل التميمي الاصبهاني، تحقيق: محمد بن محمود ابورحيم، رياض: دار الراية: چاپ اول، ١٤١١ق.
١٦. الدرر النضيد على أبواب التوحيد: شيخ سليمان بن عبدالرحمن حمدان، جده: مكتبة الصحابة، ١٤١٣ق.

١٧. السنّة: ابى بكر احمد بن محمد بن هارون بن يزيد خلال، تحقيق: عطية بن عتيق الزهرانى، رياض: دار
الراية، چاپ سوم، ١٤٢٦ق.
١٨. شرح العقيدة الطحاوية: ابن ابى العز حنفى، بيروت: المكتب الاسلامى، چاپ چهارم، ١٣٩١ق.
١٩. فتح المجيد شرح كتاب التوحيد: شيخ عبدالرحمن بن حسن آل الشيخ، مدينه: مكتبة دارالكتاب
الاسلامى، بى تا.
٢٠. كتاب السنّة: عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق: محمد بن سعيد بن سالم قحطاني، عربستان (دمام):
دار ابن قيم، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٢١. كتاب الشريعة: ابو بكر محمد بن حسين آجرى، تحقيق: عبدالله بن عمر بن سليمان الدميحي، رياض: دار
الوطن، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٢٢. كتاب الصفات و رؤية الله: دار قطنى، تحقيق: على بن محمد بن ناصر فقيهى، مدينه، بى تا.
٢٣. الكلام المقارن: على ربانى گلپايگانى، قم: مؤسسه آموزشى - پژوهشى مذاهب اسلامى، ١٤٢١ق.
٢٤. لعة الاعتقاد الهادى الى سبيل الرشاد: ابن قدامه مقدسى، شرح: محمد بن صالح عثيمين، رياض:
اضواء السلف، ١٤١٥ق.
٢٥. الملل والنحل: شهرستانى، تحقيق: سيد محمد گيلانى، بيروت: دار المعرفة، بى تا.



تقدیدگاه ابن عبدالوهاب از کتاب
مجموعۃ التوحید

* حسین رجبی



◆ چکیده

در این نوشتار به بررسی و ارزیابی کتاب *مجموعه التوحید* پرداخته‌ایم. این اثر تمام نوشته‌های محمد بن عبدالوهاب و برخی از نوشته‌های ابن تیمیه را جمع‌آوری کرده است. روشن است که نخستین بحث درباره توحید و شرک است. تعریف عبادت، توحید و اقسام آن از مباحث مهمی است که در گفتار نخست او مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژگان: توحید، عبادت، شرک، ربوبیت، الوهیت، محمد بن عبدالوهاب.

◆ مقدمه

برای شناخت هر مذهبی شایسته است که به جای رجوع به گفتار و نوشتار دیگران، به گفتار و نوشتار علما و سردمداران آن گروه رجوع کرد و آن را مورد بررسی و تحلیل قرار داد و آن گاه به داوری درباره‌اش پرداخت تا افزون بر شناخت صحیح آن فرقه، منصفانه داوری شود، ولی متأسفانه در طول تاریخ به دلیل بهره‌گیری از روش‌های ناصحیح در کتاب‌های ملل و نحل و تاریخ مذاهب به برخی از مذاهب ظلم شده است و تهمت‌ها و دروغ‌هایی را نسبت داده‌اند که با مراجعه به منابع اصلی این حقیقت تلخ به خوبی روشن می‌شود. یکی از مذاهبی که در طول تاریخ مورد هجمه‌های غیر منصفانه و ظالمانه قرار گرفته است، مذهب شیعه است. پیروان مذهب شیعه می‌توانستند مقابله به مثل کنند، ولی هرگز از راه غیر صحیح داوری نکردند، بلکه از راه تبیین دیدگاه‌های مذهب شیعه به پاسخ‌گویی پرداختند و گاه این پاسخ‌ها برگرفته از متون و منابع کسانی است که شیعه را مورد هجوم قرار داده‌اند. از گروه‌هایی که امروزه تمام امکانات خود را در جهت مقابله و نابودی اسلام واقعی قرار داده، وهابیت است که با راه‌ها و دلایل غیر منطقی با شیعه امامیه مبارزه می‌کند؛ در حالی که اگر فرقه‌های اسلامی براساس اصول قرآنی با یکدیگر احتجاج کنند، نتیجه بسیار بهتری می‌توانند بگیرند. از این رو نویسندگان و گویندگان مخالف وهابیت اعم از شیعه یا اهل سنت با توجه به آیه شریفه ﴿قَبِّشْرُ عِبَادِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ ٱلْأَحْسَنَهُ﴾^۱ نیکو است با مطالعه و بررسی گفتار و نوشتار سران این فرقه به ارزیابی و داوری درباره آنان پردازند. این مقاله نیز درصدد است با رجوع به کتاب‌های وهابیان به‌ویژه محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه افکار و اندیشه‌های آنان را برای علاقه‌مندان بیان کند تا به خوبی بتوانند درباره این فرقه داوری کنند. از این جهت ابتدا کتاب *مجموعه التوحید* را که نوشته‌های محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه را در بردارد، مرور می‌کنیم و با استفاده از مبانی و اعتقاداتی که خودشان پذیرفته‌اند، به بررسی آن می‌پردازیم.

۱. سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

کتاب فوق دارای رساله‌ها و کتاب‌های گوناگونی از پایه‌گذار فرقه وهابیت یعنی محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه است که مطالب بیان‌شده شباهت زیادی به یکدیگر دارند و سعی ما این است آنها را جمع‌بندی و سپس آن را ارزیابی کنیم.

♦ توحید از دیدگاه ابن عبدالوهاب

در رساله نخست پس از آیه ﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾^۱

می‌نویسد:

و العبادة هي التوحيد؛ لأنَّ الخصومة بين الأنبياء و الأمم فيه؛ كما قال تعالى: ﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾^۲. و أمَّا التوحيد فهو ثلاثة أنواع: توحيد الربوبية، توحيد الإلهية و توحيد الأسماء و الصفات.^۳

♦ مطلب نخست

محمد بن عبدالوهاب در این عبارت درباره توحید عبادی، اهمیت آن، و یکی از رسالت‌های مهم پیامبران سخن گفته است؛ چنان‌که آیات دیگر به اقسام دیگر توحید نظیر توحید ربوبی، افعالی و غیر آن پرداخته و یا رسالت انبیا را اقامه قسط و عدل معرفی کرده است. پس منحصر کردن رسالت پیامبران الهی در توحید عبادی و از سویی دیگر انحصار عبادت به توحید آن‌هم به نحو مطلق معنا کردن، مخالف آیات دیگری است که درباره رسالت پیامبران و انواع دیگر توحید سخن گفته‌اند. سؤال دیگر از ابن عبدالوهاب این است که توحید را به سه نوع تقسیم کرده‌ای و یکی از سه نوع را توحید الوهیت که همان عبادت و عبودیت است، دانسته‌ای و از

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

۳. مجموعه التوحید، ص ۵.

سویی توحید را عبادت می‌دانی؛ آیا صحیح است که مقسم را که توحید عبادی است، به سه نوع تقسیم کنید و یکی از آن سه نوع توحید عبادی باشد (توحید الوهی یعنی عبودی)؟ آیا مقسم را در قسم داخل کردن، از نظر منطقی باطل نیست؟ باید مقسم جامع بین اقسام باشد و از عبارات کتاب مذکور خلاف آن استفاده می‌شود.

سؤال دیگر: به چه دلیل توحید را به سه نوع تقسیم کرده‌ای؟ شما ادعا می‌کنید عقاید خود را از قرآن و سنت صحیح اخذ کرده‌اید، در کدام یک از آیات قرآن یا احادیث صحیح این تقسیم‌بندی آمده است؟^۱

قرآن کریم کتاب توحید است؛ زیرا توحید حقیقت دین است. از این رو قرآن ابعاد مختلف دین را که حقیقت توحید است، بیان کرده است و در طول تاریخ علما به تبیین دین و توحید پرداخته‌اند. روشن است که در پردازش توحید چاره‌ای جز تقسیم‌بندی یا مرحله‌بندی ندارند و این تقسیم‌بندی وحی مُنزل نیست، بلکه آن را از آیات قرآن استفاده کرده و نام خاصی را بر آن نهاده‌اند. برای نمونه:

از ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾ توحید در ذات و توحید صفاتی را استفاده کرده‌اند، و از ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ ﴿۱﴾ توحید در خالقیت، از ﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿۱﴾ توحید ربوبیت و همچنین توحید افعالی، توحید عبادی و دیگر مراتب توحید توحید در مالکیت و ... را از آیات قرآن استفاده کرده‌اند. از این رو دلیلی بر سه قسم یا کمتر وجود ندارد.

افزون بر این در سنت هیچ‌یک از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام صحابه نیز این تقسیم‌بندی وجود ندارد. از این رو این تقسیم با روش سلف مخالف است که بر آن تأکید کرده و داوری‌های خود را در صحت و فساد مذاهب و عقاید روش سلف قرار داده‌اید. پس شما بر خلاف مبنای خودتان عمل کرده‌اید.

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: التندیید بمن عدد التوحید نوشته حسن سقاف.

۲. سوره توحید، آیات ۱ و ۲.

◆ مطلب دوم

ابن عبدالوهاب درباره نوع اول که توحید ربوبیت است، می نویسد:

فهو الذي أقرّ به الكفار على زمن رسول الله ﷺ ولم يدخلهم في الإسلام وقاتلهم رسول الله و استباح دماءهم و أموالهم و هو توحيدہ بفعله تعالی و الدلیل قوله تعالی: ﴿ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ﴾^۱.

﴿ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾^۲ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ^۳.

در این قسمت به جای آن که به تعریف توحید ربوبی بپردازد و نتیجه گیری کند، می گوید: کافران و مشرکان توحید ربوبی را قبول داشتند و این پذیرش آنان را داخل اسلام نکرد و از این رو رسول خدا با آنان جنگ کرد و مالشان را مباح دانست. نکته نخست: بدون تردید یکی از مطالبی که از این آیات استفاده می شود این است که توحید ربوبی از شئون مراتب توحید و یگانگی خداست و در این هیچ گونه اختلافی وجود ندارد، اما این آیات هیچ گونه دلالتی بر مدعای ابن عبدالوهاب ندارند بلکه از یک واقعیت خبر می دهند و آن پذیرش توحید ربوبی است. اگر کسی بگوید از روش پیامبر اسلام در جنگ با کافران می توانیم مباح شمردن مال و جان آنان را

۱. سوره یونس، آیه ۳۱.

۲. سوره مؤمنون، آیات ۸۴-۸۹.

۳. مجموعه التوحید، ص ۵.

استفاده کنیم، باید گفت اولاً، روش پیامبر اسلام ﷺ هرگز این نبود که به صرف مخالفت با آن حضرت قتل را واجب بشمرد، بلکه گاهی اصحاب را از قتل آنان باز می‌داشت، البته به استثنای شرایطی که اتمام حجت شود و آنان باز لجاجت کنند. ولی گاهی که نمی‌پذیرفتند، حضرت با آنان مصالحه می‌کرد؛ نظیر جریان مباحله. افزون بر این، دستورهای پیامبر اکرم ﷺ وحی می‌باشد و مخالفت با آن موجب کفر است اما گفته‌های محمد بن عبدالوهاب که وحی نیست تا مخالفت با آن کفر تلقی شود، مگر آنکه خودش را پیامبر بداند. برداشتهای او اجتهادی است و بر مجتهد دیگر لازم نیست اجتهادات او را بپذیرد.

نکته دوم: گرچه از این آیات استفاده شده که مشرکان توحید ربوبی را قبول داشتند و به آن اعتراف کردند، اما اگر در آیه دقت شود، خلاف این مطلب را می‌توان استفاده کرد؛ زیرا خدا می‌فرماید: اگر از آنان بپرسید که چه کسی مدبر عالم و رب آسمان‌ها و زمین است، به زودی می‌گویند؛ خدا. این پرسش دلیل بر آن است که مشرکان ربوبیت خدای واحد را باور نداشتند و شاهدش این است که در آیات می‌فرماید: ﴿سَيَقُولُونَ﴾، نفرمود «يقولون». معنای آیه این است که اگر از آنان بپرسید و برای آنان توضیح دهید و فطرت آنان را بیدار سازید، به ربوبیت خدا اعتراف می‌کنند و ربوبیت دیگران را کنار می‌گذارند. پس آیات می‌فرمایند: به زودی اعتراف خواهند نمود، نه این‌که بلافاصله اعتراف کنند و یا از قبل اعتراف داشتند. بنابراین مشرکان در صدر اسلام ربوبیت غیر خدا را باور داشتند و تدبیر، رزق و روزی، مرگ و حیات را به دست غیر خدا می‌دانستند. روشن است که این باور برای غیر خدا موجب شرک است، البته به این شرط که بدون اذن الهی و یا عنایت خاصه او باشد، اما در صورتی که خدا این‌گونه تدبیرها را به پیامبری از پیامبران خود بدهد؛ مانند حضرت عیسی و یا به فرشتگانی که از آنان به «مدبرات امر» یاد می‌شود، موجب شرک نمی‌شود.

◆ مطلب سوم

در نوع دوم توحید (توحید الالوهیه) می نویسد:

هو توحید الله بأفعال العباد كاللذعاء والنذر والنحر والرجاء والخوف والتوكل والرغبة والرهبية. و دليل الدعاء قوله تعالى: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾^۱ و كل نوع من هذه و الأنواع دليل من القرآن. و أصل العبادة تجريد الإخلاص لله تعالى وحده و تجريد المتابعة للرسول، قال تعالى: ﴿وَأَنَّ أَلْمَسَجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۲. ﴿وَمَا دُعَاءُ الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ﴾^۳ و قال تعالى: ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^۴.^۵

نکته نخست: در این قسمت نیز بدون آنکه از عبادت تعریف جامع و روشنی را ارائه کند، به مصادیق و برخی از عبادات می پردازد و چند آیه قرآن در اثبات اینکه دعا عبادت است، ذکر می کند. البته وی در اینجا عبادت را به «تجريد الاخلاص لله تعالى و تجريد المتابعة للرسول» معنا کرده است.

برای روشن شدن بحث لازم است دو مطلب روشن شود: ۱. عبادت چیست؟ ۲. عبادات به چه چیزهایی گفته می شود؟
در تعریف یک لفظ آن هم لفظ قرآنی و روایی، ملاک‌هایی لازم است تا بر اساس آنها نظر شارع مقدس مشخص شود؛ نظیر این که مسافر به چه کسی گفته می شود که در روایات تعریف شده است. اگر در شرع نباشد، عرف مردم از آن لفظ چه می فهمند.

۱. سوره غافر، آیه ۶۰.

۲. سوره جن، آیه ۱۸.

۳. سوره رعد، آیه ۱۴.

۴. سوره لقمان، آیه ۳۰.

۵. مجموعه التوحید، ص ۶.

در مرحله سوم مرجع، لغت و لغویان می‌باشند. در غیر این سه صورت، اگر کسی برداشت خودش را از یک لفظ ارائه دهد، بدون این که با سه ملاکی که ذکر شد مطابقت داشته باشد، سخن او پذیرفته نیست و از آن به تفسیر به‌رأی یاد می‌شود؛ مثل این که کسی معاد را به جامعه توحیدی بی‌طبقه تعریف کند. ابن‌عبدالوهاب به جای تعریف عبادت بر اساس ملاک‌های سه‌گانه به تعریف ناقصی از عبادت پرداخته که با هیچ‌یک از ملاک‌های مورد قبول مذاهب منطبق نیست. آیا تعریف عبادت به: «تجريد الاخلاص لله و تجريد المتابعة للرسول»، صحیح است؟ اولاً، اخلاص عمل برای خدا و رهایی از ریا از شرایط عبادت است، به این معنا که عبادت، وقتی صحیح و مقبول است که از این شرط برخوردار باشد. ثانیاً، در برخی اعمال عبادی نظیر جهاد، امر به معروف و نهی از منکر چنانچه بدون اخلاص انجام گیرند، به‌وظیفه عمل کرده است. آیا شستن نجاست از مسجد یا از لباس نمازگزار که بر مکلف واجب است عبادت به معنای اعم به‌شمار نمی‌آید؟ پس در برخی اعمال عبادی، قصد قربت شرط است و در برخی دیگر، بدون قصد قربت، امثال تحقق پیدا می‌کند؛ هر چند در صورت وجود قصد قربت و اخلاص این اعمال ارزش بیشتری پیدا می‌کنند که از این تقسیم‌بندی به تعبیدی و توصلی یاد می‌شود.

ثالثاً، در تعریف شما بر طبق مبانی خودتان یک نوع شرک وجود دارد؛ زیرا عبادت «تجريد المتابعة للرسول» چیست؟ اگر عبادت «تجريد اخلاص لله» است، چرا جمله «تجريد المتابعة» اضافه شده است و اگر عبادت «تجريد المتابعة للرسول» است با «تجريد المتابعة لله» سازگاری ندارد؛ چون بر طبق مبانی خودتان نباید غیر از خدا را در کنار خدا قرار دهید. اگر گفته شود که فقط از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متابعت کنید، چگونه با تجريد اطاعت از خدا سازگاری دارد؟ البته پاسخ از نظر ما روشن است؛ زیرا ما متابعت از پیامبر را متابعت از خدا می‌دانیم، چنان که درخواست و توسل به ایشان را درخواست و توسل به خدا می‌دانیم، اما شما که هر گونه واسطه‌ای را هر چند غیر استقلالی باشد، شرک می‌دانید، نباید این‌گونه تعریف کنید، بلکه باید بگویید: «تجريد المتابعة لله».

رابعاً، عبادت بر اساس آیات قرآن، روایات، لغت و عرف عبارت است از بندگی. به عبارت دیگر، اظهار نیاز و فقر در برابر موجود بی‌نیاز: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱ و این معنا در کتب لغت به معنای خضوع و تذلل آمده است^۲ که همه گویای یک حقیقت جامع است که در اعمال عبادی وجود دارد. آیه: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۳ به این حقیقت اشاره دارد که بندگی خدا را بکنید، نه طاغوت را.

خامساً، این که اعمال عبادی مثل دعا، نذر، رجا، خوف و غیر آن در صورتی عمل عبادی به شمار می‌آید که در آن‌ها عمل برای رضای خدا و قصد قربت انجام شود، اما این به این معنا نیست که اگر از غیر خدا چیزی را درخواست کردید یا از غیر خدا ترس داشتید، مشرک هستید؛ زیرا اعمال عبادی بر دو قسم‌اند: یک قسم از اعمال عبادی برای عبادت محض قرار داده شده‌اند و انجام آن برای غیر خدا شرک است، خواه قصد داشته باشید یا نداشته باشید؛ نظیر سجده، نذر و طواف (مقصود هفت شوط است) زیرا این‌گونه اعمال فقط برای عبادت خدا است و در غیر خدا موجب شرک می‌شود از این‌رو سجده باید در برابر خدا و کعبه باشد؛ چنان‌که نذر و طواف، با قید هفت شوط نیز برای غیر خدا موجب شرک است. البته گاهی در کنار قبور بزرگان یک شوط یا بیشتر به قصد تبرک انجام می‌شود که شرک نیست؛ زیرا طوافی عبادت است که با قصد هفت شوط باشد. نذوراتی که برای ائمه و اولیا انجام می‌شود، نذر صحیح فقهی نیست تا موجب شرک باشد، بلکه خیرات است و در راه خدا انجام می‌دهند؛ زیرا نذر عبارت است از تعهد و قرار داد بین خود و خدا و این نوع تعهد هرگز بین ما و اولیا قصد نمی‌شود و اگر نذر را به‌عنوان تعهد بین خود و اولیا قرار دهد، بلاشکال باطل و در صورت آگاه بودن موجب شرک است.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. صحاح اللغة، واژه طاعة، القاموس، واژه طاعة.

۳. سوره نحل، آیه ۳۶.

قسم دوم از اعمال آن است که برای عبادت قرار داده نشده است، بلکه هم می‌توان به‌عنوان عمل عبادی انجام داد و هم غیر عبادی؛ نظیر خوف، استغاثه، توسل، دعا و خواندن دیگران.

انجام دادن این‌گونه اعمال که به‌طور معمول بین تمام انسان‌ها وجود دارد، موجب شرک نمی‌شود. آیا ترس از قدرت مافوق بشر غیر از خداوند، خواندن و درخواست کمک از غیر خدا به‌صورت مطلق و استغاثه از غیر خدا شرک است؟ روشن است این نوع اعمال و اوصاف برای تمام مسلمانان بلکه حتی برای پیامبران الهی وجود داشته است؛ زیرا آنان از فرشتگان کمک می‌گرفتند. در قرآن درباره حضرت موسی می‌فرماید: ﴿وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾^۱ و آنان برگردن من (به اعتقاد خودشان) گناهی دارند. می‌ترسم مرا بکشند! آیا ترس حضرت موسی از قدرت فرعون موجب شرک است؟ همچنین خداوند درباره استغاثه می‌فرماید:

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ

يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعْتَبَهُ الَّذِي مِّنْ

شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ^۲؛

موسی وارد شهر شد و در حالی که اهالی آن در غفلت به سر می‌بردند، دو مرد را مشاهده کرد که زدو خورد می‌کردند، یکی از شیعیان او و دیگری از دشمنانش بود. آن کسی که از شیعیان موسی بود، درخواست کمک کرد تا به کمک او دشمن را دفع کند. موسی مشتکی بر او زد و کارش را ساخت.

آیا استمداد کسی که از پیروان حضرت موسی بود، از آن حضرت موجب شرک می‌شود؟ اگر شرک باشد، لازمه‌اش آن است که حضرت موسی به حمایت فرد مشرک برخاسته باشد. بنابراین صرف استمداد و خواندن غیر خدا، شرک به‌شمار نمی‌آید.


۱. سوره شعرا، آیه ۱۴.

۲. سوره قصص، آیه ۱۵.

آیا توسل به اسباب و وسائلی که خداوند در اختیار بشر قرار داده، موجب شرک است؟ بنابراین اگر جهت درخواست در این اعمال فقط درخواست کمک باشد، بدون این که به طرف شأن خدایی بدهد، شرک نخواهد بود. پس نظر صحیح در اعمال عبادی این است که نباید تمام اعمال را با یک نگاه بنگریم و نباید هر کس را که به صورت مطلق آنها را انجام دهد، مشرک بدانیم.


◆ نتیجه گیری

سه مطلب از سخنان ابن عبدالوهاب در رساله نخست کتاب *مجموعه التوحید* مورد بررسی قرار گرفت و روشن شد که سخنان وی افزون بر تکراری بودن در کتابها و رساله‌های مختلف، از پایه علمی و قرآنی برخوردار نیست؛ زیرا با بهره‌گیری از آنچه خود وی معتقد است، بی‌پایه بودن سخنان او ثابت می‌شود. نه قرآن و نه سنت، تقسیم سه‌گانه بودن توحید را اثبات می‌کند و نه آیات قرآن مباح شمردن جان و مال مخالفان فکری را روا می‌دارند که او در مطلب دوم به آن تصریح کرده بود و نه عبادت به معنای «تجرید الاخلاص لله و تجرید المتابعة للرسول» است. بنابراین تقلید کورکورانه از سخنان محمد بن عبدالوهاب جز گمراهی چیزی را در پی ندارد؛ زیرا اکثریت قاطع علمای مذاهب اسلامی تقلید در مسائل اعتقادی به‌ویژه در مسئله توحید را روا نمی‌دانند، بلکه خود انسان باید با تحقیق و مطالعه به آن اعتقاد برسد.



کتاب الصواعق، تقدہ و پاسخ

* محمد علی موحدی پور



◆ چکیده

سلیمان بن عبدالوهاب از اولین منتقدان جدی برادرش محمد بن عبدالوهاب به‌شمار می‌آید. ردیه‌ای نگاشت که بعدها به نام *الصواعق الإلهیة* معروف گردید. این کتاب در بازگشت مسلمانان از عقاید محمد بن عبدالوهاب تأثیر فراوانی داشت؛ چنان‌که علمای وهابی از آن زمان تاکنون در صدد مخدوش جلوه دادن این کتاب برآمده‌اند. این مقاله در صدد بررسی شخصیت سلیمان بن عبدالوهاب و کتاب او در پاسخ به اشکالاتی است که وهابیان بر شیخ سلیمان و کتاب مزبور وارد کرده‌اند.

کلیدواژگان: سلیمان بن عبدالوهاب، محمد بن عبدالوهاب، *الصواعق الإلهیة*، وهابیان.

◆ مقدمه

یکی از عادت‌های دیرینه علمای اسلام، مبارزه با بدعت‌های به‌وجود آمده در جامعه اسلامی است. از این رو از صدر اسلام تاکنون چه بسیار کتاب‌هایی در رد افراد بدعت‌گذار و ضال نگاشته شده است. در این میان بیش از دو قرن و نیم است که وهابیان در جهان اسلام فتنه‌ای را شعله‌ور کرده‌اند که ظاهرش دعوت به اصلاح و دوری از مظاهر شرک است و باطنش تفرقه‌افکنی و ایجاد اختلاف میان مذاهب اسلامی است. از این رو اقدامات این فرقه با اعتراضات فراوانی مواجه شده است و بسیاری از علمای اسلام از مذاهب مختلف به مقابله با افکار و عقاید آنان پرداخته‌اند که بررسی آنان مقاله‌ای جداگانه می‌طلبد. اما در این میان از مهم‌ترین نقادان مسلک محمد بن عبدالوهاب، شیخ سلیمان برادر وی است که به‌علت تاثیرگذاری بی‌بدیل آن عده‌ای از وهابیان به انکار این کتاب پرداخته و شبهاتی را علیه وی و کتابش مطرح کرده‌اند که در این نوشتار به بررسی آن می‌پردازیم.

◆ سلیمان بن عبدالوهاب کیست؟^۱

سلیمان بن عبدالوهاب تمیمی نجدی برادر تنی^۲ شیخ محمد است که از دانش بالاتری نسبت به وی برخوردار بود.^۳ او فقیه حنبلی و از قضات و علمای معتدل نجد است که در عین‌ه به دنیا آمد. او به همراه پدر در سال ۱۱۳۹ ق روانه حریملاء شد^۴ و

۱. الشیخ سلیمان بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد بن راشد بن برید بن مشرف بن عمر بن معضاد بن ریس بن زاخر بن محمد بن علوی بن وهیب الوهیبی التمیمی (علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۰).

۲. عنوان المجد، ج ۱، ص ۷۱، پاورقی؛ علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ داعیه و لیس نبیاً، ص ۱۲۸. شایان ذکر است که در کتب تاریخی وهابیت مشخص نشده است که کدام‌یک از دیگری بزرگ‌تر بوده است؛ گرچه برخی شیخ سلیمان را به‌جهت عهده‌دار شدن منصب قضاوت بعد از پدر بزرگ‌تر می‌شمرند.

۳. داعیه و لیس نبیاً، ص ۱۲۸.

۴. ر. ک: روضة الأفكار والأفهام، ص ۸۳؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۳۷؛ علماء نجد، ج ۱، ص ۱۳۴.

در همان جا به تحصیل علم نزد پدر و دیگر علمای نجد پرداخت^۱ و پس از وفات پدر قاضی آن شهر گردید.^۲

اولین اقدام شیخ سلیمان در مقابله با افکار انحرافی برادرش به سال ۱۱۶۵ق، زمانی که در حریملاء قاضی بود، بازمی‌گردد. طبق منابع دست اول وهابیت، شیخ سلیمان سبب شد تا اهالی حریملاء عهد خود را با محمد بن عبدالوهاب نقض و محمد بن عبدالله بن مبارک، امیر شهر، را اخراج کنند. در این زمان بود که شیخ محمد به‌طور جدی از برادر خویش احساس خطر کرد و به نامه‌نگاری و مقابله جدی با او پرداخت.^۳

اقدام بعدی شیخ سلیمان که در کتب تاریخی وهابیت به ثبت رسیده است، ارسال کتاب و ردیه علیه برادرش برای اهالی عیینه به واسطه سلیمان بن خویطر در سال ۱۱۶۷ق است. سلیمان بن خویطر پس از ورود مخفیانه به عیینه به دستور شیخ سلیمان آغاز به انتشار ردیه می‌کند که باعث تزلزل و ایجاد شک و شبهه در میان مردم می‌شود که محمد بن عبدالوهاب دستور قتل او را صادر می‌کند.^۴

و لکن به نظر می‌رسد که آغاز مخالفت شیخ سلیمان با برادرش شیخ محمد به سال ۱۱۵۳ق (زمان مرگ پدر)^۵ و حتی به دوران قبل از آن باز می‌گردد؛ زیرا محمد

۱. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۲۸.

۲. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ تاریخ الفاخوری، ص ۱۵۶؛ محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم و مفتری علیه،

ص ۶۱؛ داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۲۸؛ احتساب الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۸۸.

۳. عنوان المجد، ج ۱، ص ۶۵؛ روضة الأفكار و الأفهام، ص ۱۰۶.

۴. عنوان المجد، ج ۱، ص ۶۸؛ روضة الأفكار و الأفهام، ص ۱۰۸.

۵. عنوان المجد، ج ۱، ص ۳۷؛ روضة الأفكار و الأفهام، ص ۸۳؛ مشاهیر علماء نجد، ص ۲۳؛ تاریخ نجد، ص ۱۰۸.

۶. زیرا اختلاف دو برادر بر سر عقاید بود و محمد بن عبدالوهاب پیش از این عقاید خود را آشکار ساخته بود و پدر و برخی از استادانش با او مخالفت کرده بودند؛ به طوری که پدرش از همان ابتدا با او مخالفت می‌کرد و از طرز تفکر او هراسان بود، حتی استادان او در گفتار و کردارش ضلالت و گمراهی را می‌دیدند و او را بسیار

بن عبدالوهاب قبل از مرگ پدر بسیار کم‌رنگ، و پس از وفات پدر به صورت جدی شروع به دعوت مردم به عقاید خویش کرد.

زمانی که شیخ سلیمان از ناحیه برادرش برای امت اسلام احساس خطر کرد، به مقابله با او پرداخت. ایشان با نوشتن رساله‌ای بر رد افکار برادرش مخالفت شدید خود را بر علیه افکار انحرافی محمد بن عبدالوهاب اعلام کرد.

کتاب شیخ سلیمان و مخالفت او اثر زیادی در میان مردم داشت؛ به طوری که به گفته ابن غنم و ابن بشر در عقاید مردم عینه تزلزل ایجاد کرد.^۱ لذا علمای وهابی برای جلوگیری از آثار آن، از آن زمان تاکنون درصدد توجیه عقاید و کتاب سلیمان و کم رنگ جلوه دادن مخالفت او برآمده‌اند.

شیخ سلیمان پس از سقوط حریملاء به دست وهابیان در سال ۱۱۶۸ ق^۲ به سدیر رفت،^۳ و تا سال ۱۱۹۰ ق در آنجا ماند.^۴ سلیمان بعد از گسترش یافتن دامنه دعوت شیخ محمد به مرکز نجد، با اکراه به درعیه آمد و به اجبار حدود هیجده سال در آنجا ماند.^۵ از این رو این شایعه که او از عقایدش دست برداشت،^۶ صحیح نیست و او تا لحظه مرگ بر عقاید خود ثابت قدم بود^۷ و فقط نسبت برادری او با شیخ، او را از قتل

→ نکوهش می‌کردند و مردم را از او برحذر می‌داشتند. لذا به هیچ وجه بعید نیست که اختلاف آنها به قبل از وفات پدر نیز باز گردد (برای آگاهی بیشتر ر.ک: خلاصه الکلام، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ السحب الوابله، ص ۲۷۵).

۱. روضة الأفكار و الأفهام، ص ۱۰۸؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۷۰؛ روضة الأفكار و الأفهام، ص ۱۱۰.

۳. روضة الأفكار و الأفهام، ص ۱۰۹؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۷۱.

۴. روضة الأفكار و الأفهام، ص ۱۴۵؛ تاریخ ابن لعبون، ص ۱۸۵؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۲۸؛ علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۲.

۵. تاریخ ابن لعبون، ص ۱۸۵؛ داعیه و لیس نبیاً، ص ۱۲۸.

۶. روضة الأفكار و الأفهام، ص ۱۴۵.

۷. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۳؛ داعیه و لیس نبیاً، ص ۱۲۸.

نجات داد.^۱ او سرانجام در هفدهم ماه رجب سال ۱۲۰۸ق، دو سال پس از مرگ برادرش شیخ محمد، در درعیه درگذشت.^۲

بدین ترتیب کتاب *الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية* اولین^۳ کتاب در رد دیدگاه‌های محمد بن عبد الوهاب، و از قوی‌ترین ردیه‌ها علیه وهابیت است.^۴ این کتاب با عناوین دیگری مانند *فصل الخطاب في الرد على محمد بن عبد الوهاب* و... نیز ثبت شده است که در ذیل به‌طور مفصل بدان‌ها اشاره می‌شود.

♦ بررسی کتاب «الصواعق»

۱. نام کتاب

کتاب *الصواعق* همان‌گونه که از ابتدای آن هویداست،^۵ در اصل نامه‌ای از سلیمان بن عبد الوهاب به حسن بن عیدان، یکی از طرف‌داران محمد بن عبد الوهاب، است که سلیمان علت نگارش این نامه را درخواست‌های مکرر حسن بن عیدان از او برمی‌شمرد. سلیمان برای نامه خویش عنوانی ذکر نکرده است و همان‌طور که در ذیل اشاره خواهد شد، بعدها دیگران این نام را بر کتاب نهاده‌اند.

برخی نام آن را *الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية*^۶ و برخی دیگر *فصل الخطاب في الرد على محمد بن عبد الوهاب*^۱ ذکر کرده‌اند؛ گرچه برخی نام‌های دیگری

۱. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۳؛ داعية و ليس نبياً، ص ۱۲۸.
۲. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ تاریخ ابن لعبون، ص ۲۰۴؛ تاریخ ابن عیسی، ص ۸۶؛ تراجم لتاخری الحنابلة، ص ۱۵۶؛ علماء الحنابلة، ۴۱۴؛ برخی تاریخ وفات او را سال ۱۲۱۰ ق دانسته‌اند. الأعلام، ج ۳، ص ۱۳۰.
۳. تقض فتاوی الوهابية، ص ۶۷؛ نقد الشيخ محمد عبد الوهاب من الداخل، ص ۱۶.
۴. دعاوی المناوئین، ص ۴۰-۴۱.
۵. الصواعق الإلهية، ص ۳۱.
۶. اکثر کتاب‌ها از این نام یاد کرده‌اند.

نیز برای این کتاب از جمله حجة فصل الخطاب من كتاب رب الأرباب و حديث رسول الملك الوهاب و كلام أولى الألباب في إبطال مذهب محمد بن عبد الوهاب،^۲ و الرد على من كفر المسلمين بسبب النذر لغير الله و الاستغاثة بغيره^۳ را نیز بیان کرده‌اند، ولی این دو عنوان شایع نیست.

این تعدد عنوان باعث شده است که برخی^۴ گمان کنند سلیمان کتاب‌های متعدد دارد که به نظر می‌رسد این دیدگاه اشتباه باشد؛ زیرا اولاً، هیچ منبع معتبری دو کتاب برای سلیمان ذکر نکرده است و همه از وجود یک کتاب ردیه نام می‌برند. ثانیاً، برخی از نویسندگان صریحاً گفته‌اند که نام اصلی کتاب فصل الخطاب است و بعدها ناشر کتاب آن را به الصواعق الإلهية تغییر داده است.^۵ ثالثاً، دلیل دیگر نامه بودن آن است؛ زیرا غالباً نامه عنوان خاصی ندارد، علی‌الخصوص زمانی که مخاطب شخص معین باشد؛ از این رو نسخه خطی این نامه در ابتدای امر با عنوان فصل الخطاب في الرد على محمد بن عبد الوهاب مشهور می‌شود که برخی از نویسندگان به‌طور جزم و یا ظن بدان تمایل پیدا کرده‌اند؛ مانند ابن حمید در السحب الوابلية،^۶ بسام در علماء نجد،^۷

۱. السحب الوابلية، ص ۲۷۵؛ علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۳؛ تاریخ الفاجوری، ص ۱۵۶؛ دعاوی المناوئین،

ص ۴۰؛ کتب حذر منها العلماء، ص ۲۷۰-۲۷۱.

۲. نسخه خطی این اثر در کتابخانه احقاف حضر موت موجود است (دعاوی المناوئین، ص ۴۱؛ کتب حذر منها

العلماء، ص ۲۷۰). برخی منبع نسخه خطی مذکور را کتابخانه برلین ذکر کرده‌اند (تاریخ البلاد العربیة السعودیة، ص ۳۱۵-۳۱۶).

۳. نسخه خطی مذکور در کتابخانه الازهریة بغداد موجود است (دعاوی المناوئین، ص ۴۱؛ کتب حذر منها العلماء، ص ۲۷۰-۲۷۱).

۴. برای نمونه ر. ک: تاریخ البلاد العربیة السعودیة، ص ۳۱۵-۳۱۶.

۵. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۳؛ تاریخ الفاجوری، ص ۱۵۶.

۶. السحب الوابلية، ص ۲۷۵.

۷. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۳.

الشبل در تحقیق تاریخ فاخوری،^۱ عبداللطیف در دعاوی المناوئین^۲ و مشهور بن حسن در کتب حذر منها العلماء،^۳ ولیکن در سال‌های بعد که مخالفان وهابیت درصدد ترویج و تکثیر ردود علیه وهابیت برمی‌آیند، آن را الصواعق الإلهیة می‌نامند.^۴

الصواعق الإلهیة چند نوبت به چاپ رسیده است. انتشارات نخبة الاخبار اولین بار در بومبای هند در سال ۱۳۰۶ق، بار دوم در مصر- قاهره در سال ۱۳۴۳ق انتشارات الفتوح الأدبیة و التهذیب و سومین بار که گویا شایع‌ترین چاپ این کتاب نیز می‌باشد، در سال ۱۳۹۷ق انتشارات اشیق آن به چاپ رساند. کتاب چاپ‌های متعددی داشته است؛ از جمله در قاهره، دار الانسان، ۱۴۰۶ق؛ بیروت، دار ذو الفقار، ۱۹۹۸م؛ دمشق، دار غار حراء، ۱۴۲۰ق؛ تهران، دار الهدایه، ۱۳۷۹ش؛ تهران، لجنة التحقیق، ۱۴۲۰ق. ناظم حسین اکبر در سال ۱۳۸۶ش نیز این کتاب را به زبان اردو در بوستان کتاب قم به چاپ رسانده است.

شایان ذکر است که سلیمان بن عبدالوهاب کتاب خود را فصل‌بندی نکرده است، اما بعدها مصححان مختلف کتاب هر کدام به سلیقه خود آن را فصل‌بندی کرده‌اند. از این‌رو فصل‌بندی کتاب در چاپ‌های مختلف یکسان نیست.

۲. اهمیت کتاب

کتاب الصواعق از جهاتی دارای اهمیت است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. اولین ردیه: کتاب سلیمان اولین کتابی است که علیه محمد بن عبدالوهاب نگاشته شده و در میان مردم اثر بسیاری گذاشته است.^۵

۱. تاریخ الفاخوری، ص ۱۵۶.

۲. دعاوی المناوئین، ص ۴۰.

۳. کتب حذر منها العلماء، ص ۲۷۰-۲۷۱.

۴. عنوان المجد، ج ۱، ص ۷۱، پاورقی؛ علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۳؛ دعاوی المناوئین، ص ۴۰؛ تاریخ الفاخوری، ص ۱۵۶.

۵. نقض فتاوی الوهابیة، ص ۶۷؛ نقد الشیخ محمد عبدالوهاب من الداخل، ص ۱۶.

۲. جایگاه خانوادگی سلیمان: سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب پیشوای فرقه وهابیت، با برادرش زندگی کرده بود و از خلق و خو، مرام، افکار، عقاید او و دیگر ویژگی‌های او آگاهی بیشتری داشت. این امر اهمیت کتاب را دو چندان می‌کند.

۳. جایگاه علمی سلیمان: او قاضی حریملاء و یکی از علمای حنابله و مخالف صوفیه^۱ بود و با این زاویه به نقد اندیشه‌های برادر پرداخت. در واقع کتاب سلیمان نوعی نقد درون حنبلی و در بردارنده سخنان ابن تیمیه و ابن قیم در رد برادرش است. این موضوع بدان اهمیت بخشیده است.

۴. محتوای کتاب: این کتاب شامل مباحث مهم و مورد ابتلای آن روزگار مانند مسئله تکفیر، توسل و شفاعت است و شاخصه تمامی این مباحث، اتقان دلایل آن است.

۵. جایگاه اجتماعی کتاب: این کتاب در میان مردم آن روزگار و حتی در نسل‌های آینده بسیار اثرگذار بوده است. به‌طور مثال ابن غنم و ابن بشر هر دو به اثر عجیب این کتاب اشاره کرده و گفته‌اند که این کتاب باعث تزلزل و تشکیک در عقاید مردم عیینه شد، تا جایی که محمد بن عبدالوهاب برای جبران آن کتابی نوشت.^۲ از دیگر نویسندگان وهابی که به تأثیر گذار بودن کتاب اشاره کرده است، مشهور بن حسن آل سلمان می‌نویسد:

برای این کتاب اثر بازدارندگی بسیاری بود؛ زیرا به خاطر این کتاب اهل حریملاء از پاسخ مثبت به دعوت شیخ روی گرداندند و حتی کار بدین جا ختم نگردید و آثارش به اهل عیینه نیز رسید. پس ایجاد شک کرد و برخی از اهل علم در صدق و صحت مدعای این دعوت شک کردند.^۳

۱. همان.

۲. روضة الأفكار والأفهام، ص ۱۰۸؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۶۸.

۳. کتب حذر منها العلماء، ج ۱، ص ۲۷۱.

عصام العماد که چندی پیش از مذهب وهابیت به شیعه گرویده، معتقد است کتاب سلیمان بهترین دارو برای مقابله با وهابیت است و سبب نجاتش از عقاید وهابیت کتاب *الصواعق* شیخ سلیمان بوده است. او همچنین بیان می‌دارد که بیش از دویست سال است که دولت سعودی از مطالعه این کتاب جلوگیری می‌کند و مطالعه آن را حرام می‌داند^۱ که این امر حکایت از اثر گذاری بی‌بدیل این کتاب دارد.^۲

۳. ویژگی‌های مهم کتاب

کتاب سلیمان ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از دیگر نقود متمایز ساخته است که در ذیل به برخی از ویژگی‌های این کتاب اشاره می‌نماییم:

۱. ساختار و چینش منطقی بحث: مثلاً او در ابتدا با آیات و روایات، حجیت قطعی اجماع و اتفاق امت را ثابت می‌کند و سپس در موارد مختلف به اثبات می‌رساند که برادرش از اجماع خارج شده و خلاف نظر بزرگان سخن گفته و مردم را به گمراهی کشانده است؛
۲. استناد به آیات، احادیث صحیح نبوی، کلام بزرگان اهل سنت علی الخصوص ابن تیمیه و ابن قیم، زیرا محمد بن عبدالوهاب خود را تابع آن دو می‌دانسته و معتقد بود که سخنان و عقایدش همان عقاید ابن تیمیه و ابن قیم است؛
۳. وارد کردن اشکال بر محمد بن عبدالوهاب در فهم الفاظ آیات، روایات و کلام بزرگان و اثبات عدم معرفت او به اسلوب کلام و فهم الفاظ و تحریف سخنان آنان؛
۴. نقل و بررسی ده روایات مختلف از صحیحین و رد عقاید محمد بن عبدالوهاب مبنی بر شرک مسلمانان و جواز تکفیر آنان؛
۵. بیان ۵۲ حدیث در اوصاف مسلمین و اثبات اسلام مسلمانان به صرف گفتن شهادتین.

۱. نقد الشیخ محمد بن عبدالوهاب من الداخل، ص ۱۵-۱۹.

۲. یاد آوری می‌کنیم مجله *سراج منیر* با دکتر عصام گفتگویی انجام داده است که در همین شماره مجله آن را می‌توانید مطالعه کنید.

۴. محورهای اساسی کتاب

مطالب این کتاب عمدتاً بر نقد دیدگاه‌های محمد بن عبدالوهاب، دعوت به وحدت مسلمانان و جلوگیری از تکفیر طرفداران فرقه‌های دیگر اسلامی است. برخی از مهم‌ترین مباحث مطرح‌شده در کتاب عبارت‌اند از: دوری کردن از تکفیر مسلمانان، عدم کفر خوارج، اهل رده، قدریه، معتزله، مرجئه، جهمییه، اعتقاد سلف در عدم کفر فرق اسلامی، اجتماع ایمان و کفر و نفاق در مسلمانان، ارتباط احکام شرعی به ظاهر مسلمان نه باطن او، ادله عدم جواز تکفیر مسلمانان، سخن ابن‌قیم درباره وصف مشرکین، سخن پیامبر مکرم اسلام ﷺ در وصف مسلمانان و

شیخ سلیمان در ابتدای کتاب با استناد به حدیث «لا يزال أمر هذه الأمة مستقیماً حتی تقوم الساعة»^۱ و امثال آن حجیت اجماع و عدم تخلف از آن را ثابت می‌کند و معتقد است امت بر شریعت توسل و شفاعت و مسائل مربوط به قبور اجماع دارد، پس امت در این زمینه خطا نکرده است و مخالفان اجماع باید در تفکر خود بازنگری جدی کنند.

شیخ سلیمان در واقع با بیان این اصل به صورت کنایه به برادرش محمد بن عبدالوهاب و طرف‌دارانش فهمانده که پیامبر ﷺ تصریح کرده که امر این امت تا روز قیامت بر صراط مستقیم خواهد بود و هیچ انحراف بزرگی در فهم اسلام از سوی علمای اسلام پدیدار نخواهد شد، تا کسانی چون محمد بن عبدالوهابی بخواهند آن را مستقیم سازند و به امت اسلامی دوباره اسلام و توحید را بیاموزند. او با این اصل مسلمانان را به وحدت و عدم تکفیر دیگر فرقه‌ها و شخصیت‌ها دعوت کرده است.

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۹؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۵۰.

◆ اشکالات وارده بر کتاب و پاسخ به آن‌ها

برخی از نویسندگان وهابی پس از آنکه نقش علمی و اثرگذار کتاب سلیمان بن عبدالوهاب را در بیداری امت اسلامی به‌ویژه طرفداران وهابیت مشاهده کردند که با استدلال و منطق و با تکیه بر قرآن و سنت، پایه‌های فکری برادرش محمد بن عبدالوهاب را باطل ساخته است، در دهه‌های اخیر تلاش کرده‌اند نسبت این کتاب را به سلیمان مخدوش سازند و یا بگویند او در ابتدا با برادرش مخالفت می‌کرد، ولی به مرور زمان دست از مخالفت برداشته است. از این‌رو سعی شده است برخی از مهم‌ترین شبهات آنان مطرح و پاسخی علمی بدان‌ها ارائه شود.

◆ اشکال اول: عدم ذکر نام سلیمان در فهرست منتقدان محمد

بن عبدالوهاب

اولین شبهه‌ای که آنان مطرح می‌کنند، عدم ذکر نام سلیمان در فهرست کسانی است که علیه محمد بن عبدالوهاب کتاب نوشته یا با او مخالفت کرده‌اند، حتی آنان مدعی شده‌اند ابن‌غنام که نامه‌های مبادله شده میان مخالفین و محمد بن عبدالوهاب را جمع‌آوری می‌کرده نیز به آن اشاره نکرده است.^۱

پاسخ

یکی از حربه‌های وهابیت کتمان واقعیات تاریخی است. از این‌رو، نیز سعی کردیم برای اثبات وجود کتاب و اثبات مخالفت شیخ سلیمان با برادرش، از منابع دست اول وهابیت و چهره‌های سرشناس آنان مانند شخص محمد بن عبدالوهاب بهره بجوییم. لذا در ابتدا به نقل قول محمد بن عبدالوهاب و سپس دیگر بزرگان آنان می‌پردازیم.

۱. تصحیح خطاً تاریخی حول الوهابیة، ص ۹۹؛ مجلة البحوث الإسلامیة، «الشیخ سلیمان بن عبدالوهاب المفتری علیه»، ش ۶۰. شایان ذکر است که کتابی با عنوان دفع الارتیاب عن الشیخ محمد بن عبدالوهاب به قلم العوین و مقدمه کتاب البیان و الإشهار به قلم صالح الفوزان در توجیه مخالفت او نگاشته شده است که به‌علت برخی محدودیت‌ها، دسترسی به این دو کتاب امکان نداشت.

محمد بن عبدالوهاب،^۱ پیشوای فرقه وهابیت، خود اولین کسی است که به این نزاع و کتاب اشاره کرده و در رد سخنان برادرش شیخ سلیمان کتاب *مفید المستفید فی کفر تارک التوحید* را نوشته است. او با مشاهده تزلزل مردم در عقاید خویش به سبب کتاب سلیمان، کتاب مذکور را تالیف کرده و برای اهالی عیینه فرستاد.^۲ این واکنش شیخ محمد خود تأییدی بر این نکته است که سلیمان کتاب *الصواعق* را نوشته است. از سوی دیگر او در کتابش شیخ سلیمان را با تعابیری همچون ملحد^۳ و دشمن دین^۴ خطاب می‌کند که همگی گواه بر نزاع میان آن دو است.

دومین شخصیت مهم وهابیت ابن غنام^۵ است. او کهن‌ترین و متقدم‌ترین نویسنده تاریخ موجود در باب جنبش وهابیت به حساب می‌آید که به دلیل ثبت دقیق مراحل پیشرفت و توسعه وهابیت و نقل وقایعی که خود او شاهد آنها بوده، بسیار اهمیت دارد و بدین لحاظ، بیشتر نویسندگانی که در مورد تاریخ معاصر جزیره العرب تحقیق کرده‌اند، از کتاب او استفاده و به آن استناد نموده‌اند. ابن غنام، شیخ سلیمان را یکی از مخالفان محمد بن عبدالوهاب برمی‌شمرد و درباره حوادث سال ۱۱۶۵ق بیان می‌کند که سلیمان به مخالفت با برادرش پرداخت و در میان مردم تزلزل ایجاد کرد، تا حدی که باعث سرپیچی اهالی حریملاء گردید.^۶ او همچنین به صراحت به وجود این کتاب در وقایع سال ۱۱۶۷ق اشاره کرده است. او می‌گوید:

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: مجله *سراج منیر*، «نگاهی به زندگی بنیان‌گذار وهابیت»، ش ۲، تابستان ۱۳۹۰ش، ص ۱۳۱.

۲. *روضه الأفكار والأفهام*، ص ۳۶۰؛ عنوان *المجد*، ج ۱، ص ۶۸.

۳. *مؤلفات الشيخ محمد بن عبدالوهاب*، مفید المستفید بکفر تارک التوحید، ص ۲۹۵-۲۹۷.

۴. همان، ص ۲۸۶.

۵. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: مجله *سراج منیر*، «بررسی کتاب تاریخ نجد نوشته حسین بن غنام»، ش ۲، تابستان ۱۳۹۰ش، ص ۲۵۴.

۶. *روضه الأفكار والأفهام*، ص ۱۰۶.

سال ۱۱۶۷ ق زمان کشته شدن سلیمان بن خویطر است. او حامل کتابی بود که سلیمان بن عبدالوهاب برای اهالی عیینه نوشته و در آن شبهات، سخنان منحرف و کلمات سست و بی پایه‌ای را بیان کرده بود. سلیمان بن عبدالوهاب به سلیمان بن خویطر امر کرده بود که کتاب را در محافل و خانه‌ها بخواند. این کتاب در دل مردم عیینه شبهات مضرری پدید آورد... بعد از مدتی محمد بن عبدالوهاب از احوال سلیمان بن خویطر آگاه شد و دستور قتل او را صادر کرد. سپس سلیمان بن عبدالوهاب پیوسته از طریق کسانی که وارد شهر عیینه می‌شدند، شبهاتی را با نامه برای اهالی عیینه می‌فرستاد و در این کار تمام کوشش خود را به کار می‌گرفت.^۱

عثمان بن بشر^۲ یکی دیگر از مهم‌ترین و متقدم‌ترین تاریخ‌نگاران وهابی است که بعد از تاریخ ابن غنم مهم‌ترین منبع تاریخ نجد به‌شمار می‌آید. او نیز بعد از اشاره به ایجاد زلزله در میان اهالی حریملاء در سال ۱۱۶۵ ق،^۳ در وقایع سال ۱۱۶۷ ق به وجود این کتاب و کتابی که محمد بن عبدالوهاب در رد کتاب سلیمان نگاشته، اشاره کرده است. ابن بشر نیز سبب نگارش کتاب مفید/المستفید محمد بن عبدالوهاب را مقابله با سخنان سلیمان بن عبدالوهاب در عیینه برمی‌شمرد. او می‌گوید:

در این سال سلیمان بن خویطر کشته شد و سبب آن ورود مخفیانه‌اش به حریملاء بود. او کتاب سلیمان بن عبدالوهاب را با خود داشت که سلیمان آن را برای اهل عیینه نوشته بود. کتاب حاوی شبهاتی برای مردم در دینشان بود و پس از آگاهی محمد بن عبدالوهاب از ورود سلیمان بن خویطر به عیینه و کارهای او، دستور قتل او را صادر کرد و محمد بن عبدالوهاب پس از کشته

۱. روضة الافکار و الافهام، ص ۱۰۸.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: علماء نجد، ج ۵، ص ۱۱۵-۱۲۶.

۳. عنوان المجد، ج ۱، ص ۶۵.

شدن سلیمان بن خویطر برای اهل عیینه نامه‌ای طولانی در رد مطالبی که سلیمان مطرح کرده بود، فرستاد.^۱ یکی دیگر از افرادی که به این نزاع اشاره کرده است، عبدالرحمن بن عبداللطیف بن عبدالله آل‌الشیخ^۲ محقق کتاب *عنوان‌المجد* است. او می‌گوید:

سلیمان برادر تنی محمد بن عبدالوهاب است. او در ابتدای دعوت شیخ محمد، به سبب حسد و دشمنی و ظلم مخالف برادرش و معارض دعوت توحیدی محمد بن عبدالوهاب بوده است. سلیمان کتابی در رد دعوت توحیدی برادرش نگاشت که بعدها دشمنان توحید بر آن اسم گذاشتند و آن را *الصواعق الإلهیة فی الرد علی الوهابیة* نامیدند.^۳

از دیگر تاریخ‌نگاران معاصر سلیمان بن عبدالوهاب و برادرش ابن‌لعبون^۴ است. دیدگاه ابن‌لعبون از آن جهت که خود در آن دوره می‌زیسته و نظاره‌گر این وقایع بوده، حائز اهمیت است. او می‌گوید:

در سال ۱۱۹۰ق اهل زلفی و منیخ به نزد محمد بن عبدالوهاب و عبدالعزیز آمدند؛ در حالی که سلیمان نیز با آنان بود. محمد بن عبدالوهاب و عبدالعزیز ورود سلیمان را مقدم داشتند؛ و در حالی که سلیمان اکراه داشت او را مجبور به زندگی در درعیه کردند، تا اینکه در درعیه درگذشت.^۵

۱. همان، ص ۶۸.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: *علماء نجد*، ج ۳، ص ۸۳-۸۷.

۳. *عنوان‌المجد*، ج ۱، ص ۷۱.

۴. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: *علماء نجد*، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۱۲.

۵. *تاریخ ابن‌لعبون*، ص ۱۸۵.

از دیگر مورخانی که به نزاع بین این دو برادر اشاره کرده‌اند، می‌توان به عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح آل بسام^۱ در کتاب *علماء نجد في خلال ثمانية قرون* اشاره کرد. او که تنها نگارنده شرح حال سلیمان بن عبدالوهاب به‌طور مستقل است، می‌گوید: «شیخ سلیمان مخالف برادرش و مخالف دعوتش بود و علیه او ردیه نگاشت و او در زمان حکومت حمد بن سعود در حریملاء قاضی بود»^۲.

شیخ محمد بن عبدالله بن حمید نجدی^۳ نویسنده کتاب *السحب الوابله علی ضرائح الحنابلة*، یکی دیگر از کسانی است که به‌شدت با محمد بن عبدالوهاب به مخالفت برخاسته و به نزاع او و برادرش اشاره کرده است. او در ذیل شرح حال عبدالوهاب پدر محمد بن عبدالوهاب، پس از آنکه به نزاع بین پسر و پدر اشاره می‌کند، می‌گوید:

همچنین پسرش سلیمان برادر شیخ محمد مخالف دعوت او بود و ردیه‌ای بسیار زیبا از آیات و آثار علیه شیخ محمد نگاشت؛ زیرا شیخ محمد جز کلام قرآن و سخنان ابن تیمیّه و ابن قیم کلام عالم دیگری را قبول نداشت و کلام آن دو را مانند نصی می‌دانست که قابل تاویل نیست.^۴

از سویی بسیاری دیگر از علمای وهابی و غیر وهابی نیز مانند عبدالله العثیمین^۵ عبد العزیز محمد بن علی العبد اللطیف^۶ الشبل^۷ مسعود الندوی^۸ ابی عبیده مشهور

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: *علماء نجد*، ج ۱، ص ۸۱-۱۲۲.
۲. همان، ج ۲، ص ۳۵۱.
۳. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: *علماء نجد*، ج ۶، ص ۱۸۹-۲۰۴.
۴. *السحب الوابله*، ص ۲۷۵.
۵. ر.ک: *بحوث و تعليقات*، ص ۲۱.
۶. ر.ک: *دعاوی المناوئین*، ۴۰-۴۱.
۷. ر.ک: *تاریخ الفاخوری*، ص ۱۵۶.
۸. ر.ک: محمد بن عبدالوهاب *مصلح مظلوم و مفتری علیه*، ص ۶۱.

بن حسن آل سلمان،^۱ علوی بن احمد الحداد،^۲ زینی دحلان،^۳ عمر کحاله،^۴ خالد بن محمد الفرّج،^۵ عباس محمود العقاد،^۶ منیر العجلانی،^۷ و غیره^۸ به وجود این نزاع و این کتاب اشاره کرده‌اند که همگی به وضوح دلالت دارند سلیمان بن عبدالوهاب یکی از متقدم‌ترین مخالفان برادرش بود که به شدت به مخالفت با او برخاست و ردیه‌ای قوی علیه او نگاشت.

◆ اشکال دوم: نفی وجود کتاب الصواعق

دومین شبهه آنان این است که مورخان وجود کتاب *الصواعق* را نفی کرده‌اند. آنان می‌گویند کسانی که به نگارش تاریخ وهابیت اهتمام داشته‌اند، وجود این کتاب را نفی می‌کنند و علت شیوع این کتاب را تنفر مردم از وهابیت دانسته‌اند و منشأ این تنفر این بود که برادرش آن را نگاشته بود.^۹

۱. ر.ک: کتب حذر منها العلماء، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲. ر.ک: مصباح الانام، ص ۱۱.

۳. ر.ک: خلاصة الكلام، ص ۲۲۹.

۴. ر.ک: معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۲۶۹.

۵. ر.ک: الخبر والعیان، ص ۱۷۰.

۶. ر.ک: الإسلام في القرن العشرين، ص ۷۲.

۷. ر.ک: تاریخ البلاد العربیة السعودیة، ص ۲۴۴-۳۱۶.

۸. ر.ک: تاریخ الدولة السعودیة، ص ۲۷؛ احتساب الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۸۸؛ الفجر الصادق، ص ۱۷؛ كشف الإرتیاب، ص ۱۱؛ نقض فتاوی الوهابیة، ص ۶۵؛ التوسل بالنبي ﷺ و جهلة الوهابیون، ص ۱؛ هذی هی الوهابیة، ص ۲۳۹؛ الحقائق الإسلامیة فی الرد علی المزاعم الوهابیة، ص ۱۱؛ مخالفة الوهابیة للقرآن والسنة، ص ۳۸؛ السلفية بين أهل السنة والإمامیة، ص ۳۴۱؛ السلفية والوهابیة، ص ۱۴۳؛ الوهابیة فی صورتها الحقیقیة، ص ۸۴؛ الرد علی الوهابیة فی القرن التاسع عشر، ص ۲۸؛ الوهابیة فکراً و ممارسة، ص ۶۰؛ معجم المطبوعات العربیة، ج ۱، ص ۱۶۸.

۹. مجلة البحوث الإسلامیة، «الشیخ سلیمان بن عبدالوهاب المقتری علیه»، ش ۶۰؛ تصحيح خطأ تاريخي حول الوهابیة، ص ۹۸.

پاسخ

پاسخ این شبهه از نقل اقوال علما و مورخان وهابی و غیر وهابی در پاسخ اشکال اول به طور کامل هویدا گردید. علاوه بر آن همان‌گونه که در ابتدای مقاله تحت عنوان نام کتاب بیان شد، برخی از نویسندگان نام کتاب مذکور را *فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب* دانسته یا بدان تمایل یافته‌اند و همچنین برخی نام‌های دیگری نیز برای این کتاب بیان کرده‌اند که همگی به وجود قطعی این کتاب اشاره دارند.^۱

پس با توجه به گزارش‌های تاریخی و اقوال علما درباره کتاب سلیمان علیه برادرش آشکار می‌شود که خود مورخان وجود این کتاب را تأیید کرده‌اند و سخنی که درباره علت شیوع این کتاب و منشأ تنفر مردم بیان شده، کذب محض است.

◆ اشکال سوم: عدم شیوع عنوان وهابیت در ابتدای دعوت

سومین شبهه مطرح‌شده، در نام‌گذاری کتاب به *الصواعق الإلهیة فی الرد علی الوهابیة* است. آنان ادعا می‌کنند کلمه وهابیت در عنوان کتاب قرار دارد؛ در حالی که در آن زمان محمد بن عبدالوهاب و پیروانش به این نام شناخته نمی‌شدند، بلکه بعدها به این نام معروف گشتند.^۲

پاسخ

بی‌شک تردید در اصل کتاب به دلیل معروف نبودن آن به نام وهابیت نیز ناتمام است؛ زیرا اولاً، معروف نبودن نام وهابیت در آن عصر دلیل بر این نیست که این کتاب پس از سلیمان نوشته شده باشد. روشن است که هر نام و عنوانی در آغاز

۱. ر.ک: ابتدای مقاله، ذیل عنوان نام کتاب.

۲. تصحیح خطاً تاریخی حول الوهابیة، ص ۹۹؛ *مجلة البحوث الإسلامیة*، «الشیخ سلیمان بن عبدالوهاب المفتری علیه»، ش ۶۰.

پیدایش معروف نیست و به مرور زمان شناخته می‌شود؛ از این رو نام وهابیت در آغاز مطرح شده و سلیمان آن را بر گروه برادرش اطلاق کرده است و سپس به مرور زمان و در عصر بعدی معروف شده است؛ گرچه وجود برخی از مستندات همچون تعبیر برخی از شاعران معاصر آن زمان به وهابیت،^۱ حاکی از معروفیت این عنوان در همان زمان دارد.

ثانیاً، این کتاب در اصل نامه‌ای از ناحیه سلیمان بن عبدالوهاب به حسن بن عیدان است و همان‌گونه که در بالا بدان اشاره شد، پر واضح است که نامه غالباً بدون عنوان است و هیچ بُعدی ندارد که بعدها با استفاده از متن نامه و معروف شدن پیروان محمد بن عبدالوهاب به نام وهابیت، این نام گذاشته شده باشد؛ همان طوری که برخی اشاره کرده‌اند که دیگران این نام را بر کتاب گذاشته‌اند.^۲

ثالثاً، این شبهه بر فرض صحت، در مورد یکی از دو نام کتاب صدق می‌کند، اما درباره نام دیگر کتاب که همان *فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب* است و کلمه وهابیت در عنوانش نیامده است، ناتمام است.

◆ اشکال چهارم: ضعیف بودن سند کتاب

اشکال چهارم آنان به سند کتاب باز می‌گردد و بیان می‌دارند این کتاب سندش ضعیف است و جز از طرف مخالفان به دست ما نرسیده است.^۳

۱. حمیدان الشویعر یکی از شعرای بزرگ همعصر محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود است و چون وی نسب محمد بن عبدالوهاب را به یهود می‌رساند، به دست آنها مسموم شد و به قتل رسید. او در قصیده خود به اصطلاح وهابیت اشاره کرده است که بدین شرح است: «و اظنه بمحمد یعنی احمد الوهابیه» (ر.ک: تاریخ آل سعود، ص ۲۵-۲۶).

۲. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۳؛ محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم و مفتتری علیه، ص ۶۱؛ دعاوی المناوئین، ص ۴۰؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۷۱، پاورقی.

۳. تصحیح خطی تاریخی حول الوهابیه، ص ۹۹؛ مجلة البحوث الإسلامیة، «الشیخ سلیمان بن عبدالوهاب المفتری علیه»، ش ۶۰.

پاسخ

پاسخ این شبهه نیز با توجه به پاسخ‌های سؤالات پیشین آشکار می‌گردد که سند این کتاب علی‌رغم ادعای برخی از وهابیان بسیار قوی است و حتی می‌توان ادعای تواتر آن را کرد؛ زیرا کثرت ناقلان کتاب که بسیاری از آنان از وهابیان متعصب می‌باشند، همگی دال بر صحت سند این کتاب است که در مباحث گذشته بدان اشاره شد.

◆ اشکال پنجم: بازگشت سلیمان از مخالفت خویش

آخرین شبهه و به عبارتی مهم‌ترین شبهه آنان بازگشت سلیمان از مخالفت خویش است. آنان مدعی هستند گرچه سلیمان در ابتدای امر کتاب *الصواعق* را در رد برادرش نگاشت، و لیکن در پایان عمر خویش از کرده خود پشیمان گشت و به درعیه بازگشت و کنار برادرش به زندگی خویش ادامه داد، بدون اینکه مخالفتی با او کند.^۱

پاسخ

در پاسخ به این شبهه باید گفت که زنده ماندن سلیمان بعد از ورود به درعیه و هیجده سال زندگی در آنجا و سپس مردن به مرگ طبیعی هیچ‌یک قابلیت اثبات بازگشت او از مرامش را ندارد؛ زیرا با وجود کثرت گزارش‌های تاریخی مبنی بر مخالفت سلیمان با برادرش و نوشتن ردیه‌ای علیه او، برای رجوع او نیاز به دلیل محکمی داریم.

برخی از وهابیان معتقدند که سلیمان توبه‌نامه‌ای مبنی بر رجوع از سخنان خویش نوشته است که عبداللطیف بن عبدالرحمن نویسنده کتاب *مصباح الظلام* بدان اشاره نموده است،^۲ ولی این ادعا پذیرفتنی نیست؛ زیرا اولاً، سند این توبه‌نامه ضعیف است و جز از طرف مخالفان ذکر نشده است؛ درحالی که وجود اصل کتاب، هم از ناحیه موافقان و هم از ناحیه مخالفان ثابت شده است. ثانیاً، هیچ‌یک از همعصران او به وجود این توبه‌نامه اشاره نکرده‌اند. ثالثاً، اگر وجود این توبه‌نامه صحت داشت، مخالفان در

۱. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۳؛ تاریخ الفاخوری، ص ۱۵۶.

۲. مصباح الظلام، ص ۶۲.

انتشار آن کوتاهی نمی‌کردند، اما در بررسی اشکالات کمتر کسانی را می‌یابیم که به این توبه‌نامه استناد کرده باشد. رابعاً، بسام، نویسنده کتاب *علماء نجد* که تنها نگارنده زندگی‌نامه‌ای مستقل برای سلیمان است، نیز انتساب این توبه‌نامه را نمی‌پذیرد. او بعد از اشاره به سخن عبداللطیف مبنی بر رجوع سلیمان بیان می‌دارد که این سخن نادرست و نسخه‌ای که در دست او است، با نسخه عبداللطیف مخالف است و مربوط به سال ۱۳۱۲ق بعد از وفات سلیمان به قلم محمد بن عبدالله بن سلیمان عیاف است، می‌نویسد:

نسبت این نامه به سلیمان صحیح نیست، اما علت نسبت دادن این نامه به سلیمان یا به جهت حسن ظن به او و دوری فرزندان صالحش از سب و دشنام است یا برای ساکت کردن مخالفان دعوت است؛ زیرا آنها می‌گفتند که نزدیک‌ترین فرد به صاحب دعوت که برادرش باشد، با او مخالف است.^۱

بسام در ادامه دلایل خود را مبنی بر عدم رجوع شیخ سلیمان از عقایدش این‌گونه بیان می‌کند:

۱. او همزمان و همراه با علمای معاصرش به مبارزه با دعوت سلفی پرداخت و احدی بازگشت او از اعتقادش را ندید.

۲. او در درعیه ساکن نشد، مگر از روی اکراه؛ همان‌گونه که ابن‌لعبون در تاریخ مخطوطش بدان اشاره کرده است که هم‌عصر سلیمان بود.

۳. نشاطی از او در دعوت سلفی دیده نشد و حق در این است که اگر او از کرده خویش رجوع کرده بود، نباید فقط به همین یک رساله اکتفا می‌کرد.

۴. من از نامه‌ای از تویجری، احمد و محمد دو پسر عثمان بن شبانه اطلاع یافتم که جوابی از این سه نفر به نامه سلیمان بود، و لکن دلالت می‌کرد که این نامه بعد از وفات شیخ محمد نگاشته شده است؛ در حالی که سلیمان فقط دو سال بعد از برادر زنده بود؛ زیرا بسیار بعید است که او هیچ‌ده سال در درعیه در زمان حیات برادرش درباره

۱. *علماء نجد*، ج ۲، ص ۳۵۵.

عقیده اولش سکوت کند و بعد از وفات او، عقیده خود را بر رجوع و موافقت با برادرش آشکار سازد و شاید علت نوشتن این نامه در جواب همان علتی باشد که در بالا برای نسبت دادن آن نامه به سلیمان برشمردیم.^۱

همچنین عبدالعزیز محمد بن علی عبداللطیف، نویسنده کتاب *دعای المناوئین*، نیز با اشاره به عقیده بسام در عدم رجوع شیخ سلیمان از عقایدش، آن را ترجیح می‌دهد و بیان می‌کند که بعید به نظر می‌رسد شیخ سلیمان از عقایدش بازگشته باشد؛ زیرا عبدالرحمن بن حسن پدر عبداللطیف، صاحب کتاب *مصباح الظلام*، در مطالبی که از او نقل شده است مانند انتساب شبهه عدم عارض شدن شرک بر این امت از ناحیه شیخ سلیمان^۲ و موارد دیگر^۳، هیچ سخنی از توبه کردن شیخ سلیمان به میان نیاورده است. از سوی دیگر عبداللطیف بن عبدالرحمن نیز به گفته خودش، در اثنای نوشتن کتاب *مصباح الظلام* بر رجوع شیخ سلیمان آگاهی پیدا کرده است. از این رو بعید به نظر می‌رسد که توبه سلیمان بر مجدد ثانی عبدالرحمن بن حسن و پسرش مخفی مانده و عبداللطیف بر این مطلب بعد از مدتی آگاهی یافته باشد.^۴

◆ نتیجه گیری

از مجموع مطالبی که از مورخان و علمای وهابیت بیان شد، کاملاً هویدا گردید که شیخ سلیمان از ابتدای حرکت برادرش شیخ محمد، به مخالفت با او پرداخت و هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در انتساب کتاب *الصواعق* به شیخ سلیمان نمی‌توان ایجاد کرد. همچنین واضح گردید که سلیمان برای نامه خویش هیچ عنوانی ذکر نکرده و کتاب بعدها از ناحیه دیگران بدین نام مشهور گردیده است. از سوی دیگر با توجه به اعتقاد شیخ سلیمان مبنی بر عصمت این امت و عدم عروض شرک بر مسلمانان تا روز

۱. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲. مجموعه الرسائل والمسائل النجدیة، ج ۳، ص ۵۳، به نقل از دعای المناوئین، ص ۴۲.

۳. الدرر السنیة، ج ۹، ص ۲۰۱، به نقل از دعای المناوئین، ص ۴۲.

۴. دعای المناوئین، ص ۴۱-۴۲.

قیامت و سخنان و استدلال‌های عالم‌ها، آشکار گردید که سلیمان بن عبدالوهاب با وجود سکونت در درعیه تا لحظه آخر بر عقاید خویش ثابت قدم بود و هیچ‌گاه در عقاید خود دچار شک و شبهه‌ای نشد و مطرح کردن توبه سلیمان تنها شایعه‌ای برای خدشه‌دار نشدن جایگاه اجتماعی محمد بن عبدالوهاب در میان مردم بوده است. همچنین در نهایت به دلیل قوت و اتقان مطالب این کتاب و اثر بازرندگی آن پیشنهاد می‌گردد در مقاله‌ای جداگانه به صورت تحلیلی به روش سلیمان در مقابله با برادرش در این کتاب پرداخته شود.

◆ كتابنامه

١. إحتساب الشيخ محمد بن عبد الوهاب: مرفت بن تكامل بن عبدالله أسرة، رياض: دار الوطن، بي. تا.
٢. الإسلام في القرن العشرين حاضره ومستقبله: عباس محمود العقاد، مصر: نهضة مصر، بي. تا.
٣. الأعلام: خير الدين زركلي، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ پنجم، بي. تا.
٤. إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون: اسما عيل باشا بغدادى، تحقيق وتصحيح: رفعت بيگله آكليسى، بيروت: دار احياء التراث العربى، بي. تا.
٥. بحوث وتعليقات في تاريخ المملكة العربية السعودية: عبدالله صالح العثيمين، رياض: مكتبة التوبة، چاپ دوم، ١٤١١ق.
٦. پیام بهارستان: «محمد بن عبد الوهاب، محمد حياة السندى، و روش شناسى اصحاب حديث»، مايكل كوك، ترجمه: محمد حسين رفيعى، دوره ٢، س ٢، ش ٦، زمستان ١٣٨٨ ش.
٧. تاريخ ابن عيسى منقول من كتاب خزانة التواريخ النجدية: جمع و ترتيب: عبدالله بن عبد الرحمن بن آل بسام، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٨. تاريخ ابن لعبون منقول من كتاب خزانة التواريخ النجدية، جمع و ترتيب: عبدالله بن عبد الرحمن بن آل بسام، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٩. تاريخ آل سعود: ناصر السعيد، بيروت: مطبعة الاتحاد، بي. تا.
١٠. تاريخ البلاد العربية السعودية: منير العجلانى، رياض: دار الشبل، چاپ دوم، ١٤١٣ق.
١١. تاريخ الدولة السعودية حتى الربع الأول من القرن العشرين: احمد درويش، جده: دار الشروق، بي. تا.
١٢. تاريخ الفاخوري، محمد بن عمر فاخوري، تحقيق و تعليق: عبدالله بن يوسف الشبل، رياض: الأمانة العامة للاحتفال بمرور مائة عام على تأسيس المملكة العربية السعودية، ١٤١٩ق.
١٣. تاريخ نجد من خلال كتاب الدرر السنية في الأجوية النجدية: سليمان بن صالح خراشي، بيروت: الدار العربية للموسوعات، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
١٤. تاريخ نجد، محمود شكري آلوسي، تحقيق: محمد بهجة الاثري، قاهره: مكتبة مديبولي، بي. تا.
١٥. تراجم لتاخرى الحنابلة: سليمان بن عبد الرحمن بن عيدان، تحقيق: بكر بن عبدالله ابو زيد، عربستان: دار ابن جوزى، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
١٦. تصحيح خطأ تاريخي حول الوهابية: محمد بن سعد الشويعر، مدينة منورة: الجامعة الاسلامية، چاپ سوم، ١٤١٩ق.

١٧. التوسل بالنبي ﷺ و جهالة الوهابيون: أبي حامد بن مرزوق، تركيا: مكتبة ايشيق، ١٣٩٦ق.
١٨. الحقائق الإسلامية في الرد على المزاعم الوهابية: حاج مالك بن الشيخ داود، تركيا: مكتبة الحقيقة، ١٤٠٧ق.
١٩. الخبر والعيان في تاريخ نجد: خالد بن محمد الفرّج، تحقيق: عبدالرحمن بن عبدالله الشقير، رياض: فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية اثناء النشر، چاپ اول، ١٤٢١ق.
٢٠. خلاصة الكلام في بيان امراء بلاد الحرام: أحمد بن زيني دحلان، مصر: مطبعة الخيرية، ١٣٠٥ق.
٢١. داعية وليس نبياً: حسن بن فرحان مالكي، اردن: دار الرازي، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٢٢. داية المعارف جهان نوين اسلام: ايمن الياسيني، مدخل ابن عبد الوهاب، وراستار: جان ل. اسپوزيتو، ترجمه و تحقيق: حسن طارمي راد، محمد دشتي، مهدي دشتي، تهران: نشر كتاب مرجع - نشر كنگره، ١٣٨٨ش.
٢٣. الدرر السنية في الأجوبة النجدية: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم عاصمي نجدى، رياض: دار القاسم، چاپ ششم، ١٤١٧ق.
٢٤. دعاوى المناوئين لدعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب عرض ونقض: عبدالعزيز بن محمد بن علي عبداللطيف، رياض: دار طيبة، ١٤٠٩ق.
٢٥. الدعوة الوهابية وأثرها في الفكر الإسلامي الحديث: محمد كامل ظاهر، بيروت: دار السلام، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٢٦. الرد على الوهابية في القرن التاسع عشر: حمادي الرديسي، بيروت: دار الطليعة، بي تا.
٢٧. روضة الأفكار والأفهام لمرتاد حال الإمام: حسين بن غنام، تحقيق: ناصر الدين اسد، بيروت - قاهره: دار الشروق، چاپ چهارم، ١٤١٥ق.
٢٨. السحب الوابله على ضرائح الخنايلة: ابن حميد نجدى حنبلي، رياض: مكتبة الإمام احمد، چاپ اول، ١٩٨٩م.
٢٩. السلفية الوهابية أفكارها الأساسية وجذورها التاريخية: حسن بن علي السقاف، بيروت: دار الإمام الرواس، بي تا.
٣٠. السلفية بين أهل السنة والإمامية: سيد محمد كثيرى، بيروت: الغدير، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٣١. الشيخ محمد بن عبد الوهاب عقيدته السلفية ودعوته الإصلاحية وثناء العلماء عليه، أحمد آل بو طامي، تصحيح: عبد العزيز بن عبد الله الباز، مدينه، مطبوعات الجامعة الاسلامية، بي تا.
٣٢. الشيخ محمد بن عبد الوهاب المجدد المفترى عليه: أحمد آل بو طامي آل بن علي، الإمارات المتحدة العربية:

- دارالفتح الشارقة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۳۳. صحیح البخاری: محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۳۴. الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية: سليمان بن عبد الوهاب، تحقيق: السراوي، بيروت: دار ذوالفقار، چاپ اول، ۱۹۹۸م.
۳۵. علماء الحنابلة: بكر بن ابو عبدالله زيد، عربستان: دار ابن جوزي، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۳۶. علماء نجد خلال ثمانية قرون: عبدالله آل بسام، رياض: دار العاصمة، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.
۳۷. عنوان المجد في تاريخ نجد، عثمان بن عبدالله بن بشر، تحقيق وتعليق: عبدالرحمن بن عبداللطيف آل الشيخ، رياض: مطبوعات دار الملك عبدالعزيز، چاپ چهارم، ۱۴۰۲ق.
۳۸. فتح الباري شرح صحيح البخاري: ابن حجر عسقلاني، بيروت: دار المعرفة، چاپ دوم، بی تا.
۳۹. الفجر الصادق: جميل صدقي زهاوي، ترمك: مكتبة اشيق، ۱۹۸۴م.
۴۰. كتب حذر منها العلماء: ابي عبيده مشهور بن حسن آل سليمان، رياض: دار الصميعي، چاپ سوم، ۱۴۲۶ق.
۴۱. كشف الإرتياب في اتباع محمد بن عبد الوهاب: سيد محسن امين، تحقيق: حسن امين، قم: مكتبة الحرمين، بی تا.
۴۲. لمح الشهاب في سيرة محمد بن عبد الوهاب: حسن بن جمال بن احمد ريكي، تحقيق: احمد ابو حاكمه، بيروت: مطابع بيلوس الحديثة، چاپ اول، ۱۹۶۷م.
۴۳. مجلة البحوث الإسلامية: «شيخ سليمان بن عبد الوهاب المقترى عليه، محمد بن سعد الشويعر»، ش ۶۰.
۴۴. مجلة العرب: «سحب الوابلة»، حمد الجاسر، ج ۹ و ۱۰، س ۱۲، ۱۹۷۸م.
۴۵. مجله سراج منير: «نگاهی به زندگی بنیانگذار وهابیت»، محمد علی موحدی پور، ص ۱۳۱، ش ۲، تابستان ۱۳۹۰ش.
۴۶. محمد بن عبد الوهاب مصلح مظلوم ومفتري عليه: مسعود ندوي، ترجمه وتعليق: عبدالعليم عبدالعظيم بستري، رياض: وزارات الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد - فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية اثناء النشر، ۱۴۲۰ق.
۴۷. مخالفة الوهابية للقرآن والسنة: عمر عبد السلام، بيروت: دار الهداية، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۴۸. مشاهير علماء نجد وغيرهم: عبدالرحمن بن عبداللطيف آل الشيخ، تحقيق وتعليق: باشراف دار اليمامة للبحث والترجمة والنشر، بی جا، چاپ دوم، ۱۳۹۴ق.

٤٩. مصباح الأنام و جلاء الظلام في رد شبه البدعي النجدي التي أضلّ بها العوام: علوي بن أحمد حداد، مصر: مطبعة العامرة الشرفية، ١٣٢٥ق.
٥٠. مصباح الظلام في الرد على من كذب الشيخ الإمام ونسبه إلى تكفير أهل الإيمان والإسلام: عبداللطيف بن عبدالرحمن بن حسن، بمبئي: مطبعة المصطفوية، بي.تا.
٥١. معجم المطبوعات العربية: البيان سر كيس، قم: مكتبة آيت الله العظمى المرعشي نجفي، ١٤١٠ق.
٥٢. معجم المؤلفين: عمر كحالة، بيروت: مكتبة المثنى - دار إحياء التراث العربي، بي.تا.
٥٣. مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب: محمد بن عبد الوهاب، تصحيح: عبدالعزيز بن عبدالرحمن السعيد، احمد كحيل، لبيب السعيد، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ١٣٩٨ق.
٥٤. نقد الشيخ محمد بن عبد الوهاب من الداخل: عصام مجيبي علي العماد، قم: الاجتهاد، چاپ اول، ١٤٢٩ق.
٥٥. نقض فتاوى الوهابية: محمد حسن كاشف الغطاء، تحقيق: سيد غياث الطعمه، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٥٦. هادي هي الوهابية: محمد جواد مغنیه، تحقيق: سامي الغريري، مؤسسة دار الكتاب الاسلامي، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
٥٧. الوهابية فكرياً وممارسة: محمد عوض الخطيب، المعراج للطباعة والنشر والتوزيع، بي.تا، بي.جا.
٥٨. الوهابية في صورتها الحقيقية: صائب عبدالحميد، بيروت: الغدير، ١٤١٥ق.
٥٩. وهابيجري: حامد الكار، ترجمه: احمد ناهي، مشهد: بنياد پژوهش های اسلامي، چاپ دوم، ١٣٨٧ش.

محمد بن عبدالوهاب ومخالفان

نجدی معاصراو

* احمد ابراهيمی

* دانش آموخته و پژوهشگر حوزه علمیه قم.

◆ چکیده

برآمدن محمد بن عبدالوهاب در نجد واکنش‌های گسترده‌ای در پی داشت. نگرش‌های متفاوت به بنیادهای فکری و رفتاری او، پرسش‌های فراوانی را در ذهن‌ها برانگیخت؛ مانند وهابیت چیست؟ اعتراض او به کدامین گفتار و رفتار مسلمانان است؟ آموزه‌های اصلی آن کدام است؟ نتایج سیاسی - اجتماعی وهابیت به سود چه کسانی تمام می‌شود؟ رویکرد اندیشمندان اهل سنت به آموزه‌های وهابیت و ارزش‌گذاری آن چگونه است؟

این نوشتار در صدد پاسخ به برخی از پرسش‌هاست و بستری را برای بحثی روشن در این زمینه فراهم می‌آورد.

کلید واژگان: محمد بن عبدالوهاب، نجد، عالمان، مخالفت.

◆ مقدمه

محمد بن عبدالوهاب، پیشوا و شیخ وهابیان، در سال ۱۱۱۵ ق / ۱۷۰۳م در روستای عیینه، در منطقه عارض نجد متولد شد.^۱ شیخ جوان در بیست سالگی برای فراگیری بیشتر، به مدینه و سپس به احساء مهاجرت کرد.^۲ او در مدینه از درس شیخ عبدالله بن ابراهیم بن یوسف آل یوسف و در احساء از عبدالله بن عبداللطیف شافعی احسائی بهره برد.^۳ البته آگاهی‌های ما از جزئیات زندگی شیخ محمد بن عبدالوهاب، بسیار محدود و گاه حتی در حد اشاراتی مختصر است؛ چنان که اطلاعات اندکی از اوضاع سیاسی و اجتماعی داریم.^۴

بخش‌های وسیعی از شبه جزیره عربستان، صحرای بی‌آب و علف بود و به سبب توزیع ناهماهنگ جمعیت، اعمال حاکمیت بر اتباع را برای دولت عثمانی - که خود را حاکم سرزمین‌های عربی می‌دانست - دشوار ساخته بود. وجود نقاط کور در حوزه حاکمیتی دولت ترکان عثمانی،^۵ شرایط مناسبی برای هرگونه فعالیت حاکم، شیوخ و امرای قبایل پدید می‌آورد. به همین سبب در سال‌های منتهی به تولد شیخ محمد

۱. وی نزد پدرش قرائت قرآن کریم و صرف و نحو را آموخت و آن‌گاه به فراگیری فقه بر اساس مذهب احمد بن حنبل پرداخت. نسب وی به تیره حنظله بن مالک بن زید مناة از بنی تمیم می‌رسد (تاریخ الجزيرة العربیة فی عصر الشیخ محمد بن عبد الوهاب، ص ۵۲-۵۶)

۲. عنوان المجد، ج ۱، ص ۳۴-۳۵.

۳. همان، ص ۳۶-۳۷.

۴. برای مشاهده این قبیل آثار بنگرید به اثری مجهول المؤلف به نام: کیف کان ظهور شیخ محمد بن عبدالوهاب، تحقیق عبدالله صالح العثیمین.

۵. محققان سعودی معتقدند نجد در قلمرو دولت عثمانی نبوده است و برای اثبات ادعای خود عدم پرداخت نقود و فقدان نفوذ دولت عثمانی برای اعمال حاکمیت خود را مبنا قرار داده‌اند. در این خصوص ر.ک: «موقف المستشرقین من دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب»، پایان‌نامه دانشگاهی، مرسال عبدالله مرسال المحمادی، ص ۱۷۴-۱۷۵. اما بر خلاف این نظر باید گفت که در تقسیمات کشوری اوایل قرن ۱۹م، نجد در کنار منتفق و عماره در حوزه متصرفات ایالت بصره ثبت شده بود. در این خصوص ر.ک: مقدمه مرآة الجزيرة، ص ۲۰.

بن عبدالوهاب و تا اواسط دوره برآمدن خاندان سعود، تحت امارت امیر عبدالعزیز اول، درگیری‌ها و نبردهای شدید میان قبایل نجد و قبایل پیرامون آن جریان داشت.^۱ برای مثال، تنها نبرد میان امارت درعیه با همسایه خود ریاض، به صورت متوالی در دوره‌ای ۲۸ساله تداوم داشت.^۲

مجموعه عواملی موجب شده بود تا اهالی نجد، در همان فضای ساده و بی‌پیرایه، سختی جانکاه شرایط زندگی را بسی بیش از گذشته‌ها همراه با رشک و خشم احساس کنند. هرچند سرزمین نجد دچار بی‌ثباتی سیاسی، شرایط طبیعت نامناسب صحرائی و خشک، شیوع بیماری‌های واگیردار^۳ و اختلافات درونی قبایل بود، اما در مناطق ساحلی حجاز یا خلیج فارس، رفت و آمد کشتی‌های بازرگانی و وجود مکان‌های زیارتی مهم چون حرمین شریفین در حجاز و نیز عتبات مقدس در عراق، این اقلیم را در موقعیت برتری قرار می‌داد.

داوری در باب شکل‌گیری باورهای شیخ محمد بن عبدالوهاب و رفتارهای او به جامعه‌شناسی تاریخی آن ادوار نیاز دارد؛ زیرا این جریان عمیقاً متأثر از طبیعت خشن و

۱. در ابتدای قرن دوازدهم ق، آل‌معمر در عینیه، آل‌سعود در درعیه، آل‌دواس در ریاض، بنی‌خالد در احساء، آل‌هزار در نجران، آل‌علی در حائل، آل‌حجیلان در قسیم و آل‌شیب در شمال نجد امارت داشتند و به صورت مقطعی به زد و خورد با یکدیگر مشغول بودند؛ به طوری که همین عامل سبب شده بود تا امارت‌های آنها عموماً ثبات و استقرار نداشته باشد.

۲. ر.ک: *لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب*، ص ۳۶. باید یادآوری کرد که گذشته‌های دور شبه جزیره عربستان، در دوره پیش از ظهور اسلام نیز، آکنده از جنگ‌ها و نزاع‌های بی‌حاصل و دراز مدت میان قبایل گوناگون بود و در ادبیات تاریخی سده‌های نخست هجری، از آن با عنوان کلی «ایام العرب» یاد شده است. شماری از اخباریان و مورخان مشهور، به گردآوری اخبار و ادب افسانه‌آمیز این نبردها دلبستگی داشته‌اند (برای تفصیل، ر.ک: *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۰، ص ۴۹۲ - ۴۹۴). برای درک بهتر فضای سیاسی و رقابت‌های امارات نجد طی آن سال‌ها همچنین ر.ک: *محاضرات فی تاریخ الدولة السعودیة الأولى*، ص ۲۳ - ۲۴.

۳. مانند بیماری‌های سخت چون طاعون و وبا که در زمان برگزاری حج و بر اثر رفت و آمد کاروان‌های متعدد و رعایت نکردن بهداشت از سوی ساکنان شیوع می‌یافت.

غیر منعطف آن مناطق است. گرچه معیار درستی یا نادرستی اندیشه و نظریه‌ای خاستگاه جغرافیایی و مانند آن نیست، اما شناخت دقیق و تحلیل درست هر اندیشه و رفتاری، بدون توجه به جغرافیای اجتماعی مردمی آن امکان ندارد. او که دین را به دور از یافته‌های عقلانی و انسانی می‌فهمید و آن را قرائت «خالص» از اسلام می‌پنداشت، مخالفان خویش را نابود می‌کرد تا به خیال خود شرک و بدعت را از حریم دین بپیراید، اما زمانی که عالمان جزیره العرب نگرش ابن‌عبدالوهاب را محک زدند، به ناکارآمدی آن اذعان کردند.

در این مقاله به هیچ روی در صدد نقد وهابیت نیستیم، فقط می‌خواهیم بازتاب این نگرش را در بین اندیشمندان سنی معاصر او نشان دهیم. به عقیده آنان، وهابیت دچار تفسیر غیر دقیق و فهم ناقص در حقایق قرآنی و حدیثی شده است.

◆ مخالفان نجدی معاصر محمد بن عبدالوهاب

۱. عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد بن راشد

نخستین کسی که به محمد بن عبدالوهاب اعتراض کرد و با صراحت و صلابت در برابرش ایستاد و در مقابل او علم مخالفت برافراشت، پدرش عبدالوهاب (م ۱۱۵۳ ق) بود که از استادان برجسته فرزندش هم به‌شمار می‌رفت.^۱

عبدالوهاب در آن روزگار قاضی شهر عینه، از توابع نجد، و عالم برجسته آن منطقه بود.^۲ ایشان فرزندش محمد را تکفیر کرد و افکار وی را انحراف در دین اسلام می‌دانست، حتی وی را گمراه می‌دانست و مردم را از اطاعت وی منع می‌کرد.^۳ به‌همین علت در زمان حیات او پسرش کاری از پیش نبرد و پس از درگذشت او، به تبلیغ افکار انحرافی خود پرداخت. پدر محمد بن عبدالوهاب از همان دوران کودکی از

۱. علماء نجد، ج ۵، ص ۴۰؛ الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۲۷۵.

۲. عنوان المجد، ج ۱، ص ۳۳.

۳. الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۴۶، السحب الوابلية، ص ۲۷۵.

آینده پسرش نگران بود؛ چرا که در رفتار و گفتار فرزندش، آثار گمراهی و انحراف را می‌دید.^۱ ابن‌بشر می‌نویسد:

چون شیخ محمد به شهر حریملاء رسید، نزد پدرش شروع به تحصیل کرد و آنچه را که جاهلان از بدعت‌ها و شرک در اقوال و رفتار انجام می‌دادند، انکار و به‌شدت از آن نهی می‌کرد، تا آنکه بین او و پدرش و همچنین بین او و بین مردم شهر نزاع درگرفت. او بر این امر بود تا پدرش عبدالوهاب در سال ۱۱۵۳ ق درگذشت، آن‌گاه او دعوت خود را علنی کرد.^۲

۲. شیخ عبدالله بن احمد بن محمد بن سحیم

شیخ عبدالله بن احمد بن محمد بن سحیم، در شهر مجمه مرکز شهر سدیر متولد شد و در همان‌جا به تحصیل علم پرداخت و از علمای سدیر و غیر آن بهره برد. او علاقه خاصی به نوشتن کتاب‌ها داشت؛ به‌طوری‌که کتابخانه بزرگی از کتاب‌های دست‌نوشته خودش را جمع کرده و به کاتب معروف شده بود.^۳ ابن‌حمید نیز از او در کتابش یاد می‌کند و می‌گوید که شیخ عبدالله بسیار کتاب نوشت و خط نیکویی داشت.^۴ او قاضی شهرهای سدیر بود و عمدتاً به تدریس، افتاء، تعلیم و نوشتن کتاب‌ها می‌پرداخت. او پس از رسیدن به شهرت، امام جماعت مسجد حاره در مجمه گردید.^۵ او سرانجام در سال ۱۱۷۵ ق بر اثر بیماری وبا درگذشت.^۶

او را یکی از مخالفان محمد بن عبدالوهاب دانسته‌اند که در همان ابتدای امر به مخالفت با ابن‌عبدالوهاب پرداخت، لکن با وجود مخالفت شدید قبیله آل‌سحیم با شیخ

۱. روضة الأفكار والأفهام، ص ۸۱؛ الإمام الشيخ محمد بن عبدالوهاب في التاريخ، ص ۸۲.

۲. عنوان المجد، ج ۱، ص ۳۷. برای نمونه‌های دیگر ر.ک: علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ السحب الوابرة، ص ۲۷۵.

۳. علماء نجد، ج ۴، ص ۳۸.

۴. همان، ص ۳۹.

۵. همان، ص ۳۸.

۶. همان، ص ۴۰؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۸۸. تاریخ الفاخوري، ص ۱۳۸؛ تراجم المتأخري الحنابلة، ص ۱۵۴.

محمد، عشیره عبدالله بن سحیم و خود ایشان نسبت به دیگر مخالفان از قبیله آل سحیم ملایم تر بوده است.^۱

۳. شیخ عبدالله بن عیسی المویس

عبدالله المویس (م ۱۱۷۵ق) فقیه اهالی حرمة در نجد است نام او عبدالله بن عیسی تمیمی مشهور به مویسی و از بزرگترین شیوخ اهل نجد به شمار می آید. او در شهر حرمة، یکی از شهرهای سدیر در نجد، متولد شد و در همان جا رشد کرد. وی در ابتدا از استادان آنجا بهره جست و برای ادامه تحصیلات به دمشق رفت و از علمای آن دیار استفاده کرد.^۲ از جمله استادان او در دمشق علامه سفارینی^۳ است که به اعتراف محمد بن عبدالوهاب از بزرگترین علمای نجد بود.^۴ او پس از کوشش فراوان و کسب مهارت‌های لازم در فقه به دیار خود بازگشت و در همان زمان با حرکت فکری محمد بن عبدالوهاب مصادف گردید و از همان زمان به شدت به مخالفت با او پرداخت.^۵ به گفته ابن حمید در *السحب الوابله* او شدیدترین مخالفت را در ابتدای کار ابن عبدالوهاب داشت.^۶ وی همان کسی است که توانست عبدالله بن سحیم، از حامیان شیخ، و بسیاری از مردم را از حمایت او بازدارد.^۷ از این رو شیخ بر او غضب کرد و او را در بازداشتن مردم از راه دین راستین سخت کوش دانست^۸ و او را متهم به کفر اکبر که باعث خروج

۱. دعاوی المناوئین، ص ۳۸؛ علماء نجد، ج ۴، ص ۳۹؛ علماء الحنابلة، ص ۴۰۲.

۲. علماء نجد، ج ۴، ص ۳۶۴.

۳. همان؛ مجلة العرب، ج ۹، ص ۹۰، ۱۲، ص ۶۹۲.

۴. داعية وليس نبياً، ص ۱۲۹.

۵. علماء نجد، ج ۴، ص ۳۶۴. عنوان المجد، ج ۱، ص ۸۸.

۶. دعاوی المناوئین، ص ۳۸.

۷. علماء نجد، ج ۴، ص ۳۶۷.

۸. دعاوی المناوئین، ص ۳۵؛ علماء نجد، ج ۴، ص ۳۶۷.

از دین می‌شد، کرد.^۱ او به گفته عثیمین تا هنگام مرگ بر عقیده خود ثابت قدم بود^۲ و سر انجام بر اثر وبا^۳ در شهر حرمه در سال ۱۱۷۵ ق در گذشت.^۴ از مهم‌ترین اقدامات او در مخالفت با محمد بن عبدالوهاب، ترویج کتاب‌هایی است که غیر نجدیون علیه دعوت سلفیه نوشته‌اند. او همچنین به شهرهای مختلف سفر کرده و مردم را از عقاید شیخ محمد آگاه می‌کرده است. عثیمین، یکی از وهابیان، بعد از برشمردن برخی از طرق مخالفت مخالفان، در این زمینه می‌نویسد:

المویس و برخی از خواص اصحابش به سمت اهالی کواز و قبه رجب رفتند و به آنها خبر دادند که شیخ عقاید آنها را انکار می‌کند و آنها را بر ضد شیخ تحریک می‌کردند. همچنین المویس با ابن ربیع و ابن اسماعیل به نزد اهالی قبه ابی‌طالب رفت و آنها را به عدم تبعیت از شیخ فریب داد.

... المویس و ابن عبید کتاب قبانی بصری؛ و نیز المویس و ابن اسماعیل کتاب ابن عفالق را نیز بین مردم ترویج می‌کردند.^۵ یکی دیگر از اقدامات او نامه‌نگاری‌هایی است که در مخالفت با شیخ محمد انجام می‌داد. او در یکی از نامه‌هایش خطاب به محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

اما به تحقیق در این گفتارت که توحیدی را که پیامبر آورد شما نقض کردید، به تحقیق دچار اشتباه شده‌ای. و از ما نقض توحید پیامبر صادر نشده است، بلکه ما توحیدی را که تو از روی میل خود

۱. داعیه و لیس نبیاً، ص ۱۲۹.

۲. دعاوی المناوئین، ص ۳۲.

۳. در سال ۱۱۷۵ و بای شدیدی مردم حرمه را فرا گرفت که بر اثر آن بسیاری از مردم مردند و آن سال به ابو دمغه معروف گردید.

۴. عنوان المجد، ج ۱، ص ۸۸؛ تاریخ الفاخوری، ص ۱۳۸؛ تراجم لتاخری الخطابة، ص ۱۵۴.

۵. دعاوی المناوئین، ص ۳۳.

می‌گویی، نقض می‌کنیم که توحید تو همان تکفیر مسلمانان و مباح بودن جان و اموالشان بدون هیچ‌گونه دلیلی از خدا و رسول خدا ﷺ است و این راهی جز راه خوارج نیست.^۱

۴. عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن رزین بن عدوان

شیخ عبدالعزیز بن عبدالرحمن یکی از علمای دیار نجد است که در روستای اثیثیه، یکی از روستاهای وشم، متولد شد و نزد پدرش و دیگر علمای نجد علوم مختلفی از جمله نحو، صرف، بلاغت، حساب، اصول فقه و ... را فرا گرفت.^۲ او دیوان شعری در توحید دارد که در واقع نظم کتاب العقیده الواسطیه ابن تیمیه است.^۳ وی سرانجام در حال برگشت از سفر مدینه مریض شد و در وادی عظیم^۴ در سال ۱۱۷۹ق در گذشت.^۵

او نیز یکی از مخالفان محمد بن عبدالوهاب بود که رساله‌ای در رد محمد بن عبدالوهاب در هشت صفحه نگاشت. او در این صفحات به مخالفت با دعوت پرداخت و محمد بن عبدالوهاب و دیگر رجال وهابیت را مورد هجمه قرار داد.^۶

۵. مرید بن احمد بن عمر الوهیبی التمیمی

مرید بن احمد تمیمی (م ۱۱۷۱ق) در نجد و شام کسب علم کرد و منصب قضاوت در حریملاء را به عهده داشت. صنعانی^۷ یکی از علمای بزرگ قرن خویش، در

۱. علماء نجد، ج ۴، ص ۳۶۵.

۲. السحب الوابله، ص ۲۲۱؛ علماء نجد، ج ۳، ص ۴۰۶-۴۰۷؛ دعاوی المناوئین، ص ۳۸.

۳. علماء نجد، ج ۳، ص ۴۰۷.

۴. برخی کتب آن را وادی نظم دانسته‌اند. علماء نجد، ج ۳، ص ۴۰۹؛ السحب الوابله، ص ۲۲۱.

۵. دعاوی المناوئین، ص ۳۸؛ مجلّة العرب، ص ۶۸۲.

۶. علماء نجد، ج ۳، ص ۴۰۸؛ دعاوی المناوئین، ص ۳۸.

۷. محمد بن اسماعیل صنعانی معروف به ابن الامیر در سال ۱۰۹۹ در یمن متولد شده و سپس راهی مکه گردیده و نزد علمای مکه درس خواند و به شهرش بازگشت. ابن الامیر کتاب ضوء النهار حسن بن احمد جلال (۱۰۸۴م) را که

قصیده‌ای شیخ و دعوت او را ستوده بود. زمانی که این اشعار به نجد رسید، مرید بن‌احمد به صنعاء سفر کرد و با علامه محمد امیر صنعانی ملاقات کرد و حدود هشت ماه نزد صنعانی ماند. از آنجا که شیخ مرید خود صنعانی را با کتاب‌های شیخ آشنا کرده بود، وی را قانع کرد تا از آن قصیده اعلام برائت کند و صنعانی با سرودن قصیده‌ای دیگر، آن قصیده را نقض و از دیدگاه اول خود اعلام برائت کرد.^۱ وهابیان به دلیل جایگاه علمی و بس بزرگ صنعانی تلاش کرده‌اند که در انتساب قصیده دوم به او تشکیک ایجاد کنند، اما قصیده وی مستند و در دیوان صنعانی موجود است و بسام، حمد جاسر و دیگران انتساب آن را به صنعانی تأیید کرده‌اند. و سرانجام مرید بن‌احمد در شهرک رغبه به دست وهابیان به قتل رسید.^۲

بر مشی سلفیان بود، تدریس کرده و بر آن حاشیه‌ای نوشته و آن را منته الغفار علی ضوء النهار نامید. در اواخر عمر وی وهابیت در عربستان ظهور کرده؛ ابن‌الأمیر به سرعت آن را تأیید نموده ولی هنگامی که فهمید که وهابیت مسلمانان را کافر می‌داند از تأیید خود پشیمان گشته و افعال و اعمال وهابیت در کشتار مسلمانان را تقبیح کرد وی در سال ۱۱۸۲ ق از دنیا رفت (ابن‌الأمیر وعصره، س ۱۲۵ به بعد؛ ر.ک: البدر الطالع، ص ۶۴۹-۶۵۵).

۱. رجعت عن القول الذي قلت في النجدي فقد صح لي فيه خلاف الذي عندي ظننت به خيراً وقلت عسى نجد ناصحاً يهدي الأنام ويستهدي فقد خاب فيه الظن لا خاب ناصحاً وقد جاءنا من أرضه الشيخ مرید وقد جاء من تأليفه برسائل ولفق في تكفيرهم كل حجة تجاري على إجرا دماً كل مسلم وقد جاءنا عن ربنا في (براءة) (ديوان صنعانی، ص ۱۲۸-۱۲۹).

۲. علماء نجد، ج ۶، ص ۴۱۵-۴۲۰؛ دعاوی المناوین، ص ۳۹؛ داعية وليس نبياً، ص ۱۳۱؛ علماء الحنابلة، ص ۴۰۱؛ عنوان المجلد، ج ۱، ص ۸۰.

۶. شیخ سلیمان بن محمد بن أحمد بن سحیم

شیخ سلیمان بن محمد بن أحمد بن سحیم حنبلی نجدی (۱۱۳۰-۱۱۸۱ق) از مخالفان سرسخت دعوت محمد بن عبدالوهاب بود. او بعد از فراگیری علوم مقدماتی از پدر و دیگر علمای نجد، به شهر ریاض^۱ رفت و در زمان دهام بن دواس مدرس، امام، مفتی و خطیب شهر ریاض گردید. او پس از استیلا و هابیان بر ریاض به شهرک زیبر رفت و در همان جا درگذشت.^۲

سلیمان بن سحیم از طرق مختلف از جمله مناظره با علمای موافق دعوت،^۳ ترویج کتاب قبانی بصری در بین اهالی نجد،^۴ ارسال نامه به علما و سیاستمداران حرمین شریفین، بصره، احساء و شهرهای نجد^۵ برای مقابله با شیخ و یا به منظور آگاه‌سازی آنها^۶ به مقابله با او پرداخت. از این رو یکی از سرسخت‌ترین مخالفان دعوت سلفیه به‌شمار می‌آید و به‌همین دلیل است که شیخ محمد او را مردی جاهل، مشرک و مبغض دین خدا معرفی کرد و او و پدرش را به کفر اکبر که باعث خروج از دین می‌شود، متهم ساخت و با به کار بردن واژه بهیمه در مذمت او افراط کرد و به وی ناسزا گفت.^۷ محمد بن عبدالوهاب در نامه‌ای که به عبدالله بن عیسی و پسرش عبدالوهاب نوشته است، می‌گوید:

۱. در واقع او به روستای معکال که یکی از دوروستای اصلی تشکیل دهنده شهر ریاض است، می‌رود.

۲. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۸۲، ۳۸۱؛ دعاوی المناوئین، ص ۳۹، ۴۰؛ داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۲۷؛ علماء الحنابلة، ص ۴۰۳؛ بحوث و تعلیقات، ص ۱۱۳.

۳. دعاوی المناوئین، ص ۳۲.

۴. بحوث و تعلیقات، ص ۹۴.

۵. یکی از مهم‌ترین اثرات این نامه‌ها برانگیختن انگیزه علماء جهت نوشتن ردیه علیه شیخ بوده است؛ به‌طوری‌که علت نوشتن ردیه از سوی عبدالله بن عبداللطیف و ابن عفالق از احساء و قبانی از بصره را، رساله سلیمان بن سحیم برشمرده‌اند. حتی علت مخالفت رئیس بنی خالد و حاکم احساء با امیر عیننه در مخالفت با محمد بن عبدالوهاب را نیز رساله سلیمان دانسته‌اند. بحوث و تعلیقات، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۶. علماء نجد، ص ۳۸۲؛ بحوث و تعلیقات، ص ۹۴.

۷. علماء نجد، ص ۳۸۲؛ بحوث و تعلیقات، ص ۹۴؛ ۱۱۱؛ داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۲۷؛ دعاوی المناوئین، ص ۳۴.

قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، اگر مردم واقعیت را می‌دانستند، هر آینه به حلال بودن خون ابن‌سحیم و امثال او و وجوب قتل آنان فتوا می‌دادم؛ همان‌طوری که اهل علم بر این مطلب اجماع دارند، و هیچ حرجی از انجام این کار ندارم.^۱

در ذیل به‌علت اهمیت نامه سلیمان بن‌سحیم در آشکار سازی گمراهی‌ها و بدعت‌های محمد بن‌عبدالوهاب که در کتاب تاریخ نجد ابن‌غنام نیز آمده است، بدان اشاره می‌کنیم:

سلیمان بن‌سحیم در ابتدای نامه‌اش هدف خود را نصرت دین رسول و مقابله با بدعت‌ها و گمراهی‌های شیخ بیان می‌کند و در ادامه پانزده مورد از آنها را بر می‌شمرد. او در نهایت از علما می‌خواهد که وارد میدان شوند و شک و شبهه را از دل عوام بزدایند. برخی از این موارد پانزده‌گانه عبارت‌اند از:

خراب کردن گنبد و بارگاه اصحاب رسول خدا ﷺ در جبيله^۲ بدون هیچ دلیل شرعی و فقط به سبب پیروی از هوای نفس؛
سوزاندن کتاب *دلائل الخیرات* به‌جهت قول مؤلفش که تعبیر سیدنا و مولانا به کار برده (و نشانه توسل است) و سوزاندن کتاب *روض الریاحین*؛
خراب کردن حجره پیامبر ﷺ و کندن ناودان خانه خدا در صورت دسترسی به آنها؛

مسلمان ندانستن کسانی که ششصد سال قبل از او زیسته‌اند؛
تکفیر مخالفان خود و موحد شمردن موافقان خود؛
ادعای اینکه او حقیقت مفهوم لا اله الا الله را بدون درک استاد فهمیده، اما دیگران نفهمیده‌اند؛^۱

۱. بحوث و تعلیقات، ص ۱۱۲،

۲. برای اطلاعات بیشتر از اقدامات محمد بن‌عبدالوهاب در عیینه ر.ک: عنوان‌المجد، ج ۱، ص ۳۹؛ روضه الأفكار والأفهام، ص ۸۶-۸۴؛ تاریخ نجد، ص ۱۰۸؛ مشاهیر علماء نجد، ص ۲۵؛ الشیخ محمد بن عبد الوهاب عقیده السلفیة و...، ص ۲۳.

تکفیر ابن فارض و ابن عربی؛
 تکفیر سادات و ذریه رسول خدا ﷺ به دلیل اخذ نذر؛
 قائل به بطلان و فساد وقف و تکذیب روایات مروی از رسول خدا ﷺ درباره
 وقف؛

بدعت دانستن درود فرستادن بر پیامبر در روز و شب جمعه؛
 رشوه دانستن حق الزحمه قضاات حتی در صورت قضاوت کردن به حق.^۲

۷. صالح بن محمد بن عبدالله الصائغ

شیخ صالح بن محمد بن عبدالله در شهر عنیزه متولد شد و در همان جا رشد کرد و
 به تحصیل علم پرداخت^۳ و منصب قضاوت را در شهر عنیزه برعهده گرفت.^۴ او نزد
 عبدالله بن عزیب و ابراهیم بن سیف (یکی از استادان محمد بن عبدالوهاب در مدینه) به
 فراگیری علم پرداخت؛ به گونه‌ای که در علم فقه مهارت یافت و از شهرهای مختلف
 برای گرفتن پاسخ به نزد او می‌آمدند.^۵ صالح بن عبدالله با وجود نابینا بودن، شاگردان
 نام‌آوری مانند محمد بن علی بن سلوم شارح البرهانیة، احمد بن شبانه، سلیمان
 بن ابراهیم الفداعی نویسنده کتاب فقهی تذکرة الطالب لکشف المسائل الغرائب و ...
 داشت.^۶ او سرانجام در سال ۱۱۸۴ ق در عنیزه در گذشت.^۷

۱. الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة، ج ۱۰، ص ۵۱.
۲. روضة الأفكار والأفهام، ص ۲۷۰-۲۷۳؛ بحوث و تعلیقات، ص ۹۶-۹۸.
۳. تراجم لتاخری الحنابلة، ص ۷۱؛ علماء نجد، ج ۲، ص ۵۴۰.
۴. تراجم لتاخری الحنابلة، ص ۷۲؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۱۵؛ السحب الوابلة، ص ۱۸۱.
۵. علماء نجد، ج ۲، ص ۵۴۰.
۶. همان، ص ۵۴۱؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۱۵؛ السحب الوابلة، ص ۱۸۰؛ روضة الناظرین، ج ۱، ص ۱۶۷.
۷. عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۱۵؛ السحب الوابلة، ص ۱۸۰؛ علماء نجد، ج ۲، ص ۵۴۳؛ علماء الحنابلة، ص ۴۰۴.

وی یکی دیگر از عالمان معاصر مخالف محمد بن عبدالوهاب است که به اشعار صنعانی در مقابل مدح محمد بن عبدالوهاب واکنش نشان داد و اشعاری در رد اشعار صنعانی سرود که مطلع آن قصیده این چنین است:

سلام من الرحمن أحلی من الشهد
و أطيّب عرفاً من شذا المسك و الورد
إلى معشر الأخوان أهل محبتي
و أهل ودادي نعم ذلك من ود
و بعد فقد جاءت إلينا رسالة
بها قول زور خارج من لدن زیدی^۱

۸. سیف بن احمد العتیقی

سیف بن احمد، فقیه و عالم نجدی، در سال ۱۱۰۶ ق در شهر حرمه، یکی از شهرهای منطقه سدیر، متولد شد. او در همان جا قرآن را فرا گرفت و در علوم شرعی خصوصاً مذهب حنبلی مهارت پیدا کرد^۲ و از آنجا که فرزندش صالح در شهر احساء بود، به آنجا رفت و بعد از اندک زمانی در سال ۱۱۸۹ ق در احساء از دنیا رفت.^۳ محمد بن فیروز از وی به نیکی یاد کرده و او را فردی سخی، زاهد، حافظ کتاب خدا و ... معرفی کرده است.^۴

او یکی از مخالفان دعوت سلفیه و محمد بن عبدالوهاب بود که تمام ردودی را که علیه شیخ محمد نگاشته شده بود، را در کتاب ضخیمی جمع‌آوری کرد که مع الاسف آن مجموعه از میان رفته است.^۵

۱. علماء نجد، ج ۲، ص ۵۴۳؛ السحب الوابله، ص ۱۸۰؛ دعاوی المناوئین، ص ۴۰.
۲. علماء نجد، ج ۲، ص ۴۱۵؛ علماء الحنابلة، ص ۴۰۵.
۳. علماء نجد، ج ۲، ص ۴۱۵؛ السحب الوابله، ص ۱۷۵.
۴. علماء نجد، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۶؛ السحب الوابله، ص ۱۷۵.
۵. علماء نجد، ج ۲، ص ۴۱۶؛ السحب الوابله، ص ۱۷۵؛ دعاوی المناوئین، ص ۴۰؛ تراجم لتاخری الحنابلة، ص ۶۹.

۹. شیخ سلیمان بن عبدالوهاب تمیمی نجدی

نخستین کسی که در ردّ بر محمد بن عبدالوهاب کتاب نوشت، برادر تنی^۱ او شیخ سلیمان بن عبدالوهاب تمیمی نجدی است. وی در شهر عیینه متولد شد و در شهر سدیر اقامت جست و در نهایت در شهر درعیه در سال ۱۲۰۸ ق وفات یافت.^۲ ایشان دانش بالاتری نسبت به برادر خود داشت. او فقیه حنبلی و از قضات و علمای معتدل نجد بود و در زمان حیات پدرش در حریملا تحصیل کرد و قاضی آن شهر بود و پس از سقوط حریملاء به دست وهابیان به سدیر رفت.^۳

شیخ سلیمان در شهرهای مجاور از جمله عیینه و درعیه پیروانی داشت که آنان را برای برحذر داشتن مردم از شیخ محمد و خودداری از تکفیر مردم، به مناطق اطراف محل سکونت خود می‌فرستاد. چنانچه پیروان شیخ به فرستادگان او دست می‌یافتند، آنان را به قتل می‌رساندند؛ زیرا معتقد بودند که از دارالحرب و دارالکفر آمده‌اند. وی بعد از سقوط حریملاء، به سدیر نقل مکان کرد و بیش از سی سال در آنجا ماند. شیخ سلیمان بعد از گسترش یافتن دامنه دعوت شیخ به مرکز نجد، با اکراه به درعیه آمد و باقی عمر خویش را در آنجا سپری کرد. او دو سال بعد از مرگ برادرش در درعیه از دنیا رفت. کتاب وی با نام *الصواعق الألهیة فی الرد علی الوهابیة* که در رد دیدگاه‌های برادرش نوشته شده، از قوی‌ترین ردیه‌هایی است که علیه وهابیت نگاشته شده است.^۴ او در جای‌جای کتاب خویش به برادرش حمله کرده و با عبارات مختلف عملکرد او را در بوته نقد قرار داده است. او در ابتدای کتابش بعد از بازگویی شرایط اجتهاد، درباره برادر خویش می‌نویسد:

۱. عنوان المجد، ج ۱، ص ۷۱.

۲. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ تاریخ ابن لعبون، ص ۱۸۵؛ تراجم لمناخري الحنابلة، ص ۱۶۶؛ داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۲۸. برخی تاریخ وفات او را سال ۱۲۱۰ ق دانسته‌اند (ر.ک: الأعلام، ج ۳، ص ۱۳۰).

۳. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۲۸.

۴. دعاوی المناوئین، ص ۴۹-۵۱؛ علماء نجد، ص ۳۵۰-۳۵۲؛ داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۲۸.

پس همانا امروز مردم به کسی مبتلا شده‌اند که گفتار خود را منتسب به کتاب و سنت می‌داند و گمان می‌کند که از علوم کتاب و سنت بهره برده است. او در برداشت‌های غلط از کتاب و سنت، به مخالفت‌های دیگری اهمیتی نمی‌دهد. هنگامی که از او درخواست می‌شود کلامش را بر اهل علم عرضه بدارد، ابا می‌کند و زیر بار نمی‌رود، بلکه مردم را مجبور می‌کند تا به صراحت گفتارش یا به مفهوم آن عمل کنند. هرکس که با او به مخالفت برخیزد، تکفیرش می‌کند؛ این روش و مرام اوست. وی شخصیتی است که حتی یک ویژگی از خصلت‌های اهل اجتهاد را ندارد. به خدا سوگند، در او این یک خصلت نیست! به خدا قسم، یک‌دهم این خصلت هم نیست...! امت اسلام همه یک زبان و عقیده‌ای واحد دارند، اما او همه را کافر و جاهل می‌داند. پروردگارا! این گمراه را هدایت کن و او را به راه حقیقت بازگردان!

شیخ سلیمان در جای دیگر کتابش، تبعیت بی‌چون و چرای محمد بن عبدالوهاب از ابن تیمیه و ابن قیم در تکفیر مسلمانان و جاری ساختن احکام مرتدین بر بلاد آنان را مذمت کرده و این‌گونه نوشته:

هر چند آن دو تن از علما، این اعمال را شرک می‌دانند و از آن به شدت جلوگیری می‌کنند، ولی یک‌دهم آنچه شما گفته‌اید، آنان نگفته‌اند. شما از گفتار آنان آنچه برای خود روا دانستید، اخذ کردید، بلکه در کلام این علما چیزی وجود دارد که دلالت می‌کند این نوع اعمال شرک اصغر است... این برداشت‌ها منحصر به شماست. از این رو از اجماع و اتفاق امت بیرون شدید؛ زیرا شما امت حضرت محمد ﷺ را تکفیر می‌کنید و می‌گویید هر کس این اعمال را

انجام دهد، کافر است و کسی که تکفیر نکند، خودش نیز کافر است ... به خدا سوگند، این روش و شیوه شما جنگ با خدا و رسول خدا ﷺ و تمامی علمای مسلمان است.^۱

او در ادامه به سخنان ابن تیمیه و ابن قیم در موارد مختلف از قبیل نذر، ذبح برای غیر خدا، درخواست از غیر خدا و ... می‌پردازد و بر اساس سخنان آنان سستی و بی‌پایه بودن استدلالات محمد بن عبدالوهاب را ثابت می‌کند. او در موارد مختلف به اثبات می‌رساند که محمد بن عبدالوهاب با اجماع امت مخالفت ورزیده و سخن محکم را رها ساخته و به سخن متشابه تمسک جسته است، حتی عجیب‌تر آنکه بدین وسیله به چیزی استدلال می‌کند که خلاف گفتار گوینده و ناقل آن سخن است.^۲

در مقابل برخی از وهابیان شبهاتی^۳ را درباره دست برداشتن او از مخالفت با برادرش مطرح کرده‌اند که صحیح نیست. او عالمی بود که علمش مایه قدرتمندی او بود و تا آخر عمر بر عقیده خود باقی ماند^۴ و بهترین دلیل بر عدم رجوعش از عقاید خویش کتاب، سخنان او در مورد برادرش و مبنای فکری او و اعترافات علماست. مبنای فکری او در مورد مسلمانان مشرک نشدن آنان تا روز قیامت است. همچنین او معتقد است شرک هرگز گریبان‌گیر امت رسول خدا ﷺ نمی‌شود و پیوسته امر این امت تا قیامت مستقیم خواهد ماند.^۵ او همچنین در پایان کتاب خویش، ۵۲ حدیث از صحاح سته و سایر کتب معتبر اهل تسنن نقل و به موجب همین روایات بیان می‌کند که ملاک مسلمان بودن، بر زبان جاری ساختن شهادتین و انجام ضروریات دین است.^۶

۱. همان، ۴۵-۴۷.

۲. همان، ص ۵۲.

۳. مجلّة البحوث الإسلامیّة، «الشیخ سلیمان بن عبدالوهاب المقتدی علیه»، شماره ۶۰.

۴. داعیة ولیس نبیّاً، ص ۱۲۸.

۵. مجموعه الرسائل والمسائل النجدیّة، ج ۳، ص ۵۳.

۶. الصواعق الإلهیّة، ص ۱۷۲-۱۹۷.

حال سؤال این است که چگونه می‌توان تصور کرد که چنین فردی با این‌گونه عقاید، از گفتار خویش برگردد؛ و به باطل بگردد؛ باطلی که در نزد او اظهر من الشمس بوده است؟! از سوی دیگر اعترافات علما به وجود کتاب مذکور و نزاع میان آنان و عدم ذکر برگشت سلیمان از عقایدش^۱ و حتی در برخی موارد تصریح به مخالفت تا پایان عمرش^۲، همگی به صراحت بر عدم رجوع سلیمان دلالت دارد که از باب نمونه فقط به یک مورد اشاره می‌شود. زینی دحلان از مفتیان بزرگ اهل تسنن می‌نویسد:

محمد بن عبدالوهاب در مسجد درعیه خطبه می‌خواند و در هر خطبه‌ای می‌گفت: توسّل به پیامبر کفر است. برادرش شیخ سلیمان، سخنان او را سخت انکار می‌کرد و در هیچ‌یک از بدعت‌هایش از وی پیروی نمی‌کرد. روزی سلیمان از برادرش محمد پرسید: اسلام چند رکن دارد؟ محمد، جواب داد: پنج رکن سلیمان گفت: ولی تو می‌گویی، هر کس وهابی نباشد و از تو پیروی نکند، کافر است و این را رکن ششم اسلام قرار داده‌ای.^۳

۱۰. محمد بن عبدالله بن فیروزه^۴

محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب بن عبدالله بن فیروز احسائی (۱۱۴۲-۱۲۱۶ق) از دیگر مخالفان معاصر محمد بن عبدالوهاب است. خاندان فیروز از نسل بنی حنطله، چهارمین نسل بزرگ قبیله بنی تمیم، به‌شمار می‌آیند.^۵ محمد بن فیروز در شهر مبرز، یکی از شهرهای احساء، در سال ۱۱۴۲ق در حالی که پدر و پدربزرگش از علمای

۱. روضة الأفكار و الأفهام، ص ۱۰۸؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۶۸؛ علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۱؛ کتب حذر منها العلماء، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲. تاریخ ابن لعبون، ص ۱۸۵.

۳. الدرر السنّیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۴۲-۴۳.

۴. از آنجاکه عبداللطیف نویسنده کتاب دعاوی المنازین، عبدالله بن فیروز را در زمره علمای نجد معاصر محمد بن عبدالوهاب بیان کرده است. در این نوشته بدان پرداخته می‌شود.

۵. علماء نجد، ج ۶، ص ۲۳۶.

حنابله بودند، متولد شد.^۱ او به سرعت قله‌های رشد و ترقی را طی کرد و به جایگاه علمی بس رفیعی در میان علمای آن زمان نایل گردید. ابن حمید او را فردی باهوش با درک و فهم بالا، دارای حافظه‌ای قوی و وحید زمان خویش وصف می‌کند.^۲

برخی از استادان او عبارت‌اند از: پدرش عبدالله بن فیروز، محمد بن عفالق، ابوالحسن سندی، علامه عبدالله بن عبداللطیف انصاری (شیخ الشافعیه در عصر خویش)، محمد حیات السندی. او در علوم مختلف از جمله فقه، اصول، حدیث، تفسیر، حساب، هندسه، نجوم، نحو، صرف، بلاغت و... مهارت کسب کرد؛ به طوری که با وجود استادانش، طلاب علوم دینی از دور و نزدیک برای بهره جستن به نزد او می‌آمدند.^۳

با وجود فراوانی علمش اثر مکتوبی از خود به جای نگذاشت؛ گرچه در صورت جمع‌آوری نامه‌ها و پاسخ‌هایش به سؤالات شرعی می‌توان کتابی جامع تدوین کرد. همچنین برای وی کتابخانه‌ای نفیس وجود داشت که در جای دیگر نظیر آن یافت نمی‌شد. با این حال او شاگردان به نامی را تربیت کرد که برخی از آنها عبارت‌اند از: علامه الفرضی محمد بن سلوم، عثمان بن جامع قاضی شهر بحرین و شارح/مختصرات، عبدالعزیز بن عدوان بن رزین، احمد بن رشید العفالق، ناصر بن سلیمان بن سحیم، عبدالجلیل بن یاسین شاعر و عالم، سیف بن احمد العتیقی.^۴ او سر انجام در سال ۱۲۱۶ ق در بصره وفات یافت و در شهرک زبیر کنار مرقد زبیر بن عوام به خاک سپرده شد.^۵

محمد بن فیروز با داشتن چنین جایگاه علمی و اجتماعی، در آن روزگار نجد یکی از مخالفان سرسخت محمد بن عبدالوهاب بود. وی بعد از استیلا و هابیت بر احساء در

۱. السحب الوابله، ص ۴۰۰؛ علماء نجد، ج ۶، ص ۲۳۹.

۲. همان.

۳. السحب الوابله، ص ۴۰۰-۴۰۱؛ علماء نجد، ج ۶، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۴. السحب الوابله، ص ۴۰۱؛ علماء نجد، ج ۶، ص ۲۴۱-۲۴۲.

۵. علماء نجد، ج ۶، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ السحب الوابله، ص ۴۰۴؛ روضة الناظرین، ج ۲، ص ۱۷۸؛ تراجم لتاخری

الحنابله، ص ۱۵۶؛ علماء الحنابله، ص ۴۱۵.

سال ۱۲۰۸ق به بصره رفت و علمای بصره به گرمی از او استقبال کردند. او جایگاه رفیعی نزد سلطان عثمانی داشت و با تمام نیرو با شیخ محمد به مخالفت برخاست.^۱ مخالفت او با وی، به دلیل جایگاه علمی عظیم او در حوزه‌های مختلف علوم شرعی، بسیار تأثیرگذار بود. او کتابی با نام *الرسالة المرضیة فی الرد علی الوهابیة* در رد محمد بن عبدالوهاب نوشت.^۲ همچنین وی در فتح احساء قصیده‌ای در ذم اهالی نجد و دعوت سلفیه سرود که ابتدای آن چنین است:

سلام فراق لإسلام تحیة علی ساکنی نجد و أرض الیمامة

تا آنجا که می‌گوید:

و من این هذا العلم جاء الیکم أمن أرض نجد أم من رأس خیمتی^۳

شیخ محمد که خود از ابن‌فیروز با عنوان یکی از علمای حنابله و نزدیک‌ترین آنان به اسلام یاد می‌کند،^۴ او را به کفر اکبر که باعث خروج از دین می‌شود، متهم کرده است.^۵ همچنین عبد اللطیف، نویسنده کتاب *دعوی المناوئین*، درباره عبدالله بن‌فیروز می‌گوید:

و لکن (محمد بن‌فیروز) دشمنی و قیام این دشمن بر ضدّ این دعوت به حدّی رسیده که وصف شدنی نیست و لذا یکی از دشمنان این دعوت، یعنی حداد او را مدح کرده است.

همچنین در جای دیگر در رابطه با ابن‌فیروز می‌گوید:

۱. علماء الحنابلة، ص ۲۴۳.

۲. دعوی المناوئین، ص ۴۲؛ داعیة ولیس نبیاً، ص ۱۳۰.

۳. علماء نجد، ج ۶، ص ۲۴۴.

۴. نامه نوزدهم خطاب به احمد بن‌ابراهیم یکی از فقهای شهر وشم، روضة الأفكار والأفهام، ص ۳۳۷.

۵. علماء نجد، ج ۶، ص ۲۳۹، ۲۴۳؛ السحب الوابله، ص ۴۰۰-۴۰۴؛ دعوی المناوئین، ص ۴۱، ۴۲؛ علماء نجد، ج ۱، ص ۱۳۴؛ داعیة ولیس نبیاً، ص ۱۳۰.

محمد بن فیروز بر ردّ دعوت شیخ محمد، شدیدترین قیام و نهضت را داشت و از هر طریقی در این راه کوشش کرد و از جمله کتابی در ردّ این دعوت با عنوان *الرسالة المرضیة فی الردّ علی الوهابیة* تألیف کرد.^۱

◆ نتیجه

از مجموع مطالبی که از علمای حنبلی معاصر محمد بن عبدالوهاب از درون منطقه نجد ذکر شد، این گونه استفاده می‌شود که از آغاز دعوت محمد بن عبدالوهاب به تفکراتش، علمای حنبلی موجود در نجد، تفکرات او را مخالف سیره سلف و مذهب احمد بن حنبل یافتند و آن را نوعی انحراف در جامعه اسلامی تلقی کردند و به شدت به مقابله با آن برخاستند که مخالفت آنان زمینه‌ساز بیداری بسیار از مسلمانان گردید. به امید آنکه علمای معاصر نیز به این وظیفه خود عمل کنند و با انحرافات اعتقادی اسلامی به مقابله برخیزند.

۱. دعاوی المناوئین، ص ۴۱-۴۲.

کتابنامه:

۱. ابن الأمير و عصره: جمعی از نویسندگان، یمن: جمهوریة العربیة الیمنیة، ۱۹۸۳ م.
۲. الأعلام: خیر الدین زرکلی، دار العلم للملایین، چاپ پنجم، بی تا.
۳. الإمام الشیخ محمد بن عبدالوهاب فی التاریخ: عبدالله بن رویشد، مصر: عیسی البابی الحلبي و شرکاه، ۱۳۹۲ ق.
۴. بحوث و تعلیقات فی تاریخ المملكة العربیة السعودیة: عبدالله صالح العثمین، ریاض: مکتبة التوبة، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.
۵. البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع: محمد بن علی بن محمد شوکانی، تصحیح: عمری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۹ ق.
۶. تاریخ ابن لعبون منقول من کتاب خزائن التواریخ النجدیة: جمع و ترتیب عبدالله بن عبدالرحمن آل بسام، ریاض: دار العاصمة، جلد اول، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۷. تاریخ الفاخوری: محمد بن عمر الفاخوری، تحقیق و تعلیق: الدكتور عبدالله بن یوسف الشبل، ریاض: الأمانة العامة للاحتفال بمرور مائة عام على تأسيس المملكة العربیة السعودیة، ۱۴۱۹ ق.
۸. تاریخ نجد: محمود شکری آلوسی، تحقیق: محمد بهجة الأثري، قاهره: مکتبة مدبولی، بی تا.
۹. تاریخ الجزيرة العرب فی عصر الشیخ محمد بن عبد الوهاب: حسین خلف شیخ خزعل، بیروت: دار و مکتبة الهلال، بی تا.
۱۰. تراجم لتاخري الحنابلة: سلیمان بن عبدالرحمن بن عیدان، تحقیق: بکر بن عبدالله أبوزید، عربستان: دار ابن الجوزی، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۱۱. داعية وليس نبياً: حسن بن فرحان مالکی، اردن: دارالرازي، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
۱۲. دائرة المعارف بزرگ اسلامی: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰ ش.
۱۳. الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم العاصمی، بی جا، چاپ ششم، ۱۴۱۷ ق.
۱۴. الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة: احمد بن زینی دحلان، استانبول: مکتبة الحقيقة، ۱۴۲۲ ق.
۱۵. دعاوی المناوئین: عبد العزيز بن محمد بن عبد اللطيف ریاض: مکتبة الرشد، ۱۴۲۷ هـ.
۱۶. روضة الأفكار والأفهام لمرئاد حال الإمام: حسین بن غنام، تحقیق: دكتور ناصر الدين اسد، بیروت: دارالشروق، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.

١٧. روضة الناظرين عن مآثر علماء نجد و حوادث السنين: محمد بن عثمان بن صالح بن عثمان، مصر: مطبعة الخلبى، چاپ اول، ١٤٠٠ق.
١٨. السحب الوابلة على ضرائح الخطاب: ابن حميد نجدب حنبلى، رياض: مكتبة الإمام احمد، چاپ اول، ١٩٨٩م.
١٩. الشيخ محمد بن عبد الوهاب عقيدته السلفي «ة و دعوته الإصلاحية» و ثناء العلماء عليه: أحمد آل أبو طامي، تصحيح: عبد العزيز بن عبد الله الباز، مدينة: مطبوعات الجامعة الاسلامية، بى تا.
٢٠. الصواعق الإلهية «ة: سليمان بن عبد الوهاب، تحقيق: السراوى، بيروت: دار ذو الفقار، چاپ اول، ١٩٩٨م.
٢١. علماء الخطاب: بكر بن أبو عبدالله زيد، عربستان: دار ابن جوزى، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢٢. علماء نجد خلال ثمانية قرون: عبدالله آل بسام، رياض: دارالعاصمة المملكة العربية السعودية، چاپ دوم، ١٤١٩ق.
٢٣. عنوان المجد في تاريخ نجد: عثمان بن عبدالله بن بشر نجدى، رياض: مطبوعات دار الملك عبد العزيز، ١٤٠٢ق.
٢٤. فتنة الوهابية: احمد بن زينى دحلان، استانبول: مكتبة الحقيقة، ١٤٢٢ق.
٢٥. كتب حذر منها العلماء: ابى عبيده مشهور بن حسن آل سليمان، رياض: دار الصمىعى، چاپ سوم، ١٤٢٦ق.
٢٦. كيف كان ظهور الشيخ محمد بن عبد الوهاب: تحقيق: عبدالله صالح العثيمين، رياض: جامعة ملك سعود، ١٩٨٣م.
٢٧. لمع الشهاب في سيرة محمد بن عبد الوهاب: حسن بن جمال بن احمد ريكى، تحقيق: أحمد أبو حاكمه، بيروت: مطابع بيبيلوس الحديثة، چاپ اول، ١٩٦٧م.
٢٨. مجلة البحوث الإسلامى «ة: «الشيخ سليمان بن عبد الوهاب المفتى عليه»، محمد بن سعد الشويعر، شماره ٦٠.
٢٩. مجلة العرب: حمد الجاسر، ج ٩ و ١٠، س ١٢، ١٩٧٨م.
٣٠. مجموعة الرسائل والمسائل النجدية «ة: الشيخ عبد اللطيف بن عبد الرحمن بن حسن، اعداد مركز الكتب الالكترونية، بى جا، بى تا.
٣١. محاضرات في تاريخ الدولة السعودية الأولى: عبدالفتاح حسن ابوعليه، رياض: المريخ، ١٩٩١م.
٣٢. مرآة الجزيرة: أيوب صبري ياشا، ترجمه: أحمد فؤاد متولي و الصنصافي أحمد الرسي، قاهره: الآفاق العربية، ١٩٩٩م.
٣٣. مشاهير علماء نجد وغيرهم: عبدالرحمن بن عبد اللطيف آل الشيخ، تحقيق و تعليق: باشراف دار الياض للبحث و الترجمة و النشر، بى جا، چاپ دوم، ١٣٩٤ق.
٣٤. موقف المستشرقين من دعوة الإمام محمد بن عبد الوهاب: مرسال عبدالله مرسال المحمادي، پايان نامه دانشگاهى درجه کارشناسى ارشد تبليغ اصول الدين دانشگاه ام القرى، عربستان سعودى.

بررسی تطبیقی ایده‌ها و رفتارهای
خارج و وهایت

* اکبر اسدعلیزاده

◆ چکیده

مقاله حاضر تحقیق تطبیقی در خصوص اندیشه‌ها و رفتارهای فرقه خوارج و وهابیت است. نویسنده ابتدا توضیح کوتاهی درباره معرفی این دو گروه داده و سپس در چهارده عنوان به بررسی برخی از شباهت‌های گروه خوارج و وهابیت در ایده‌ها و عملکردها پرداخته است.

کلیدواژگان: خوارج، وهابیان، ظاهرگرایی، بدعت، تکفیر، قشری‌گری، مقدس مآبی.

◆ مقدمه

خوارج از گروه‌های جنجال‌آفرین در قرن نخست تاریخ اسلام است که با اندکی هوادار به دلیل خصلت‌های ویژه و بی‌باکی نشئت گرفته از جهل، جمود فکری و عصبیت، تنش‌های بزرگی را در عرصه‌های سیاسی و اعتقادی مسلمانان پدید آورد. نطفه این جریان فکری در جنگ صفین تحت تأثیر حیل‌های دشمنان منعقد شد که در نتیجه باعث شکست لشکر امام علی علیه السلام گشت. بی‌تدبیری، کج فهمی، غرور، نادانی و سطحی‌نگری، تعصب، خشونت، ناسازگاری، تحمیل اندیشه‌های خویش بر مردم به زور شمشیر، سنگدلی و عدم مدارا، از شاخصه‌های اصلی این گروه است. به همین جهت آنان از دین خارج و منحرف گردیدند و با این عقاید انحرافی مورد مخالفت مسلمانان دیگر اعم از شیعه و سنی قرار گرفتند.^۱

در قرن چهارم هجری گروهی به اسم سلفی از میان اهل سنت به رهبری بربهاری سربرآورد. این گروه در قرن هشتم هجری با فرضیه‌های ظاهرگرایانه ابن تیمیه گسترش یافت و سرانجام در قرن دوازدهم هجری محمد بن عبدالوهاب موجودیت آن را اعلام کرد و از این تاریخ به بعد به عنوان گروه وهابی مطرح گشت. این گروه به پندار خویش، در صدد احیای سیره سلف صالح یعنی مسلمانان صدر اسلام بود و ادعا کرد که می‌خواهد امت پیامبر را از انحراف و اشتباه به راه مستقیم برگرداند. آنان برای تحقق اهداف خود از هیچ حرکت ناشایستی فرو گذار نبودند، با گروه‌های دیگر اسلامی به نزاع برخاستند و با مخالفان خود به شدت برخورد کردند. اینان با تمسک به ظاهر آیات و روایات استقرار خدا بر عرش و فرود آمدن او بر آسمان دنیا و زمین^۲ و داشتن

۱. برای اطلاع بیشتر درباره گروه خوارج به کتاب *وقعة صفین، الخوارج و الحقیقة الغائبة، تاریخ سیاسی صدر اسلام شیعه و خوارج*، و کتاب‌های مربوط به تاریخ زندگانی امام امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب‌های ملل و نحل و فرق و مذاهب مراجعه شود.

۲. ر.ک: *مجموعه رسائل الکبری*، رساله ۱۱، ص ۴۵۱؛ *تاریخ المذاهب الإسلامیة*، ص ۳۱۱؛ *رحلة ابن بطوطة*،

مکان در فرازهای آسمان،^۱ اعتقاد دارند که ذات پاک خداوند دارای کف دست، انگشتان،^۲ دو پا و گیسوان است.^۳ آنان با فضایل اهل بیت پیامبر ﷺ و آثار باقی مانده از آنان مخالفت می کنند، هر نوع مرثیه خوانی بر اهل بیت ﷺ،^۴ زیارت قبور^۵ و توسل به انبیا و پیامبر اکرم ﷺ و اولیای الهی را ممنوع و حرام می دانند^۶ و معتقدان و عاملان این امور را بدعتگر، مشرک و کافر قلمداد می کنند، آنان را مهدور الدم می شمردند، آنها را به خاک و خون می کشند و اموالشان را به غارت می برند.^۷

♦ وجوه مشترک خوارج و وهابیت در اندیشه و عمل

با بررسی مبانی اندیشه های خوارج و وهابیت، وجوه مشترک فراوانی میان این دو گروه می توان به دست آورد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱. برداشت های نادرست از دین

خوارج برداشت انحرافی از قرآن و فهم نادرست از دین داشتند. آنان با استدلال به ظاهر آیه شریفه ﴿...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...﴾^۸ هر حکومتی به جز حکومت الهی را قبول

۱. ر.ک: مجموعه رسائل الکبری، رساله ۱۱، ص ۴۲۹.

۲. ر.ک: کتاب التوحید، ص ۱۵۷.

۳. ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۸.

۴. ر.ک: البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۶۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۸.

۵. کتاب الرد علی الإختانی، ص ۱۸ و ۵۲؛ الجامع الفرید، کتاب زیارة، ص ۴۳۸؛ التحقیق و الإیضاح لکثیر من مسائل الحج و العمرة، ص ۸۸-۹۰.

۶. ر.ک: الجامع الفرید، ص ۳۰۶ و ۵۰۱.

۷. ر.ک: البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۵۴ و ۲۷۳؛ تاریخ ابن خلدون؛ ج ۴، ص ۴۴۹ و ۴۴۷؛ عنوان النجد، ج ۱، ص ۱۲۱؛ تاریخ المملكة العربیة السعودیة، ج ۱، ص ۷۳-۹۲؛ صفحات من تاریخ جزیرة العرب الحدیث، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ فجر الصادق، ۲۲؛ مسیر طالبی، ص ۴۰۸.

۸. سوره انعام، آیه ۵۷.

نداشتند و گفتند: «لا حکم الا الله»، حکومتی جز حکومت خدا نیست. به همین دلیل حکمیت را باطل و کفر پنداشتند.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره شعار این گروه فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ»؛^۱ یعنی جمله «لا حکم الا الله»، کلمه حق است، ولی خوارج از این آیه اندیشه باطل دارند؛ زیرا حکم در این آیه به معنای قانون و برنامه حکومت است، نه به معنای حکومت و فرمانروایی. ماده «حکم» دلالت دارد بر اتقان و استحکامی که اگر در هر چیزی وجود داشته باشد، اجزایش از متلاشی شدن و تفرقه محفوظ می ماند و هر موجودی که براساس حکمت به وجود آمده باشد، اجزایش متلاشی نمی گردد و در نتیجه، اثرش ضعیف و نیرویش در هم شکسته نمی شود. برگشت جمیع مشتقات این ماده از قبیل احکام، تحکیم، حکمت، حکومت و... به همین معنای جامع است. امر در امری که می کند و قاضی در حکمی که صادر می کند، گویی در مورد امر و حکم، نسبتی ایجاد می کند و مورد امر و حکم را با آن نسبت مستحکم می سازد و بدین وسیله ضعف و فتوری را که در آن راه یافته بود، جبران می کند.^۲ بنابراین حکم در این آیه به معنای فرمانروایی نیست، بلکه به معنای قانون است. از این گذشته، خود قرآن آشکارا مردم را در موارد اختلاف، به حکمیت و داوری فراخوانده است:

﴿وَإِنْ حُفَّتْ مَشَقَّاقَ بَيْنَهُمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا﴾^۳؛

هرگاه بیم آن رفت که میان زن و شوهر اختلاف پدید آید، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن برگمارید. وهابیان نیز مانند خوارج، بر اثر برداشت های نادرست خود از آیات و روایات، شفاعت، توسل، استغاثه، نذر، را شعار مذهبی خود قرار می دهند، ولی می گویند

۱. نهج البلاغه، برگردان: محمد دشتی، خطبه ۴۰.

۲. تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۳. سوره نساء، آیه ۳۵.

درخواست شفاعت، استغاثه، توسل و نذر برای غیر خدا جایز نیست. این درست است که شفاعت و استغاثه و غیر اینها همه از خداست و در واقع، خداوند است که مورد استغاثه قرار می‌گیرد. او مددکار حقیقی انسان است. فقط او غنی است و غیر او همه محتاج‌اند و امر شفاعت و امثال آن به دست قدرت خداوند تعالی است، ولی وهابی‌ها منظور دیگری دارند و آن اینکه ما نباید کسانی را که خدا بزرگشان کرده (پیامبران و اولیا)، بزرگشان بداریم و به آنها متوسل بشویم و شفاعت بطلبیم و برای رفع نیاز به سراغ آنها برویم و نذر کنیم. از این رو، می‌گویند: شفاعت، توسل و یاری خواستن از کسانی که خدا آنها را شفیع، وسیله تقرب و دارس مردم قرار داده، بدعت است. این در حالی است که آیه‌ها و روایت‌های فراوانی در متون دینی بر جواز این اعمال وارد شده است.

۲. تطبیق آیات مربوط به کفار و مشرکان علیه مسلمانان

خارج آیاتی را که درباره کافران و مشرکان نازل شده بود، بر مسلمانان و مؤمنان تطبیق می‌کردند. دلیل این سخن، کلام رسول خدا ﷺ است که در وصف خارج فرمود: «آنان آیاتی را که مربوط به کافران است، شامل مؤمنان و مسلمانان می‌دانند».^۱ در حدیث دیگر فرمود: «أخوف ما أخاف علی أمتی رجل متأول للقرآن یضعه فی غیر موضعه؛^۲ خطرناک‌ترین چیز بر امت من مردی است که قرآن را تأویل کند تأویل و آن را برافرادی بداند که مد نظر نیستند».

از ابن عباس روایت شده: «لا تکنونوا کالخوارج تأولوا آیات القرآن فی أهل القبلة»^۳ همچون خوارج نباشید که آیات قرآن را تأویل می‌کنند و شامل اهل قبله و مسلمانان می‌دانند؛ درحالی‌که آن آیات در حق اهل کتاب و مشرکان نازل شده است. آنها

۱. بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۳۳۷، باب ۲۲، ح ۵۸۰/العمده، ص ۴۵۹، ح ۹۶۳.

۲. الدرر السنیة، ص ۴۷.

۳. الصواعق الإلهیة، ص ۳۸.

معنای این آیات را درک نکردند، خون‌ها ریختند و اموال غارت کردند و در حالات وهابیان می‌بینیم که اینان هم همین کارها انجام می‌دهند.

آنان برای اثبات کفر مرتکبین کبیره به آیات فراوانی استدلال می‌کردند. برای نمونه به دو مورد اشاره می‌کنیم: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ «و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده، حکم نمی‌کنند، کافرند». چگونگی استدلال آنان این بود که مرتکب کبیره از آن جهت که گناه انجام می‌دهد، به حکمی که خداوند فرو فرستاده، حکم نمی‌کند.^۲ استدلال دیگر خوارج به این آیه است: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۳ «جهنم کافران را فراگرفته است». خوارج می‌گویند: خداوند در این آیه شریفه فرموده است: «جهنم کافران را احاطه کرده است، و می‌دانیم که گناهکاران کافرند؛ پس آتش جهنم آنان را فرا خواهد گرفت». عین همین شیوه را وهابی‌ها در پیش گرفته‌اند و با استدلال به آیات مربوط به مشرکان و بت‌پرستان مانند: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۴ و ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾^۵ و... همه مسلمانان را مشرک و کافر می‌شمارند. آنان عقاید شرک‌آلود و بت‌پرستی را با آداب و مراسم اسلامی مانند احترام به پیامبر و آل و اصحاب او انجام می‌دهند، مقایسه می‌کنند و کار مسلمانان را مانند مشرکان صدر اسلام می‌دانند. این برداشت و مقایسه که موجب تکفیر و مباح دانستن جان و مال مسلمانان شده و انحراف در دین و مذهب است، شاید چنین جمود و تعصبی، مهم‌ترین شباهت وهابیت به خوارج صدر اسلام باشد.

۱. سوره مائده، آیه ۴۴.

۲. ر.ک: شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۰۲.

۳. سوره توبه، آیه ۴۹.

۴. سوره جن، آیه ۱۸.

۵. سوره یونس، آیه ۱۸.

۳. ضعف فرهنگی، دینی و اقتصادی

بیشتر خوارج از عرب‌های صحرائشین بودند و فقط عده کمی از آنان عرب ساکن روستاها بودند و اینان در سال‌های نزدیک به ظهور اسلام، در فقر و تنگدستی شدیدی به سر می‌بردند و با ظهور اسلام نیز وضع مادی آنان بهتر نشد؛ زیرا همچنان در محنت و سختی و دشواری‌های زندگی بیابانی گرفتار بودند و درحالی دین اسلام به سراپرده دل آنان راه یافت که قلب‌هایشان با ساده اندیشی و تنگ‌نظری و دوری از دانش‌ها همراه بود. مجموعه این عوامل دست به دست هم دادند تا به دلیل کوتاهی افق دید، و بی‌باکی تهور به سبب صحرائشینی، و زهد و ترک دنیا بر اثر نداشتن و نیافتن، انسان‌هایی مؤمن و متعصب پدید آیند؛ چه اینکه انسان فقیر، هرگاه ایمان بر او چیره شود و عقیده درستی وجدانش را بیدار کند، از خواسته‌های مادی و لذت‌های دنیایی دست برمی‌دارد و با تمام وجود به نعمت‌های آخرت روی می‌آورند.^۱ این‌گونه زندگی در صحراهای خشک و مخوف آنان را به خشونت، بی‌رحمی و تندگی و درشتی وا می‌داشت. یکی از اموری که سبب شد مردم تحت تأثیر دعوت محمد بن عبدالوهاب قرار گیرند و بستر را برای گسترش تفکر او فراهم کرد، وضعیت ضعف فرهنگی، دینی و اقتصادی سرزمین نجد (محیط اعلان دعوت محمد بن عبدالوهاب) بود. براساس گزارش‌های تاریخی، ابن عبدالوهاب در سرزمین‌هایی که عالمان اسلام‌شناس و مردمانی برخوردار از فرهنگ غنی اسلام داشت، موفق نبود؛ زیرا به محض اظهار عقیده، دانشمندان اسلامی او را تکفیر و تفسیق و از شهر اخراج می‌کردند، اما مردم عادی و بدوی نجد به سبب نداشتن دانشمندان اسلامی روشنگر، دعوت او را می‌پذیرفتند. جهل فرهنگی و اعتقادی مردمان این منطقه زبازد تاریخ است. اینان آگاهی کاملی از آموزه‌های حقیقی اسلام نداشتند که برای پذیرش هر سخن تازه آماده بودند، به‌ویژه دعوت ابن عبدالوهاب که با متهم ساختن تمام مسلمانان به شرک و بت‌پرستی و حلال بودن ریختن خون مردم مسلمان و به غنیمت‌بردن ثروت آنان

همراه بود، بدویان صحراگرد ساده‌اندیش و گرسنه را برای غارت و چپاول اموال دیگر مسلمانان برمی‌انگیخت.

۴. استفاده‌های ابزاری از شعارهای دینی

یکی از شگردهای خوارج جهت تحت تأثیر قرار دادن مردم و گمراه کردن افکار عمومی، استفاده ابزاری از گزاره‌ها و شعارهای دینی مانند: ایمان، لاحکم إلا لله و برائت جویی از ستمگران، خون مسلمانان را مباح می‌دانستند و سرزمین‌های اسلامی را به خون مسلمین رنگین می‌ساختند و همه جا را آماج تهاجم خود قرار می‌دادند و غیر از خود دیگران را مسلمان نمی‌انگاشتند. از این شگرد وهابیت نیز بطور گسترده و حساب شده در جذب دیگران استفاده کرده‌اند. این حرکت از مهم‌ترین عوامل نفوذ و پیشرفت وهابیان بود، آنها با شعارهای همچون وحدت و انسجام مسلمین، بدعت‌زدایی و جهاد با کافران و مشرکان، روحیه جهادی در میان مردم القا می‌کردند و عوام الناس را پیرامون رهبران‌شان گرد می‌آوردند و با این روش مرموزانه و خوارج‌گونه به تمام جنایات‌شان رنگ مذهبی می‌دادند و آن را فریضه دینی پنداشته و به قصد قربت انجام می‌دادند، لذا محمد بن عبدالوهاب از این حربه خوب به نفع خویش استفاده کرد؛ زیرا این حربه همیشه مورد توجه مسلمین قرار داشت و امتیازهای زیادی را برای آنها داشت. در این راستا تمامی اختلافات و درگیری‌ها رنگ مذهبی و اعتقادی به خود می‌گیرد و در نتیجه مسلمین و پیروان فرقه‌های مختلف اسلامی، با قصد قربت و فریضه دینی در این درگیری‌ها و صحنه‌های نبرد حضور می‌یابند و بر این اساس، با احساس رضایت از رفتار خود، غریزه‌ای معنوی خود را هم‌ارضا می‌نمایند، در حقیقت می‌توان گفت وهابیت عقاید مردم را به بازی گرفت و از این را منافع خودشان را تامین کرد.

یکی از عوامل نفوذ وهابیت در سرزمین نجد و خاستگاه اصلی‌شان تشنت و پراکندگی آن سرزمین بود، مردم آنجا که از هرج و مرج و قتل و خشونت و پراکندگی به شدت خسته بودند و تشنه‌ای وحدت و آرامش و یکپارچگی بودند در چنین شرایطی

وهابیت با شعار وحدت و انسجام مسلمین وارد شدند و مردم آن سرزمین آنها را براحتی پذیرا شدند.

۵. سرسختی، تعصب و لجاجت

هم خوارج و هم وهابیان در مقایسه با دیگر مذاهب اسلامی سرسخت‌ترین فرقه‌ها در دفاع از باورهای خویش‌اند و حاضر به پذیرفتن سخن منطقی مخالف خود و اهل گفتگو و بحث منطقی نیستند. تمام تلاش آنان این است که باید باورهای ما را بپذیرید، و گرنه مشرکید و با شما مانند مشرکان معامله می‌کنیم. لذا امام امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به خوارج فرمود:

پس اگر بر این پندار اصرار دارید که من به خطا رفتم و گمراه شدم، چرا عموم امت محمد صلی الله علیه و آله را به گمراهی نسبت می‌دهید؟ آنان را به خطای من مؤاخذه می‌کنید و به گناهان من تکفیر می‌کنید؟! شمشیرهایتان را بر گردن‌تان آویخته‌اید و آن را بر نقاط پاک و آلوده به طور یکسان قرار می‌دهید و گنهکار را با کسی که گناهی مرتکب نشده، یکی می‌انگارید؟ شما می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد زناکار دارای همسر را سنگسار کرد، ولی بر جنازه‌اش نماز خواند و اهلش از او ارث بردند. قاتل را کشت و اهلش اموالش را به ارث بردند و دست سارق را برید و زناکار بی‌همسر را تازیانه زد، ولی سهم آنان را از بیت المال پرداخت و آنان با زنان مسلمان ازدواج کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به سبب گناهشان مؤاخذه کرد و حکم خدا را در مورد آنها برپا داشت، ولی سهمی را که از مسلمانی داشتند، از آنان بازنگرفت و اسمشان را از زمره اهل اسلام خارج نکرد.^۱

وهابیان نیز مانند خوارج در بحث‌ها و مجادله‌ها آن‌چنان از خود سرسختی و لجاجت نشان می‌دهند که هیچ منطق و استدلالی را بر نمی‌تابند، و هیچ اندیشه‌ای را نمی‌پذیرند؛ هر چند درست باشد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۶. مقدس مآبی و جمود فکری

شبهت دیگر وهابیان با خوارج آن است که خوارج خیلی به ظاهر مقدس، ولی قشری، کوتاه‌نظر و دارای جمود فکری بودند و به نماز و تلاوت قرآن اهتمام زیاد می‌ورزیدند، حتی از زیادی سجده، پیشانی‌شان پینه بسته بود و در عین حال خواستار حقیقت بودند. گویند یکی از آنان خوکی را با شمشیرش کشت و دیگری اعتراض کرد و گفت این عمل تو فساد در روی زمین است! نیز گفته‌اند یکی از خوارج در سر راه خرمایی جست و آن را در دهان گذاشت. دیگری سر رسید و خرما را از دهان او بیرون آورد که چیز حرام خوردی! به راحتی مسلمانان را می‌کشتند و زنان آنان را اسیر می‌گرفتند و آنها را در بازار برده‌فروشان خرید و فروش می‌کردند. آنها در عین حال که از خوردن خرمایی که بر سر راه افتاده بود، خودداری می‌کردند و کشتن خوک وحشی را در بیابان، فساد در زمین می‌پنداشتند، کشتن صحابی پیامبر را هم که روزه‌دار بود و قرآن به گردن آویخته بود، واجب می‌دانستند و تمام مسلمانان و همه مرتکبین گناه کبیره را کافر تلقی می‌کردند.

وهابیان نیز چنین هستند. به ظاهر تعصب در دین دارند و در مسائل دینی به‌ویژه نماز سخت‌گیرند و به پندار خودشان در طلب حق هستند. ابن تیمیه، نظریه پرداز بزرگ وهابیت، می‌گوید: اگر کسی به سبب شغل و کسب‌وکار نمازش را تا غروب آفتاب تأخیر بیندازد، قتل او واجب است.^۱ اینان مسلمانان را کافر و مشرک و خون و مالشان را حلال می‌دانند و قتلشان را به این بهانه که قبور اولیای الهی را زیارت و از آنان شفاعت می‌طلبند و به مقربان ربوبی توسل می‌جویند، لازم می‌شمارند. آنان وقتی به شهرهای مسلمانان حمله می‌کردند، زنان و بچه‌ها و پیر و جوان آنان را به خاک و خون می‌کشیدند و اموال آنها را غارت می‌کردند.

۱. الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۵۶، استفتای ۱۴۵.

۷. ظاهرگرایی

خوارج گروهی ظاهرگرا بودند که در همه مسائل علمی و عملی تنها به ظاهر آیات و روایات بسنده می‌کردند، در فهم متون دینی هیچ‌گونه تلاش ذهنی از خود نشان ندادند، در دفاع از خودشان به ظاهر آیات قرآن استدلال می‌کردند و در پی فهم مقصود، موضوع و هدف خداوند از آیات بر نمی‌آمدند، به الفاظ استدلال می‌کردند و گمان داشتند که ظاهر الفاظ دین مقدس است. این از ویژگی‌های گروه خوارج بوده است. در اثبات باورهای انحرافی‌شان، به ظاهر برخی از آیات و روایات استناد جسته، امت اسلامی را تکفیر می‌کردند و غیر از هم‌فکران خود دیگران را مسلمان نمی‌دانستند.

ظاهرگرایی آنان به آیات قرآن به حدی بود که بدون تحقیق و بررسی به کار می‌گرفتند. نقل شده است که شخصی از عبیده بن هلال به اتهام زنا با همسرش به قاضی شکایت کرد. قاضی وی را احضار کرد و پیش شاکی به او تفهیم اتهام کرد. عبیده از جا برخاست و گفت: ﴿إِنَّ الدِّينَ جَاءَ وَالْإِفْكَ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا حَسْبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرِ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.^۲ خوارج همین‌که این آیات را شنیدند، گریستند و برخاستند و او را در آغوش گرفتند و گفتند: برایمان استغفار کن.^۳

وهابیان نیز از ظاهر آیات قرآن برداشت‌هایی می‌کنند که هیچ انسان خردمندی نمی‌تواند آنها را بپذیرد؛ مانند اعتقاد به جسمانیت خداوند یا تفسیر ظاهر بیبانه از عرش، قلم، لوح، کرسی، برزخ، رؤیت خداوند و نسبت دادن دست و پا و اعضا و جوارح به خداوند و ده‌ها مطلب دیگر.^۴

۱. تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص ۵۶ و ۶۷.

۲. سوره نور، آیه ۱۱.

۳. کامل میرد، ج ۲، ص ۲۳۵ - ۲۳۶.

۴. مستندات مطالب یاد شده در مباحث پیش مشخص شده است.

۸. تکفیر مسلمانان

یکی از نخستین عقاید خوارج تکفیر مرتکبین کبیره است، تاجایی که نظریه تکفیر را اساسی‌ترین نکته‌ای دانسته‌اند که خوارج بر آن اتفاق نظر دارند.^۱ آنان تعرض به جان، ناموس، اطفال و اموال مسلمانان را جایز می‌دانستند. از نظر ازراقه (پیروان ابوراشد نافع بن ازرق)، از گروه‌های افراطی خوارج، باقی‌ماندن در شهر مسلمانان، خوردن ذبیحه آنان، ازدواج با آنها و ارث بردن از آنها جایز نیست. ازراقه اطفال مخالفان را نیز کافر و آنها را در آتش دوزخ مخلد می‌دانستند و خود را ملتزم به بازگرداندن امانات مسلمانان و مخالفان نمی‌دانستند. نافع می‌گوید: مسلمانان مانند مشرکان عرب‌اند. از آنها جزیه قبول نمی‌کنیم و بین ما و آنان نسبتی نیست، مگر شمشیر یا اسلام. خداوند کشتن آنان را برای ما حلال کرده و اموال آنان برای ما فیء است.^۲

وهابیان نیز مسلمانانی را که عقایدی مخالف با باورهای آنان دارند، کافر می‌دانند و خون و مال آنها را حلال می‌شمارند و فرزندان مسلمانان را اسیر می‌گیرند. آنان مسلمانان را مشرک و کشورهای اسلامی را سرزمین کفر معرفی می‌کنند و هجرت از آنجا را لازم و ضروری می‌دانند،^۳ حتی کسی را که نماز را ترک کرده است، اگرچه منکر آن نباشد، واجب القتل می‌شمارند.^۴

سلیمان بن عبدالوهاب در رساله‌ای بر ردّ اندیشه‌های برادرش (محمد بن عبدالوهاب) می‌نویسد:

ابن تیمیه گفته است که خوارج دو ویژگی داشته‌اند که به سبب آن از دیگر مسلمانان و پیشوایان آنان جدا شده‌اند: نخست آنکه از سنت فاصله گرفته‌اند و آنچه را سنت نیست، سنت انگاشته‌اند. دوم

۱. ر.ک: الفرق بین الفرق، ص ۷۳.

۲. ر.ک: الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۲؛ کتاب فرقة الأزارقة؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۷۲۶-۷۳۹.

۳. ر.ک: الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة، ج ۱۰، ص ۷-۸۶.

۴. الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۵۶، استفتای ۱۴۵.

آنکه مسلمانان را به دلیل ارتکاب گناه، کافر قلمداد کرده و بر اثر آن حکم به حلیت خون و مال آنها داده و سرزمین اسلام را سرزمین کفر شمرده‌اند. پس سزاوار است که مسلمانان از این دو اصل غلط برحذر باشند و از پیامدهای آن دو اصل یعنی دشمنی با مسلمانان و لعن و سرزنش آنان و حلال شمردن خون و مال آنها و به‌طور کلی از هرگونه بدعتی بپرهیزند.^۱

ویژگی‌هایی که ابن تیمیّه برای خوارج گفته است، در وهابیان نیز وجود دارد.

۹. ایجاد تفرقه میان مسلمانان

قرآن مجید امت اسلام را از تفرقه بر حذر داشته است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾.^۲ از نظر قرآن، یکی از بدترین عذاب‌های الهی، تفرقه و دو دستگی در جامعه است؛ چنان‌که قرآن کریم با اشاره به آن می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُدِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ﴾.^۳

در سیره و سنت رسول خدا ﷺ نیز، اتحاد و همبستگی مسلمانان پیوسته مورد ستایش و سفارش بوده است. نخستین اقدام پیامبر در مدینه، اجرای عقد اخوت و برادری میان دو طایفه بزرگ اوس و خزرج بود. بنابراین آنچه طبق قرآن و سنت رسول خدا ﷺ باید بدان متعهد بود، ایجاد وحدت میان مسلمانان است که لازم است در برابر دشمنان اسلام، ید واحده بشوند و اجازه ندهند دشمنان از اختلاف نظر مسلمانان سوء استفاده بکنند، اما متأسفانه دیروز خوارج و امروز وهابیان با متهم کردن

۱. «أحدهما: خروجهم عن السنّة، وجعلهم ما ليس بسنة سيئة، وجعلهم ما ليس بحسنة حسنة. الثاني في الخوارج وأهل البدع، أنهم يكفرون بالذنوب والسيئات، ويترتب على ذلك استحلال دماء المسلمين وأموالهم، وأن دار الإسلام دار حرب، ودارهم دار الأمان ...» (الصواعق الإلهية، ص ۸۵-۸۶).

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. سوره انعام، آیه ۶۵.

مسلمانان به کفر و شرک در جوامع اسلامی بر طبل تفرقه و کوبیده‌اند. وهابیت برای رسیدن به اهداف خود از وسیله تفرقه میان تشیع و اهل سنت به خوبی بهره می‌برند و تلاش می‌کنند میان شیعیان و برخی از گروه‌های اهل سنت که در طول سال‌های متمادی زندگی مسالمت آمیز با شیعیان داشته‌اند، تفرقه ایجاد کنند و سپس آنها را به گروه خودشان جذب کنند. با وجود اختلاف مذاهب و عقاید میان امت‌های اسلامی در طول تاریخ، مسلمانان با انس و الفت و محبت در کنار یکدیگر زیسته‌اند و مدارس، حوزه‌ها و جنبش‌های آزادی‌طلبانه سیاسی را تأسیس کرده و در مناسبت‌های دینی امت اسلامی در کنار همدیگر بوده‌اند، اما وهابیان امت را به تفرقه انداخته و رگ و ریشه آنان را از هم گسسته‌اند. آنان بر خلاف این جریان عمومی مسلمین و بر طبق میل دشمنان، دست به اقدامات فتنه‌انگیزانه می‌زنند؛ مانند انتشار کتاب‌های تفرقه‌انگیز در میان حجاج، تبلیغ نفاق‌انگیز و سخنرانی‌های تفرقه‌افکنانه از پشت تریبون‌ها که خطبای متعصب وهابی در ایام حج ایراد می‌کنند بمب‌گذاری، کشتار و ترور زوار حرم اهل بیت پیامبر ﷺ و کشتار افراد مظلوم و بی‌دفاع و افتخار کردن به این کشتارها و ترورها.

۱۰. ستیز با مسلمانان و دوستی با کافران

یکی دیگر از شباهت‌های وهابیت به خوارج، کشتن مسلمانان و جهاد علیه آنان و وانهادن کفار و مشرکان و دوستی با آنان است. خوارج، مسلمانان را به خاک و خون می‌کشیدند و اموال آنان را به غارت می‌بردند و ناموس آنها را مباح می‌شمردند. برای نمونه روزی گروهی از مسلمانان با خوارج روبه‌رو شدند. خوارج پرسیدند: شما کیستید؟ یکی از مسلمانان که خیلی باهوش و زیرک بود، گفت: بگذارید من پاسخ دهم. او چنین گفت: ما طایفه‌ای از اهل کتاب هستیم و به شما پناه آورده‌ایم تا کلام خدا را بشنویم. پس ما را به نقطه امنی برسانید. خوارج به همدیگر گفتند: پیمان پیامبر را محترم بدانید. بخشی از قرآن را بر آنها بخوانید و کسی را بر آنان بگمارید تا آنها را سالم به نقطه امن برساند! اما در مقابل به عبدالله بن خباب، صحابی پیامبر، گفتند: نظرت درباره علی بن ابی‌طالب ﷺ چیست؟ او شروع به مدح و ثنای علی ﷺ کرد.

خوارج به او گفتند: تو از کسانی هستی که مرید نام اشخاص هستند. سپس خوارج این صحابی پیامبر را همراه با همسرش که آبستن بود، در کنار نهر آب کشتند و خونشان را در جوی روان ساختند.^۱ بنابراین بت پرستان و مشرکان از شر خوارج در امان بودند؛ چنان که رسول خدا ﷺ در این باره فرمود: «يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدْعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ؛ آنان مسلمانان را می‌کشند و بت پرستان را به حال خود رها می‌کنند».^۲

دشمنی خوارج با مخالفان خود و کافر نامیدن آنها، سالیان سال بلکه قرن‌ها ادامه داشت در سال ۴۵ ق پس از کشته شدن نافع بن ازرق، خوارج شورش کردند و هر کس از مخالفان خود را می‌یافتند، به قتل می‌رساندند، تا آنجاکه بسیاری از مردم به بصره فرار کردند.^۳

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: صاحب الزنج در سال ۲۵۵ ق در زمان حکومت مهتدی شورش کرد و او از فرقه ازارقه خوارج بود؛ زیرا او همانند ازارقه زنان و کودکان و پیران و کسانی را که سزاوار کشته شدن نبودند، می‌کشت و معتقد بود همه گناهکاران مشرک‌اند.^۴

نافع بن ازرق برای اثبات جواز کشتن کودکان به سخن نوح ﷺ استناد می‌کرد:

﴿ وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿٦١﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٦٢﴾ ۵ » نوح گفت: پروردگارا، هیچ‌یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار؛ چرا که اگر آنان را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند. نافع می‌گوید: نوح ﷺ دعا کرد و از خداوند

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۲۱۳، باب ۲، ح ۱۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص

۲۸۱-۲۸۳، باب أخبار خوارج.

۲. المجازات النبویة، ص ۲۵۵، ح ۲۷۳.

۳. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۲۷.

۴. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸.

۵. سوره نوح، آیات ۲۶-۲۷.

درخواست نکرد قومش را عذاب کند و او قوم خویش را کافر نامید، با اینکه برخی از آنان کودک و برخی هنوز به دنیا نیامده بودند، پس چگونه نوح عَلَيْهِ السَّلَام کودکان و جنین‌های امت خویش را کافر بنامد و ما کافر نخوانیم؛ درحالی که خداوند می‌فرماید: ﴿أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أَوْلَادِكُمْ أَمْرٌ لَّكُمْ بَرَأَوْهُ فِي الزُّبُرِ﴾^۱ «آیا کافران شما بهتر از آنان‌اند یا برای شما امان‌نامه‌ای در کتاب‌های آسمانی نازل شده است؟»^۲

وهابیان نیز چنین بوده‌اند و هستند در هیچ تاریخی نقل نشده است که وهابیان با کافران بجنگند یا مشرکی را بکشند. آنان تنها مسلمانان را از دم شمشیر گذرانده‌اند، بی آنکه گناهی از آنها سرزند. کافی است کشتار مردم کربلا، طائف، یمن، حجاز و غیره^۳ را از نظر بگذرانیم. آیا وهابی‌های به ظاهر ضد شرک و الحاد، تاکنون یک گلوله به سوی رژیم غاصب قدس و سران استکبار جهانی و مشرکان امروز جهان شلیک کرده‌اند؟

۱۱. تحمیل اندیشه‌های انحرافی خود بر مسلمانان

هر دو گروه سعی می‌کنند اندیشه‌های خودشان را با جنگ و خون‌ریزی بر دیگران تحمیل کنند و در این راه از هیچ اقدامی فروگذار نکردند؛ درحالی که از اصول مسلم اسلام این است که تعامل فرقه‌ها و مذاهب اسلامی در میان خودشان و با دیگر ادیان و فرق باید براساس اصول منطقی و دوستانه باشد و طبق فرمایش قرآن کریم در بحث‌ها و مناظرات حتماً باید حکمت، اندرز نیکو و جدال احسن رعایت شود: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۴ حتی

۱. سوره قمر، آیه ۴۳.

۲. تلخیص المحصل، ص ۴۰۴ و ۴۶۶.

۳. رک: تاریخ نجد و دعوت الشیخ محمد، ص ۱۴۲ و ۱۴۳؛ تاریخ المملكة العربیة السعودیة، ج ۱، ص ۷۳-۹۲؛ الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ج ۱، ص ۴۵ و ما بعد آن؛ تاریخ العربیة السعودیة، ج ۱، ص ۱۳۹ و ما بعد آن؛ فجر الصادق، ص ۲۲؛ مسیر طالبی، ص ۴۰۸؛ ماضی النجف و حاضرهما، ج ۱، ص ۳۵۲.

۴. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

تأکید می‌کند که این شیوه را درباره کفار و اهل کتاب نیز رعایت کنید؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُجَدِّلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱.

۱۲. بدعت در دین

شباهت دیگر وهابیان به خوارج آن است که هر دو بدعت‌های فراوانی در دین به وجود آورده‌اند. با مراجعه به کتاب‌های تاریخ فرق اسلامی و ملل و نحل نمونه‌های فراوانی از بدعت‌های فرقه وهابیان و خوارج را می‌توان دید، اما برای اختصار در ذیل فقط به بیان برخی از بدعت‌های آنان می‌پردازیم:

(الف) بدعت‌های خوارج

برخی از بدعت‌ها و تحریف‌های آنان عبارت است از:

۱. مدعی شده‌اند که آیه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۲، درباره ابن ملجم نازل شده است.

۲. نجدات (پیروان نجده بن عامر حنفی) از گروه‌های خوارج به حد شراب خواری معتقد نبودند.

۳. خوارج با استفاده از ظاهر آیه شریفه: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^۳ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ^۴، ارتکاب گناه کبیره را برای پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ روا می‌دانستند.

۴. اجماع بر اینکه هر کس گناه کبیره‌ای انجام دهد، کافر است و از دین به کلی خارج می‌شود و از همین روی در کنار کافران پیوسته در آتش دوزخ خواهد بود.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۳. سوره فتح، آیه ۱.

۵. آنان حد رجم (سنگسار کردن زناکار) را ثابت نمی‌دانستند و می‌گفتند: آنچه در قرآن وجود دارد، فقط حدتازیانه برای مرد و زن زناکار است و حکم رجم در قرآن و روایات نیامده است.

۶. همچنین معتقدند که حد قذف (نسبت ناروا) فقط برای کسی ثابت است که زن پاکدامنی را متهم به زنا کند، ولی عکس آن ثابت نشده؛ زیرا آنان به ظاهر آیه قرآن تمسک جسته‌اند که درباره قذف مردان پاکدامن سخنی به میان نیامده است: «و کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، چهار گواه بر این گفته نمی‌آورند. پس بر آنان هشتاد تازیانه بزنید و از این پس هرگز شهادت آنان را نپذیرید، و ایشان فاسقان‌اند»^۱.

۷. مسلمانان را تکفیر کردند و خون آنان را مباح دانستند؛ مانند جریان عبدالله بن خباب که ذکر گردید.

ب) بدعت‌های وهابیان

وهابیان نیز بدعت‌هایی ایجاد کرده‌اند؛ مانند:

۱. عدم جواز بستن بار سفر به قصد زیارت قبور انبیا و صالحین؛^۲

۳. حرمت بنای مسجد بر قبور؛^۳

۴. توسل به میت مانند کار بت‌پرستان است؛^۴

۵. کسی که نمازش را تا غروب آفتاب تأخیر افکند، واجب القتل است^۵

درحالی‌که رسول خدا از کشتار نمازگزاران نهی کرده است؛ هر چند مشرک و منافق باشند.

۱. ر.ک: التنبیه والرد، ص ۵۱؛ مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۶۲؛ الفرق بین

الفرق، ص ۸۲-۸۷؛ التبصیر فی الدین، ص ۴۹-۵۱؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۲۲.

۲. اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء، شماره ۴۲۳۰.

۳. کتاب الزیارة، ص ۴۱۰، المسألة الرابعة.

۴. الجامع الفرید، رسالة التطهیر الاعتقاد، ص ۵۰۱.

۵. الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۵۴، استفتای ۱۴۵.

عسقلانی در کتاب الإصابه در ضمن بیان زندگی‌نامه «سرقوحه» که از منافقین بوده، بیان کرده: اصحاب پیامبر قصد داشتند او را بکشند. رسول خدا ﷺ پرسید: هل یصلی؟ فقالوا: إذا رآه الناس. قال: إني نهيته أن أقتل المصلين؛ آیا او اهل نماز است؟ گفتند: بله. فرمود: از کشتن نمازگزاران نهی شده‌ام.^۱

۱۳. ارائه تصویر خشن و بی‌منطق از اسلام

خوارج و وهابی‌ها سهم بزرگی در خشن و بی‌منطق جلوه دادن اسلام برجهانیان را داشته‌اند. مطالعه و تحقیق در تاریخ پیدایش و عملکرد این دو گروه این ادعا را به روشنی ثابت می‌کند، و این امر بر کسی پوشیده نبوده است، کشتار و قتل عام مسلمانان و به خصوص شیعیان که خوارج و وهابی‌ها در طول عمر خود انجام داده‌اند، بسیار وحشتناک است؛ مانند کشتارهای هولناک در نجد، حجاز و عراق و... از میان آنان گروه‌های تندرو و خشن مانند القاعده، طالبان و سپاه صحابه سر برآورد. آنان با تربیت افراد ناآگاه و جاهل حملات تروریستی و انتحاری را گسترش دادند؛ به طوری که هیچ جای دنیا از خطر تروریستی و حمله انتحاری پرورش‌یافتگان وهابی در امان نیست. اینان مشکلات بزرگی برای مسلمانان در پیش مردم جهان ایجاد کردند. می‌توان گفت قتل و خشونت نیز در اذهان تداعی می‌شود. لذا با وجود اینکه دین اسلام دین صلح و آشتی و پیامبرش پیام‌آور مهر و خوبی‌ها و رحمت برای عالمیان است، خشونت و انتحار از وهابی‌ها چهره‌ای خشن، تروریست، وحشی و عقب‌مانده در جهان ترسیم می‌کند.

۱۴. تفسیر به‌رأی

تفسیر به‌رأی، برابرکردن آیات قرآن با اندیشه‌ها و باورهای خود است. خوارج از فرقه‌هایی به‌شمار می‌روند که می‌کوشیدند قرآن و روایات را در جهت اثبات باورها و اندیشه‌های خود تفسیر کنند. مبرد در این باره می‌نویسد:

۱. الإصابه، ج ۳، ص ۳۷، شماره ۳۱۲۸.

نافع بن هلال، از گروه خوارج، حکم به کفر قاعدان و اطفال آنان داد و کشتنشان را جایز اعلام کرد. نجدة بن عامر، رئیس گروه دیگر خوارج، نامه‌ای به نافع نوشت که تو کسانی کافر و واجب القتل دانستی که عذرشان در کتاب خدا آمده است: ﴿لَيْسَ عَلَيَّ الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَيَّ الْمَرْضَى وَلَا عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يُجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۱.

نافع در جواب نوشت: «تو مرا نصیحت کردی و در سه امر به من ایراد گرفتی. اکنون تفسیر آنها را برایت بیان می‌کنم. اما قاعدان این زمان همچون قاعدان زمان پیامبر نیستند؛ زیرا آنها در مکه محصور و مقهور بودند و راهی برای فرار نداشتند. قرآن فرموده که آیا زمین خداوند وسیع نیست، پس چرا هجرت نمی‌کنید؟ همچنین هنگامی که اعراب از پیامبر اجازه گرفتند که در جنگ شرکت نکنند، خداوند فرمود: ﴿سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲. اما در مورد اطفال، قرآن از زبان نوح می‌فرماید: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيَّارًا ﴿٩١﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا إِلَّا فٰجِرًا كَفٰرًا﴾^۳. در این آیه نوح فرزندان کفار را قبل از تولدشان کافر دانسته است. مسلمانان مثل کفار عرب‌اند که جزیه آنها پذیرفته نمی‌شود. اما مباح بودن امانات؛ همچنان که خداوند خون آنها را حلال کرد، اموال آنها را نیز برای ما حلال کرد.

۱. سوره توبه، آیه ۹۱.

۲. سوره توبه، آیه ۹۰.

۳. سوره نوح، آیات ۲۶ - ۲۷.

بنابراین اموال آنها فیء مسلمین است؛ پس تو از خدا بترس و جز توبه عذری برایت نیست»^۱.
نافع در نامه‌ای به عبدالله بن زبیر، او را به جهت تولای عثمان کافر دانست و خطاب به مردم بصره نوشت.

خداوند فرموده: ﴿وَقَتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقْتَلُونَكُمْ كَافَّةً﴾^۲، و هیچ عذری را برای تخلف از هجرت نپذیرفته و فرموده: ﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا﴾^۳. خداوند عذر کسانی را که نمی‌توانند انفاق کنند، پذیرفته، ولی در عین حال مجاهدان را بر قاعدان تفضیل داده است و می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۴.

وهابیت نیز این چنین تفسیر به رأی می‌کنند. برای نمونه: طبق منابع حدیثی و تاریخی شیعیان و اهل سنت آیه مباهله و آیه تطهیر بزرگ‌ترین سند اثبات حقانیت و افضلیت اهل بیت علیهم‌السلام است. ابن تیمیه، نظریه پرداز عقاید وهابیان، دلالت این دو آیه را بر افضلیت اهل بیت نمی‌پذیرد و درباره آیه مباهله می‌گوید:

علت اینکه پیامبر فقط نزدیکان خود را برد، این بود که مباهله تنها با نزدیکان و خویشاوندان حاصل می‌شود. بنابراین در جریان مباهله تنها همراهی نزدیکان لازم است، اما افضل بودن آنان شرط نیست.^۵

۱. الکامل مبرد، ص ۶۰۹-۶۱۰.

۲. سوره توبه، آیه ۳۶.

۳. سوره توبه، آیه ۴۱.

۴. سوره نساء، آیه ۹۵. الکامل مبرد، ص ۶۱۱.

۵. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۵-۱۲۶.

وی درباره آیه تطهیر می‌نویسد:

أما آية الطهارة فليس فيها إخبار بطهارة اهل البيت و ذهاب
الرجس عنهم، وإنما فيها الأمر لهم بما يوجب طهارتهم و ذهاب
الرجس عنهم.^۱

چنان‌که ملاحظه شد، ابن تیمیه به جهت هماهنگ ساختن این آیات با افکار
انحرافی خویش، به تفسیر به رأی روی آورده است.

◆ نتیجه

از مطالب گذشته نتیجه می‌گیریم که گروه وهابیت، هم از نظر باور و هم در رفتار و
عملکرد شباهت‌های بسیار نزدیکی به گروه خوارج دارد. تحجر و قشری‌گری،
بی‌تدبیری، کج‌فهمی، غرور، نادانی، سطحی‌نگری و ظاهرگرایی، تعصب، خشونت،
ناسازگاری، تحمیل اندیشه‌های خویش بر مردم به زور شمشیر، کافر شمردن
غیرهم‌کیش خود، سنگدلی و عدم مدارا، از ویژگی‌ها و شاخصه‌های اصلی این گروه
است و دقیقاً همین ویژگی‌ها در گروه وهابیت نیز وجود دارد.

كتابنامة

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه: برگردان: محمد دشتي.
٣. نهج البلاغه: تحقيق: شيخ محمد عبده، بيروت: دار المعرفة، بي تا.
٤. الإصابة في تميز الصحابة: محمد بن حجر عسقلاني شافعي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بي تا.
٥. بحار الأنوار: محمد باقر مجلسي، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ ق.
٦. البداية والنهاية: حافظ بن كثير دمشقي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤٠٧ ق.
٧. تاريخ ابن خلدون: عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٩٥٦ م.
٨. تاريخ الأمم والملوك (تاريخ الطبري): محمد بن جرير بن يزيد طبري، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٧ ق.
٩. تاريخ العربية السعودية: اليكبي فاسيليف، بيروت: شركة المطبوعات، چاپ اول، ١٩٩٨ م.
١٠. تاريخ المذاهب الإسلامية: محمد ابو زهره، قاهره: دار الفكر العربي، ١٩٦٧ م.
١١. تاريخ المملكة العربية السعودية: صلاح الدين مختاري، بيروت، بي تا.
١٢. تاريخ النجد و دعوت الشيخ محمد: سنت جون فيلبي، بيروت: بي جا، بي تا.
١٣. التبصير في الدين و تمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين: ابوالمظفر شاهفورين طاهر بن محمد اسفرائيني، تحقيق: محمد زاهد كوثرى، قاهره: مكتبة الخانجي، ١٣٧٤ ق.
١٤. تلخيص المحصل: خواجه نصير الدين طوسي، تهران: موسسه مطالعات اسلامي، ١٤٠١ ق.
١٥. التنبيه والرد على أهل الأهواء والبدع: ابوالحسن محمد بن احمد بن عبدالرحمن ملطي، تقديم وتعليق: محمد زاهد بن حسن كوثرى، بيروت: مكتبة المثنى، مكتبة المعارف، ١٣٨٨ ق.
١٦. الجامع الفريد: محمد بن ابراهيم نعمان، جده: دار الاصبهاني، چاپ دوم، ١٣٩٣ ق.
١٧. دائرة المعارف بزرگ اسلامي: تهران: مركز دائرة المعارف، ١٣٦٧ ش.
١٨. الدرر السنية في الاجوبة النجدية: عبدالرحمن بن محمد عاصمي، بي جا، چاپ دوم، ١٤٢٥ ق.
١٩. الدرر السنية في الرد على الوهابية: احمد بن زيني دحلان، استانبول: مكتبة ايشق، ١٣٩٦ ق.
٢٠. رحلة ابن بطوطة: محمد بن عبدالله لواتي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.
٢١. رسالة التطهير الاعتقاد (ضمن جامع الفريد): محمد بن عبدالوهاب، جده: دار الاصبهاني، چاپ دوم، ١٣٩٣ ق.
٢٢. شرح نهج البلاغه: عبدالحميد بن ابي الحديد، قم: كتابخانه آيت الله مرعشي، ١٤٠٤ ق.
٢٣. صفحات من تاريخ جزيرة العرب الحديث: محمد عوض الخطيب، بيروت: دار المعراج، بي تا.
٢٤. الصواعق الالهية في الرد على الوهابية: سليمان بن عبدالوهاب، تحقيق: السراوي، بيروت: دار ذوالفقار، چاپ اول، ١٩٩٨ م.
٢٥. العمدة عيون صحاح الأخبار: يحيى بن حسن بن بطريق حلي، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ١٤٠٧ ق.
٢٦. عنوان المجد في تاريخ النجد: عثمان بن عبدالله بن بشر، تحقيق: محمد بن ناصر ستري، بيروت: دار الحبيب، بي تا.

٢٧. **الفتاوى الكبرى**: احمد بن تيميه حراني، بيروت: دار القلم، چاپ اول، ١٤٠٧ ق.
٢٨. **فتح الباري بشرح صحيح البخاري**: احمد بن على بن محمد بن حجر عسقلاني شافعي، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ دوم، ١٤٠٢ ق.
٢٩. **فنتة الوهاية**: احمد بن زيني دحلان، استانبول: مكتبة الحقيقة، ١٤٢٢ ق.
٣٠. **فجر الصادق في الرد على منكري التوسل والكرامات والحوارق**: جميل افندي صدقي زهاوي، مصر: الواعظ، ١٣٢٣ ق.
٣١. **الفرق بين الفرق**: عبدالقاهر بن طاهر بغدادى، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، قاهرة: مكتبة محمد صبيح، بى تا.
٣٢. **فرقة الازارقة**: محمد رضا حسن دجيلي، بغداد: مطبعة نعمان، ١٣٩٣ ق.
٣٣. **الكامل في التاريخ**: عزالدين على بن محمد بن الأثير الجزري، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
٣٤. **الكامل**: محمد بن يزيد مبرد نحوى، بيروت: چاپ اول، ١٤١٩ ق.
٣٥. **كتاب التوحيد**: محمد بن عبدالوهاب، مدينه منوره: الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، چاپ پنجم، ١٤٠٤ ق.
٣٦. **كتاب الرد على الإخنائي**: احمد بن تيميه حراني، رياض: الرئاسة العامة للإدارات البحوث العلمية، ١٤٠٤ ق.
٣٧. **كتاب الزيارة (ضمن جامع التريد)**: احمد بن تيميه حراني، جده: دارالاصبهاني، چاپ دوم، ١٣٩٣ ق.
٣٨. **ماضي النجف وحاضرها**: الشيخ جعفر آل محبوب، بيروت: دارالأضواء، چاپ دوم، ١٤٠٦ ق.
٣٩. **المجازات النبوية**: شريف رضى، تحقيق: طه محمد زيني، قم: مكتبة بصيرتى، بى تا.
٤٠. **مجموعة رسائل الكبرى**: احمد بن تيميه حراني دمشقى، مصر: مطبعة محمد على صبيح، ٩٠٦ ق.
٤١. **مروج الذهب ومعادن الجواهر**: على بن حسين مسعودى، به كوشش: يوسف اسعد داغر، بيروت، ١٩٦٥ م.
٤٢. **مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل**: حسين نوري، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤٠٨ ق.
٤٣. **مسیر طالبی**: ميرزا طالب اصفهاني، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، چاپ دوم، ١٣٦٣ ش.
٤٤. **معجم البلدان**: شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله حموى، بيروت: دار صادر، چاپ دوم، ١٩٩٥.
٤٥. **معجم الصحابة**: ابو الحسن عبدالباقي بن قانع، تحقيق: صلاح بن سالم المصراتي، مدينة منورة: مكتبة الغرباء الأثرية، ١٤١٨ ق.
٤٦. **مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين**: على بن اسماعيل اشعري، به كوشش: محمد محيى الدين عبدالحميد، قاهرة: مكتبة النهضة المصرية، ١٣٦٩ ق.
٤٧. **الملل والنحل**: عبد الكريم شهرستاني، قم: شريف رضى، چاپ سوم، ١٣٦٤.
٤٨. **منهاج السنة**: احمد بن تيميه حراني، تحقيق: محمد رشاد سالم، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٦ ق.



وہامیان و تحریف قرآن کریم

* اسدالله رضایی



◆ چکیده

پاکیزه بودن ساحت نورانی قرآن کریم از تحریف و طعن‌هایی همانند آن، از نگاه همه مسلمانان امری تردید‌ناپذیر است، اما آنچه این فضای همگرایی را به هم می‌ریزد، اتهام وهابیان به شیعه است که می‌گویند شیعه قائل به تحریف و تغییر است، ولی اگر به منابعی که وهابیان به آنها اعتماد دارند، مراجعه کنیم، خواهیم دید که در این منابع به‌ویژه در صحیح بخاری و صحیح مسلم اخباری نقل شده که نشان می‌دهند قرآن دچار تحریف و تغییر شده است و در واقع، آنچه به شیعه نسبت می‌دهند، خود به آن دچارند و یا باید خودشان قائل به تحریف قرآن باشند و یا منابع مورد اعتماد خود به ویژه صحیحین را تکذیب کنند.

کلیدواژگان: وهابیان، قرآن، تحریف، شیعه، الحفد، الخلع، رجم، متعه.

◆ مقدمه

از دیرباز یکی از تهمت‌های وهابیان به شیعه امامیه، اعتقاد به تحریف^۱ قرآن کریم است. گروهی از آنان همواره به شیعه اتهام می‌زنند که شیعیان معتقد به نقص و تغییر در این کتاب آسمانی‌اند و به قرآن موجود اعتقاد ندارند؛ در حالی که بیشترین اخبار تحریف، در منابع معتبر در نزد آنان است و از بزرگان نشان نقل کرده‌اند. درحقیقت از منابع روایی، تفسیری و تاریخی مورد قبول وهابیان که اخبار وقوع تحریف را آورده، به دست می‌آید که وهابیان خود از قائلان به تحریف قرآن‌اند، ولی به مرور انگشت اتهام را به سوی شیعه نشانه گرفتند و شیعه متهم اصلی این قضیه گردید. برای اثبات این ادعا، ابتدا اصل تهمت و آن‌گاه گوشه‌هایی از گزارش وقوع تحریف قرآن از منابع مورد قبول وهابیت، برای داوری اهل تحقیق ارائه می‌شود.

◆ اذعان به تحریف در منابع مورد اعتماد وهابی

۱. نقص و دگرگونی در الفاظ و حروف قرآن

اگر اصطلاح تحریف را به مفهوم هر دگرگونی و تغییری برخلاف رضایت الهی بدانیم، در منابع و آثار وهابیان دیدگاه واحدی درباره تعداد حروف و کلمات قرآن وجود ندارد. ابن جوزی (م ۵۹۷ق) ادعای اجماع می‌کند که حروف قرآن سیصد هزار حرف است^۲ و در مقدار بیشتر از آن اختلافی است. ابن مسعود مقدار اضافه را ۴۷۴۰ حرف می‌داند که در مجموع می‌شود ۳۰۴۷۴۰ حرف. حمزه بن حبیب حروف اضافی را ۷۳۲۵۰ حرف نقل می‌کند.^۳ سیوطی (م ۹۱۱ق)، تعداد حروف قرآن را ۳۲۳۶۷۱ حرف

۱. هر چند «تحریف» کاربردهای متفاوتی می‌تواند داشته باشد، در اینجا به این معناست که متن و الفاظ قرآن موجود دچار کاستی و زیادی شده است. برای اطلاع بیشتر: ر.ک: *البيان في تفسير القرآن*، تألیف آیت الله خویی.

۲. *عجائب القرآن*، ص ۱۳۳.

۳. همان؛ که در مجموع می‌شود ۳۷۳۲۵۰ حرف.

می‌شمارد^۱ که با این حساب رقم بزرگی به‌عنوان تفاوت با رقم اجماعی پیدا خواهد شد.^۲ جالب توجه اینکه هیتمی (م ۸۰۷ق) از عمر بن الخطاب و او از رسول الله ﷺ نقل می‌کند:

الْقُرْآنُ: أَلْفَ أَلْفِ حَرْفٍ وَ سَبْعَةَ وَعِشْرُونَ أَلْفَ حَرْفٍ، فَمَنْ قَرَأَهُ صَابِرًا مُحْتَسِبًا كَانَ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ زَوْجَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ؛ قرآن دارای یک میلیون و ۷۴۰ هزار حرف است. هر کسی آن را صبورانه و با تدبّر قرائت کند، برای هر حرفش زوجه‌ای از حوریان بهشت نصیب او خواهد شد.^۳

این عبارت حروف قرآن را به بیش از یک میلیون حرف می‌رساند.^۴ سیوطی به‌جای اینکه در این عدد عجیب تردید کند، می‌گوید: «این عدد نیز حمل شده بر مقداری که رسم آن از قرآن نسخ شده؛ زیرا تعداد حروف قرآن به این عدد نمی‌رسد».^۵ در تعداد کلمات قرآن نیز نقل‌ها متفاوت است. از ابن مسعود، ۷۷۹۳۴ کلمه، از مجاهد ۷۹۲۷۰ کلمه، از بُرید ۷۶۰۰۰، از دیگری ۷۷۴۶۰ کلمه و به‌نقل دیگری ۷۷۷۰۱ کلمه نقل شده،^۶ که حدود ۱۳۴۳ کلمه اختلاف پیدا خواهد شد. حال سوال این است آیا این رقم از قرآن حذف و یا به آن افزوده شده است؟

۱. الإیتقان، ج ۱، ص ۱۳۴ «النوع التاسع عشر، فصل في عدد الآية، جميع حروف القرآن: ثلاثمائة ألف حرف، و ثلاثمائة وعشرون ألف حرف وستائة حرف، و واحد وسبعون حرف».
۲. حدود ۷۳۲۵۰ حرف.
۳. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۷، ص ۱۶۳؛ حقائق الهامة حول القرآن، ص ۳۷۱: نقل‌های دیگری هم در این کتاب آمده است.
۴. صيانة القرآن من التحريف، ص ۱۶۳.
۵. الإیتقان، ج ۱، ص ۱۴۱: «وقد نُحِلَّ ذَلِكَ عَلَى مَا نَسَخَ رَسْمَهُ مِنَ الْقُرْآنِ أَيْضًا؛ إِذِ الْمَوْجُودُ الْآنَ لَا يُبَلِّغُ هَذَا الْعَدَدَ».
۶. عجائب القرآن، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۲. نقص و تغییر در تعداد آیات قرآن

در منابع مورد اعتماد وهابیان در تعداد آیات قرآن، نقل‌های متفاوتی به ثبت رسیده است:

الف) تفاوت در تعداد آیات: ابن جوزی، ۶۲۰۰^۱ و سیوطی ۶۰۰۰ آیه را اجماعی می‌شمارند،^۲ و مقدار زائد بر آن را به پنج منطقه جغرافیایی و افراد شاخص هر منطقه تقسیم کرده‌اند که عبارت اند از: مکه منسوب به مجاهد؛ مدینه اول (که کوفیان به طور مرسل از آنها نقل می‌کنند)؛ مدینه آخر، منسوب به ابی جعفر یزید بن قعقاع؛ کوفه منسوب به ابی عبدالرحمن السلمی؛ بصره منسوب به عاصم بن میمون جعدری؛ شام منسوب به عبدالله بن عاصم حبیبی.^۳ به نقل ابن مسعود، آیات قرآن در مدنی اول ۶۲۱۷ آیه، مدنی آخر ۶۲۱۴ آیه، کوفه ۶۲۳۶ آیه، بصره ۶۲۰۵ و در نقلی ۶۲۰۴ آیه، به روایت‌های دیگر بصری‌ها: ۶۲۱۹، ۶۳۳۶، ۶۳۲۹، ۶۳۱۵، ۶۲۱۰ و ۶۲۰۶ و بنا به گزارشی ۶۲۳۲ آیه نقل شده است.^۴ بنابراین ۶۲۰۰ و ۶۰۰۰ هر دو رقم اجماعی است.^۵ بنابر ادعای اجماع اول، در مقدار زیادی اختلاف است. در نقل مدنی اول ۱۷ آیه، در نقل مدنی آخر ۱۴ آیه، در روایت مکه ۲۰ آیه، به روایت کوفی ۳۶ آیه و در نقل بصری‌ها ۵، ۴ و ۱۹ آیه، و به روایت شام ۲۹ آیه است.^۶ بنابر ادعای اجماع دوم عددهای اختلافی، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰ و ۲۳۶ آیه است؛^۷ در نتیجه، از یک‌سو، میان دو ادعای اجماع دست‌کم ۲۰۰ آیه اختلافی است و از دیگر سو، هر کدام از دو اجماع را که بپذیریم، بی‌تردید آیاتی در قرآن اضافه یا حذف گردیده است. از طرف سوم، این

۱. همان، ص ۱۳۰؛ *مناهج العرفان*، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. *الإتقان*، ج ۱، ص ۱۳۴. سیوطی عدد ۶۲۱۶ آیه را نیز از ابن عباس روایت کرده است.

۳. همان، ص ۱۲۸.

۴. *عجائب القرآن*، ص ۱۳۰.

۵. *مناهج العرفان*، ج ۱، ص ۳۳۶ «علی آنه سته آلاف ومأنا آیه و کسر»؛ *الإتقان*، ج ۱، ص ۶۷.

۶. *مناهج العرفان*، ج ۱، ص ۳۳۶.

۷. *الإتقان*، ج ۱، ص ۱۳۴، النوع التاسع عشر، فصل في عدد الآیه.

اختلاف، اصل زیادی و کاستی در قرآن را ثابت می‌کند؛ چه اینکه طبق حدیث عُمَر، حروف قرآن ۱۰۲۷۰۰۰ حرف بوده است و اگر از آن، عدد مورد رضایت سیوطی کسر شود (۳۲۳۶۷۱)، ۱ ۷۰۳۳۲۹ حرف باقی خواهد ماند.^۲ با این جمع بندی (۷۰۳۳۲۹ = ۳۲۳۶۷۱ - ۱۰۲۷۰۰۰) بی تردید این تعداد حروف تشکیل دهنده چندین سوره و صدها آیه است.

ب) حذف آیه «رَجِم» از قرآن^۳

ج) حذف آیه فرانس: عمر بن خطاب نه تنها خود اعتقاد به تحریف داشت، که از دیگران از جمله از اُبی بن کعب اقرار به نقص قرآن گرفت:

«همانا عُمَر بن خطاب به اُبی بن کعب گفت: آیا ما در کتاب خدا نمی‌خواندیم: انتفاءکم من آبائکم کُفْرَ بکم؟ اُبی گفت: بله، سپس گفت: آیا ما قرائت نمی‌کردیم: أَلَوْلَدَ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ فَقَدْ فِيمَا فَقَدْنَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ فقال (أُبي): بَلَى.

د) حذف آیه رغبت: عمر معتقد بوده که آیه رغبت از قرآن افتاده است. از او نقل شده: ما در قرآن قرائت می‌کردیم: «لَا تَرْغَبُوا عَنِ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنِ آبَائِكُمْ، أَوْ إِنْ كُفِرَ بَكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنِ آبَائِكُمْ».^۴

ه) تحریف آیه مُنَعَه: طبری، مفسر مشهور و مورد قبول آنان، با استناد به چند حدیث می‌گوید: آیه شریفه ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ

۱. الإتيان، ج ۱، ص ۱۳۴، النوع التاسع عشر، فصل في عدد الآيات.

۲. صيانة القرآن من التحريف، ص ۱۶۳.

۳. ر.ک: مجله سراج منیر، شماره ۵، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۴. صحيح البخاري، ج ۶، ص ۲۵۰۵، كتاب المحاربيين من اهل الكفر، ب ۱۶، رجم الحُبلي، ح ۶۴۴۲؛ كنز العمال،

ج ۲، ص ۵۹۶، ح ۴۸۱۸؛ ص ۵۶۷، ح ۴۷۴۱ (من مسند عمر، باب لواحق التفسير)؛ مع الدكتور موسي الموسوي،

ص ۳۰۴؛ الوهابيون خواجه أوسنة، ص ۲۶۲؛ الحقيقة المظلومة، ص ۱۰۲.

اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَزَاوَا ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ ۚ
فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...^۱ چنین نازل شد:
﴿...فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾، و حتی ابن عباس سه
بار سوگند می خورد و می گوید «وَاللَّهِ لَأَنْزَلَ اللَّهُ كَذَلِكَ!!»^۲.

قرطبی (م ۶۷۱ق)، نیز همین مطلب را از ابن عباس و ابی بن کعب و ابن جبیر نقل
می کند، ولی او بر نسخ شدن حکم آن پافشاری می کند.^۳ پس طبق این نوشته جمله
کلیدی و حساس ﴿إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾^۴ که حکم جواز نکاح متعه را اثبات و قطعی
می سازد، از آیه حذف شده است؛ آنگاه این دو مفسر برای تأیید به روایت امام
امیرالمومنین علیه السلام استدلال می کند که فرمود: «اگر عمر از متعه نهی نمی کرد، جز
انسان شقی مرتکب زنا نمی شد».^۵

و ساقط شدن آیه جهاد: عمر به عبدالرحمن بن عوف گفت: آیه «أَنْ جَاهِدُوا كَمَا
جَاهَدْتُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» که در مورد ما نازل شد، در قرآن نیافتی؟ ما که آن را نیافتیم. او در
جواب گفت: ساقط شد از قرآن، آنچه ساقط شد.^۶
ز حذف آیاتی از سوره احزاب: بر اساس چند روایت از ابی بن کعب، بخشی از
سوره احزاب که در تعداد آیات، به اندازه سوره بقره و حتی بیشتر بوده است، حذف شده
است:

۱. سوره توبه، آیه ۲۴.

۲. تفسیر الطبري، ج ۴، ص ۱۴، تفسیر آیه ۲۴ سوره نساء، ح ۹۰۳۵-۹۰۴۴.

۳. الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۱۳۰، تفسیر آیه: التاسعة - واختلف العلماء في معنى الآية.

۴. سوره هود، آیه ۳.

۵. تفسیر الطبري، ج ۴، ص ۱۵، ح ۹۰۴۳؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۱۳۰: «لَوْلَا أَنَّ عُمَرَ نَهَىٰ عَنِ الْمَتْعَةِ مَا
رَزَىٰ إِلَّا شَقِيًّا».

۶. الإيتقان، ج ۲، ص ۴۹، النوع السابع والأربعون؛ صيانة القرآن من التحريف، ص ۱۶۱: «سَقَطَتْ فِيهَا أُسْقَطَ مِنَ
القرآن».

... زربن حُبَيْش می گوید: اُبی بن کعب به من گفت: سوره احزاب را چه مقدار قرائت می کنید؟ گفتم: هفتاد و چند آیه. گفت: من آن را با رسول الله به اندازه سوره بقره یا بیشتر از آن قرائت می کردم و آیه رجم نیز در آن قرار داشت.^۱

حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق) در المستدرک خود بعد از نقل روایت می گوید: «این حدیث صحیح السند است؛ درحالی که بخاری و مسلم آن را نیاورده اند». ^۲ سیوطی به نقل از عایشه می آورد که سوره احزاب در زمان رسول الله ۲۰۰ آیه بود، وقتی عثمان قرآن ها را نوشت، بر آیات بیشتر از تعداد کنونی (۷۳ آیه)، دست نیافت؛ ^۳ یعنی ۱۲۷ آیه از این سوره نعوذ بالله حذف شده است! ^۴. «قریب به همین مضمون از عُمَر در خصوص آیه رجم نقل شده است. ^۵

ح) حذف بزرگ ترین آیه قرآن: در حالی که ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ از عظیم ترین آیه های قرآن است و ۱۱۳ بار در ابتدای سُور ذکر شده، ولی در منابع حدیثی و فقهی اهل سنت به شدت مورد اختلاف است. گروهی از روایات آنان ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را جزء آیات قرآن و از جمله جزء سوره فاتحه الكتاب نمی شمارد. مسلم از انس بن مالک نقل می کند: «ما همراه رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان نماز گزاردیم. ولی از هیچ کدام از آنها نشنیدیم که «بسم الله» را قرائت کنند!!». ^۶ در گزارشی اضافه می کند: «... لا يذُكروْنَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ قِرَاءَةٍ وَلَا فِي آخِرِهَا».^۱

۱. المسند، ج ۸، ص ۴۱، ح ۲۱۲۶۳ و ۲۱۲۶۴؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۷، ح ۴۷۴۳؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵۸، تفسیر سوره احزاب.
۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۱۵.
۳. الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵۹.
۴. الإیتقان، ج ۲، ص ۴۸، النوع السابع والأربعون (الضرب الثالث).
۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵۸، ابتدای تفسیر سوره احزاب.
۶. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۹۹، کتاب الصلاة، باب حجة من قال لا یمھرب بالبسملة، ح ۵۰: قال: صَلَّىت مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَلَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا مِنْهُمْ يَقْرَأُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ].

نسائی (م ۳۰۳ق)،^۲ احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق)^۳ و ابن ماجه (م ۲۷۵ق)^۴ همین مطلب را آورده‌اند که اولاً، «بسم‌الله» جزء آیات قرآن نیست. ثانیاً، جهراً آن در نمازهای یومیّه واجب نیست.^۵

گذشته از اینکه «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» را جزء آیات قرآن نشمردن، برخلاف ظاهر قرآن است،^۶ متناقض با روایات صحیح و متواتر است، بخاری از قتاده و او از انس بن مالک چگونگی قرائت رسول‌الله ﷺ را این‌گونه گزارش می‌کند: «...سپس رسول‌الله بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم را قرائت می‌کرد درحالی که «بسم‌الله» و «الرحمن» و «الرحیم» را می‌کشید (مد می‌داد)».^۷

مسلم در کتاب خود، تحت عنوان «البسمة آية في أول كل سورة سوي البراءة» از مالک بن انس نقل می‌کند که وقتی سوره کوثر نازل شد، رسول‌خدا درحالی که خوشحال بود، سوره را با بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم خواند.^۸ ترمذی به نقل از ابن عباس می‌گوید: «پیامبر نمازش را با بسم‌الله آغاز می‌کرد»، سپس می‌نویسد: عده‌ای از اهل علم از اصحاب رسول‌الله مانند ابوهریره، ابن عمر، ابن عباس و ابن زبیر، همین مطلب را

۱. همان، ح ۵۲.

۲. سنن النسائي بشرح السيوطي، ج ۲، ص ۱۳۴ - ۱۳۵، کتاب الافتتاح، باب ترك الجهر ببسم الله.

۳. المسند، ج ۴، ص ۴۴۶، مسند انس بن مالک، ح ۱۳۳۳۶ و ص ۵۴۴، ح ۱۳۸۹۳، ص ۵۵۴، ح ۱۳۹۵۹؛ جزء ۴۲، ص ۱۳، ح ۱۹۶۵۰، حدیث عبدالله مغفل المزني.

۴. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹، ابواب الصلاة، ب (۶۵) مايقول عند الافتتاح الصلاة.

۵. به همین جهت حنفی‌ها «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» را در نماز آهسته، مالکی‌ها به دلیل حدیث عایشه نه جهراً و نه آهسته و شافعی‌ها آن را به جهراً می‌خوانند (المبسوط، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶).

۶. چون در همه قرآن‌ها «بسم‌الله...» به خط قرآن و همانند دیگر آیات آن نوشته می‌شود.

۷. صحيح البخاري، ج ۶، ص ۱۹۵، کتاب فضل القرآن، باب مدّ القراءة: ثم قرآن: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» يمدُّ بسم الله ويمدُّ بالرحمن ويمدُّ بالرحيم.

۸. صحيح مسلم، ج ۱، ص ۳۰۰، کتاب الصلاة باب حجة من قال: السملة آية...

گفته‌اند و حتی برخی تابعین جَهْرِ بسم‌الله را واجب شمرده‌اند؛ چه اینکه شافعی، اسماعیل بن حماد و ابو خالد و...، جهر را واجب می‌دانستند.^۱

بیهقی (۴۵۸ق) نه تنها بسم‌الله را جزء فاتحة‌الکتاب می‌شمارد، بلکه از انس مالک نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ نماز را با جهر به بسم‌الله می‌خواندند.^۲

حاکم نیشابوری^۳ و جلال‌الدین سیوطی نیز شبیه همین روایت را از ام سلمه درباره کیفیت نماز رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند.^۴

و در روایتی از طلحة بن عبیدالله آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که «بسم‌الله...» را ترک کند، یک آیه از کتاب خدا را ترک کرده است».^۵

فخر رازی بعد از طرح دیدگاه‌های عالمان اهل سنت، نظر خودش را این‌گونه ابراز می‌دارد:

طبق نقل متواتر برای ما ثابت است که «بسم‌الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ» کلام خدا و بر محمد ﷺ فرو فرستاده شده است و در مصحف به خط قرآن مکتوب است. و از آنجا که در ابتدای سوره‌ها مکتوب است؛ پس واجب است جزء قرآن باشد.^۶

سپس تصریح می‌کند اگر «بسم‌الله» جزء قرآن نباشد، هرگز روا نیست به خط قرآن نوشته شود و چون مکتوب شدن آن به خط قرآن اجماعی است، یقین می‌کنیم که جزء

۱. سنن الترمذی، ج ۲، ص ۱۴-۱۵، باب من رأی الجهر بسم‌الله...: كان النبي ﷺ فتح صلواته بـ «بسم‌الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ»....

۲. السنن الكبرى، ج ۲، ص ۴۶.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۵۶، من کتاب الامامة و صلاة الجمعة، ح ۷۰۷، هذا صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه.

۴. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰-۱۳-۱۹: «قالت (أم سلمة): قرأ رسول الله بسم‌الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ، ولا الضالین».

۵. همان، ص ۲۱: «من ترک بسم‌الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ فقد ترک آیه من کتاب الله».

۶. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۹.

قرآن است.^۱ از همین رو برخی مبادرت به تألیف کتاب مستقل در این خصوص کرده‌اند.^۲

پس، اینکه وهابیان بسم‌الله را - با اینکه قرآن می‌شمارند، ولی - از سوره‌های قرآن نمی‌دانند و یا در آن تردید دارند،^۳ نشان از اعتقاد آنان به تحریف این آیه شریفه است، در حالی که طبق روایات متواتر بسم‌الله جزء سوره‌های قرآن است.

۳. نقص و زیادی در تعداد سوره‌ها

الف) معوذتین^۴ جزء قرآن نیست!!: آلوسی (م ۱۲۷۰ق) در تفسیر خود آورده است که ابن مسعود در مصحف خویش تعداد سوره‌ها را ۱۱۲ دانسته و معوذتین را جزء سوره‌های قرآن ندانسته است و ضمن اینکه آن دو را از مصحفش پاک کرده، می‌گوید: «آن دو، جزء کتاب خدا نبود و پیامبر مأمور بود که به آن دو استعاده کند و لذا آن حضرت، حسن و حسین را با آن دو سوره در پناه خدا قرارداد».^۵

۱. «فلو لم تكن التسمية من القرآن لما كتبوها بخط القرآن، ولما اجعوا على كتابتها بخط القرآن، علمنا إنها من القرآن». همان، ص ۱۷۵.

۲. کتاب الجهر بالبسملة تألیف ابی سعید بوشنجی (م ۵۳۶ق)؛ کتاب البسملة تألیف ابن خزیمه (م ۳۱۱ق)، کتاب الجهر بالبسملة، تألیف خطیب بغدادی (م ۴۶۳ق)، کتاب دار القطنی (م ۳۸۵ق)، که بسم‌الله را جزء آیات قرآن شمرده‌اند.

۳. ابن تیمیه در دو کتابش ضمن اینکه نظر شافعی‌ها و غیر آنان را در اینکه بسم‌الله را جزء سوره‌های قرآن دانسته‌اند، خطامی‌داند، می‌گوید: «و إنَّ البسملة آیه من کتاب الله حیث کتبتها الصحابة فی المصحف، إذ لم یکتبوا فیها إلا القرآن، وجرّوها عما لیس منه کالتعمیر والتعشیر وأسَاء السور، ولكن مع ذلك لا یقال هی من السورة التي بعدها كما لیس من السورة التي قبلها، بل هی کتبت آیه أنزلها الله فی أول کل سورة، وإن لم یکن من السورة، وهذا أعدل الأقوال الثلاثة فی هذه المسألة». الفتاوی الکبری، جزء ۴، ص ۴۲۰، مسألة فی قول النبی ﷺ؛ مجموع الفتاوی، جزء ۱۳، ص ۳۹۸-۳۹۹، کذب من قال: إن ابن مسعود یجوز...

۴. معوذتین، سوره‌های فلق و ناس است.

۵. روح المعانی، ج ۱، ص ۲۵: «ولیسنا من کتاب الله تعالی وإن ما أمر النبی ﷺ أن یتعوذ بهما وهذا عوذهما الحسن والحسین».

مصحف اَبی بن کعب به نقل اَلوسی مشتمل بر ۱۱۵ سوره بوده که بعد از سوره عصر، سوره‌های الخلع و الحفد قرار داشته است^۱ و به نقل سیوطی تعداد سوره‌ها ۱۱۶ سوره بوده است و او چون فیل و قریش را یک سوره می‌دانسته، می‌گوید: مناسب آن است که تعداد سوره‌های قرآن را ۱۱۵ بدانیم!!^۲

همین مطلب را سیوطی از احمد بن حنبل، بزّاز طبرانی و ابن مُردَوَیه به طریق صحیح از ابن عبّاس و ابن مسعود نقل کرده و می‌گوید:

ابن مسعود، معوذتین را از مُصحفش پاک کرد و می‌گفت: قرآن را به غیر آن مخلوط نکنید و آن دو جزء کتاب‌خدا نبود. فقط پیامبر مأمور بود به آن دو استعاذه کند و ابن مسعود آن دو را قرائت نمی‌کرد.^۳

ب) حذف سوره‌های «الحفد» و «الخلع»^۴

ج) تحریف سوره توبه: براساس اسناد متعدد، ابوموسی اشعری قاریان بصره را که حدود سیصد مرد بودند، گرد هم آورد و به آنان گفت:

شما برگزیدگان و قاریان اهل بصره هستید. در حالی که زمان بر شما طولانی نشده (بعد از رسول خدا) قلب‌هایتان همانند گذشتگانان سنگین شده، ما همواره سوره‌ای را که در طولانی بودن و شدت بودنش به سوره براءت شبیه می‌دانستیم، قرائت می‌کردیم، ولی شما آن را به فراموشی سپردید و تنها من، قسمتی از آن را حفظ دارم: «لَوْ كَانَ لِإِبْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لِإِبْتِغَى وَادِيًا ثَالِثًا

۱. روح المعانی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. الإیتقان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳. الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۸۳؛ الإیتقان، ج ۱، ص ۱۶۰؛ التنبیهات، التنبیه الأول؛ آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۶.

۴. ر. ک: مجله سراج منیر، شماره ۵، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

ولایملاً جوف ابن آدم إلا التراب». به تعبیر دیگر گفت: ما سوره‌ای را قرائت می‌کردیم که آن را شبیه یکی از مُسَبَّحات می‌دانستیم، و شما آن را فراموش کرده‌اید، جز من که مقداری از آن را از حفظ دارم: «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ وَآمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۱ فتکتب شهادة من أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة»^۲.

احمد بن حنبل به سند خود از ابن عباس از ابی بن کعب نقل می‌کند:

رسول الله برای ما این‌گونه قرائت فرمود: «وَلَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وادیانِ مِنْ ذَهَبٍ، لَابْتَغَى الثَّالِثَ، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» در جواب عُمر پرسید: این چیست که قرائت کردی، گفت: ما همین‌گونه آن را با رسول الله می‌خواندیم. عُمر گفت: آیا پیامبر آن را تأیید کرد؟ ابن کعب گفت: آری تأیید کرد.^۳

متقی‌هندی علاوه بر نقل مطالب ابن حنبل (با اندک تفاوت) جملات زیر را نیز به عنوان قرآن نقل می‌کند:

پیامبر فرمود: خدا مرا مأمور کرده تا قرآن را بر تو قرائت کنم. حضرت بعد از قرائت: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...»^۴ این‌گونه خواند:

۱. سوره صف، آیه ۲.

۲. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۴۳۷، باب کراهة الحرص على الدنيا؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲۶، کتاب الزکاة، باب لو أن لابن آدم وادین، ح ۱۱۹ (۱۰۵۰)؛ اضواء على السنة، ص ۲۵۷.

۳. المسند، ج ۸، ص ۱۳، باب مسند الانصار، ح ۲۱۱۶۹.

۴. سوره بینه، آیه ۱.

«إِنَّ ذَاتَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْخَفِيَّةُ لَا الْمُشْرِكَةُ وَلَا الْيَهُودِيَّةُ وَلَا
النَّصْرَانِيَّةُ وَمَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا فَلَنْ يَكُنَّ يَكْفُرَهُ»^۱.

سیوطی در تفسیر سوره توبه از چند طریق، ضمن اینکه سوره توبه را سوره العذاب می‌خواند، از حذیفه نقل می‌کند: «به‌خدا سوگند، در این سوره احدی فروگذار نشده، مگر اینکه او را ملامت کرده است و (حالا) قرائت نمی‌کنند از این سوره مگر، به اندازه یک چهارم آن مقداری که ما (در ابتدا) قرائت می‌کردیم»^۲.
حاکم نیشابوری ضمن نقل این روایت، سند آن را صحیح می‌داند.^۳ براساس این اسناد، اسامی افرادی که سوره در مورد آنان نازل گردیده، سه چهارم این سوره‌ها افتاده است (نعوذ بالله!)

۴. تحریف در متن آیات

در منابع مورد قبول وهابیان موارد فراوانی وجود دارد که ادعا شده در آیات تحریف صورت گرفته است. به چند مورد اشاره می‌گردد:

الف) آیه ۲۶ سوره فتح: آیه: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ...﴾ را ابی بن کعب این‌گونه قرائت کرد: «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ، ولو حَمِيَّتُمْ كما حَمُوا لَفَسَدَ المسجد الحرام فأنزل الله سكينته على رسوله...»، عمر وقتی این قرائت را شنید، بر او گران آمده او را در حضور جمعی که زید بن ثابت نیز حضور داشت، فراخواند و گفت: چه کسی سوره فتح را قرائت می‌کند؟ زید بن ثابت آیه را به همان صورتی که ابی خوانده بود، قرائت کرد. عُمَر ناراحت شد، ولی ابی به او گفت:

۱. کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۷، ح ۴۷۴۳؛ حيلة الأولياء وطبقات الأصفياء، ج ۴، ص ۱۸۷، رقم ۲۴۷؛
زین حبیب، ج ۱، ص ۲۵۷، رقم ۴۰، ابو موسی؛ الآء الرحمن في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۴۹.
۲. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۲۰؛ والله ما تركت أحداً إلا نالت منه، ولا تقرأون منها مما كنا نقرأ إلا زُبْعاً.
۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۱، کتاب التفسیر، تفسیر سوره توبه: هذا صحیح الاسناد ولم یخرجاه.

تو خوب می‌دانی که من همواره بر پیامبر وارد می‌شدم و قرائت می‌کردم و تو دمِ دَرَبِ بودی. اگر دوست داری من برای مردم قرآن بخوانم، همانی را قرائت می‌کنم که قرائت کردم و در غیر این صورت تا زنده‌ام یک‌حرف قرائت نمی‌کنم. عمر تسلیم او شد و گفت: برای مردم قرائت کن.^۱

در نقلی، همان مضمون روایت قبلی را تأکید می‌کند، با این تفاوت که زید بن ثابت آیه را به صورت عامه قرائت کرد و عمر گفت: «بار خدایا، این قرائت را نمی‌شناسم». آن‌گاه عُمَر را تهدید به عدم قرائت قرآن کرد.^۲

(ب) تبدیل در آیه نهم سوره جمعه: خرشة بن حُرّ می‌گوید:

عمر بن خطاب لوحی را در دستم دید که در آن نوشته شده بود:

﴿... إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۳

گفت: چه کسی آن را نوشته؟ گفتم: اُبی بن کعب گفت: اُبی آیات

منسوخ را برای ما قرائت کرده، ثمّ قرأها: «فَامضُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ».^۴

(ج) تحریف در سوره عصر: در کتاب‌های اهل سنت نقل شده است: علی

بن‌ابی طالب رضی الله عنه و ابن مسعود سوره والعصر را این‌گونه قرائت کرده‌اند: «وَالْعَصْرِ وَنَوَائِبِ

الدَّهْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ وَإِنَّهُ لَفِيهِ إِلَىٰ آخِرِ الدَّهْرِ».^۵

۱. کنز العمال، ج ۲، ص ۵۹۴، باب لواحق تفسیر، رقم ۴۸۱۵، وص ۵۶۸، رقم ۴۷۴۵؛ الدر المنثور، ج ۹،

ص ۲۲۹: اللَّهُمَّ لَا أَعْرِفُ هَذَا.

۲. کنز العمال، ج ۲، ص ۵۹۵، باب لواحق التفسیر رقم ۴۸۱۶: فقال عمر لزيد: اقرأ يا زيد، فقرأ زيد قراءة العامة،

فقال عمر:

۳. سوره جمعه، آیه ۹.

۴. کنز العمال، ج ۲، ص ۵۹۲، باب لواحق التفسیر، ح ۴۸۰۸، ۴۸۲۱، ۴۸۲۲؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۱۶۱، تفسیر

سوره جمعه.

۵. الدر المنثور، ص ۶۲۱-۶۲۲، تفسیر سوره عصر؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۷، ۶۰۱، باب لواحق التفسیر،

ح ۴۸۴۸ و ۴۷۶۲.

د) تحریف سوره لیل: به سندهای مختلف گزارش شده: وقتی اصحاب عبدالله بن مسعود، ابی درداء را در شام ملاقات کردند، پرسیدند: عبدالله آیه: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ» را چگونه قرائت می کرد. علقمه این گونه خواند: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ»^۱، و قسم یاد کرد: «به خدا سوگند، آن را از دهان رسول الله که برای ما خواند، قرائت می کنم»^۱.

ه) اضافه شدن آیه ۱۰۴ آل عمران: عثمان بن عفاف این آیه شریفه را بعد از جمله «وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» این گونه قرائت می کرد: «وَيَسْتَعِينُونَ اللَّهَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَأَوْلَتْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲. قرطبی (م ۷۱ق) و سیوطی (م ۹۱۱ق)، این قرائت را هم از عثمان و هم از ابن زبیر نقل می کنند.^۳

و) تحریف آیه اولویت رسول الله ﷺ: عبدالرزاق، سعید بن منصور، اسحق بن راهویه، ابن منذر و بیهقی از بجاله نقل می کنند که روزی عمر بر جوانی عبور کرد که این جمله «وَهُوَ أَبُو هُم» را بر آیه اضافه می کرد. عمر به او گفت:

ای جوان، آن را پاک کن». وی گفت: این مصحف ابی بن کعب است سپس عمر آن قضیه را از ابی پرسید. وی در پاسخ گفت: «من

۱. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۷۰، کتاب التفسیر، باب وما خلق الذکر والانثی، ح ۴۹۴۳ و ۴۹۴۴: «والله لقد قرأناها رسول الله من فيه إلى في» (با تلخیص)؛ المسند، ج ۶، ص ۴۴۹: بقية حديث أبي درداء؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۶۲ ج ۴۰۰۹ (حدیث را صحیح می داند).

۲. «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

۳. کنز العمال، ج ۲، ص ۵۹۸، باب لواحق التفسیر، ح ۴۸۲۵.

۴. الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۶۵؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۸۸، تفسیر آل عمران.

۵. سوره احزاب، آیه ۶: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...».

به قرآن سرگرم و مشغولم و سیلی زدن در بازارها هم تو را به خود مشغول کرده است؛^۱ و دهها نمونه دیگر.

ز) آیه‌ای که بُز خورد: بحث شرم‌آوری به نام رِضَاعِ الْكَبِيرِ که هرچند اختلافی است، ولی در منابع روایی وجود دارد و برخی با استناد به گفته أم‌المؤمنین عایشه معتقدند اگر مرد کامل و بالغ ده مرتبه از زن نامحرم شیر بمکد، به آن زن محرم خواهد شد. داستان در مورد ابی‌حذیفه است که از زنی به نام سهلة بن سهیل ده مرتبه شیر مکید، و محرم شد.^۲ از این رو عایشه می‌گوید:

آنچه در قرآن فروفرستاده شد و سبب محرمیت گردید، خوردن شیر به تعداد ده مرتبه معلوم بود. سپس پنج مرتبه معلوم آن نسخ گشت، تا اینکه رسول‌الله دار فانی را وداع گفت و پنج مرتبه آن در قرآن باقی ماند.^۳

در روایت دیگر می‌گوید:

آیات رجم و شیر خوردن مرد بزرگسال به تعداد ده مرتبه که فروفرستاده شد، در صحیفه زیر بالشّم قرار داشت. هنگامی که رسول‌خدا از دنیا رفت و ما را مشغول خود ساخت، بُز وارد شد و آن صحیفه را خورد.^۴

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶۷ (تفسیر آیه ۶ احزاب)؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۲۵۶، باب لواحق التفسیر، ح ۴۷۴۶؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۱۱۰، باب ۵۴ ماخص به من أن أزواجه أمهات المؤمنین، ح ۱۳۴۱۹: «قال أبي: أنه كان يلهيني القرآن ويلهيك الضفك بالأسواق».

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵، كتاب النكاح، باب (۲۵) (۳۶) الرضاع الكبير، ولا تحرم المصّة... .

۳. صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۷۶-۱۰۷۹، كتاب الرضاع، باب تحريم بخمس رضعات، ح ۲۴ و ۲۵.

۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵ (۳۶)، رضاع الكبير، ح ۱۹۴۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۷۲، تفسیر آیه ۲۴ سوره نساء؛ الوهابيون خوارج ام سنة، ص ۲۶۴: «نزلت آية الرجم ورضاعة الكبيرة عَشْرًا ولقد كان في صحيفه تحت سريري، فلما مات رسول الله وتشاعلنا بموته دخل داجن فأكلتها».

در نتیجه آیه‌ای که حکم محرم شدن مرد کامل با خوردن شیر از زن نامحرم را بیان می‌کرد، خوراک بزُ أم المؤمنین عایشه گردید! آیا چنین روایاتی مخالف صریح آیه **﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾**^۱ نیست؟!

۵. حذف بخشی از آیات قرآن

در دسته‌ای دیگر از روایات اهل سنت، به حذف آیات قرآن کریم اشاره شده است:

(الف) حذف مقداری زیاد: نافع از پسر عمر نقل می‌کند که گفت:

«هرگز احدی از شما نگوید که همه قرآن را فرا گرفته‌اید و

همه آن را می‌دانید؛ درحالی‌که مقدار زیادی از قرآن از بین رفته

است، بلکه بگو: آنچه از ظاهر آن آشکار بود، فراگرفتم».^۲

خود عمر وقتی از عبدالرحمان بن عوف پرسید: آنچه را در مورد ما نازل شده که جهاد کنید، همانگونه که در ابتدا جهاد می‌نمودید، نیافتی؟ عبدالرحمن گفت: «ساقط شد از قرآن آنچه ساقط شد!»^۳

(ب) حادثه مسیلمه و ایجاد نقص در قرآن: سیوطی از ثوری نقل می‌کند که

گفت:

۱. سوره حجر، آیه ۹.

۲. الاتقان، ج ۲، ص ۴۸، النوع السابع والأربعون؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۵۸، تفسیر آیه ۱۰۵ بقره: «لا یقولنَّ أحدکم: قد أخذت القرآن کُلَّهُ، وما یدریه ما کُلَّهُ، قد ذهبَ منه قرآن کثیر، ولكن لیقل: قد أخذتُ منه ما ظهَرَ»؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۵، تفسیر الفاتحة. این مفسر پس از نقل روایات دال بر تحریف می‌گوید: «والروایات فی هذا الباب اکثر من أن تحصی إلا أنها محمولة علی ما ذکرناه، وأینَ ذلك ما یقولہ الشیعی الجسور» وی در پاسخ طبرسی در مجمع البیان می‌آورد که می‌گفت: «واما النقصان، فقد روی عن قوم من أصحابنا و قوم من حشویة العامة»: (ج ۱، ص ۴۳، الفن الخامس). آلوسی توجیه چنین روایات را این می‌داند که یا کذب یا سوء فهم است (روح المعانی، ج ۱، ص ۲۵؛ الحقیقة المظلومة، ص ۱۰۰).

۳. کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۷، باب لواحق التفسیر، ح ۴۷۴۱؛ مع الدكتور موسی الموسوی فی کتابه الشیعة و التصحیح، ص ۳۰۴: «أسقط فیما أسقط من القرآن».

گروهی از اصحاب پیامبر که قاری قرآن بودند، در روز مسیلمه به شهادت رسیدند، سرانجام حرف‌هایی از قرآن با آنها از بین رفت.^۱

◆ نتیجه

از استدلال گذشته ثابت شد که نسبت تحریف قرآن به شیعیان نه تنها باطل بوده بلکه خود آنان با آوردن دلایل متعدد اصرار بر مصونیت قرآن کریم از هرگونه تحریف دارند. در مقابل این وهابیان هستند که باید به این همه مطالب وارده در منابعشان درباره تحریف قرآن پاسخ گو باشند. طبق بیان صحیح بخاری، مسلم، مسند احمد بن حنبل، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه، سنن نسائی و ده‌ها کتاب تفسیری و تاریخ قابل قبول وهابیت، تحریفات فراوانی در قرآن بوجود آمده است.

۱. الدرالمشور، ج ۶، ص ۵۵۸، تغییر سورة احزاب؛ المصنّف، ج ۷، ص ۳۲۹، ح ۱۳۳۶۳: «بَلَّغْنَا أَنْ نَأْسَأَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ كَأَنَّا يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ، أُصِيبُوا يَوْمَ مُسَيْلِمَةَ، فَذَهَبَتْ حُرُوفٌ مِنَ الْقُرْآنِ».

◆ كتابنامه

١. قرآن كريم.
٢. الإتيقان في علوم القرآن: ضبط وتصحيح محمد سالم هاشم، قم: ذوى القربى، چاپ دوم، ١٤٢٩ ق.
٣. أصول مذهب الشيعة الإمامية الاثني عشرية: ناصر بن عبدالله قفارى، الجيزة: دارالرضا، بى تا.
٤. اضواء على السنة المحمدية: محمود ابوريه، قم: مؤسسة دارالكتاب الإسلامى، چاپ دوم، ١٤٢٨ ق.
٥. الإمام البخاري وصحيحه الجامع المختصر، دراسته في حياته وإتجاهه الفكري: حسين الهرساوي، قم: دليل ما، چاپ اول، ١٤٢٥ ق.
٦. تاريخ الطبري: (تاريخ الأمم والملوك): محمد بن جرير طبرى، تحقيق: نخبة من العلماء الأجلاء، بيروت: مؤسسة الاعلمي، بى تا؛ همان: تحقيق: محمدابو الفضل ابراهيم، بيروت: روائع التراث العربي، بى تا.
٧. تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي: جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، تحقيق: الشيخ عرفان العشأ، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٠ ق.
٨. التفسير الكبير: امام فخر رازى، طبعة جديدة مصححة، بيروت: داراحياء التراث، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
٩. جامع الأصول في أحاديث الرسول: مبارك بن محمد بن اثير جزرى، تحقيق: عبدالقادر ارناؤوط، بى جا، مكتبة الحلواني - مطبعة الملاح، چاپ اول، ١٣٩١ ق.
١٠. الجامع لأحكام القرآن: محمد بن احمد انصارى قرطبى، بيروت: داراحياء التراث العربي، بى تا.
١١. حقائق الهامة حول القرآن: سيدجعفر مرتضى عاملى، قم: مؤسسة النشر الاسلامى: چاپ اول، بى تا.
١٢. حقيقة الشيعة، وهل يمكن تقاربهم مع أهل السنة: محمد بيومى، قاهره: دارالغد الجديد، چاپ اول، ١٤٢٧ ق.
١٣. الحقيقة المظلومة: محمدعلى المعلم، بى جا، چاپ اول، ١٤١٨ ق.
١٤. حيلة الأولياء وطبقات الأصفياء: أبي نعيم احمد بن عبدالله اصفهانى، قاهره: دارام القرى، بى تا.
١٥. الخطوط العريضة للاسس التي قام عليها دين الشيعة الامامية الاثني عشرية: محب الدين الخطيب، اردن: دارعمار، چاپ اول، ١٤٢٠ ق.
١٦. الدر المنثور في تفسير المأثور: عبدالرحمان جلال الدين سيوطى، بإشراف دارالفكر، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤٠٣ ق.
١٧. روح المعاني في تفسير القرآن والسبع المثاني: سيد محمود آلوسى، بيروت: دارالحياة التراث العربي، بى تا.

١٨. السنن الكبرى: احمد بن حنبل بن علي بن موسى بيهقي، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٤ق.
١٩. سنن النسائي بشرح جلال الدين السيوطي، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٣٣٨ق.
٢٠. سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد القزويني ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٣٤٨ق.
٢١. سنن أبي داود: ابي داود سليمان بن اشعث سجستاني، مراجعه و تعليق: سعيد محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت: دارالفكر، بی تا.
٢٢. سنن دارالقطني: علي بن عمر دارقطني بغدادی، تحقيق: سيد عبدالله هاشم يمانی مدني، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٨٦ق.
٢٣. الشيعة والسنة: احسان الهي ظهير، لاهور پاکستان: پنخش: رياض عربستان، مكتبة بيت الاسلام، بی تا.
٢٤. صحيح البخاري: محمد بن اسماعيل بخاري، مصطفى ديب البغا، بيروت - دمشق: دار ابن كثير - اليمامة، چاپ پنجم، ١٤١٤ق.
٢٥. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج قشيري نيسابوري، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٣٩٨ق.
٢٦. صيانة القرآن من التحريف: محمد هادي معرفت، تحقيق: مؤسسة النشر الاسلامي، قم: مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجامعة المدرسين، ١٤١٣ق.
٢٧. عجائب القرآن: علي بن محمد بن جوزي، تحقيق ومقدمة: عبدالفتاح عاشور، قاهره: الزهراء للإعلام، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٢٨. الفتاوى الكبرى: احمد بن عبدالحليم بن تيمية حرّانى ابو العباس، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا - مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
٢٩. كنز العمال في سنن الأفعال والأعمال: علي متقى بن حسام الدين هندی، ضبط و فسر غريبه: الشيخ بكري حياّني، تصحيح و وضع فهارس: الشيخ صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ق.
٣٠. المبسوط: شمس الدين ابوبكر بن محمد بن ابي سهل سرخسي، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤٢١ق.
٣١. مجمع البيان في تفسير القرآن: أبو علي الفضل بن حسن طبرسي، بيروت: مؤسسة الاعلمي، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٣٢. مجمع الزوائد و منبع الفوائد بتقرير العراقي و ابن حجر: نور الدين علي بن ابي بكر هيثمي، بيروت: دارالكتب العربي، چاپ سوم، ١٤٠٢ق.

٣٣. **مجموع الفتاوى**: احمد بن عبدالحليم بن تيمية حرّانى، تحقيق: انورالياز- عامرالجزّار، بيروت: دارالوفا، چاپ سوم، ١٤٢٤ق.
٣٤. **مختصر صحيح البخاري المسمى التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح**: احمد بن عبداللطيف زبيدي، تخريج احمد ابراهيم زهوة، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٢٦ق.
٣٥. **المستدرک على الصحيحين**: محمد بن محمد حاكم نيسابورى، تحقيق: يوسف مرعشلي، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ق؛ همان، دراسة تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١١ق.
٣٦. **المسند للإمام احمد بن محمد بن حنبل**: احمد بن حنبل، تحقيق: صدقي محمد جميل العطار، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٣٧. **المصنّف**: عبدالرزاق بن همام الصنعاني، تحقيق: عبدالرحمن الاعظمي، بيروت: المكتب الاسلامي، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
٣٨. **المعجم الكبير**: سليمان بن احمد بن ايوب طبراني، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد سلفي، القاهرة: المكتبة ابن تيمية، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
٣٩. **مع الدكتور موسى الموسوي**: علاءالدين سيد أمير قزويني، قم: مركز الغدير للدراسات الاسلاميّة، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٤٠. **مناهج العرفان في علوم القرآن**: شيخ محمد عبدالعظيم زرقاني، القاهرة: داراحياء و الكتب، بي تا.
٤١. **موسوعة العلامة البلاغي: آلاء الرحمن في تفسير القرآن**، ج ١، محمد جواد بلاغي، تحقيق: لطيف فرادي عباس محمدى، قم: مركز العلوم و الثقافة الإسلامية مركز احياء التراث الاسلامي، چاپ اول، ١٤٢٨ق.
٤٢. **الوهابيون خوارج أم سنة**: نجاح طائي، بيروت: دارالميزان، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٤٣. **هدى الساري مقدمة فتح الباري**: احمد بن على بن حجر عسقلاني، طبعة جديدة و مصححة: عبدالعزيز بن باز - محمدفؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٠ق.

تقدیرگاه و نمایان درباره حدیث سننه

* حامد محمدیان خراسانی

◆ چکیده

حدیث سفینه که از طرق مختلف در کتب روایی اهل سنت نقل شده است، فضایل بی‌شماری را برای اهل بیت پیامبر ﷺ ثابت می‌کند. با وجود تأیید صحت این حدیث از سوی بسیاری از علمای اهل سنت، سلفیون و وهابیون براساس رویکرد عثمانی خود تلاش کرده‌اند تا با دلایل ضعیف و واهی این حدیث را تضعیف و صدور آن را از پیامبر اکرم ﷺ را انکار کنند. در این مقاله با بررسی یک سند از اسانید این حدیث، اثبات می‌شود که ادعای ضعف این حدیث از سوی وهابیون بی‌اثر است و صحت آن نشان از ضعف دیدگاه‌های گفتار ابن تیمیه و پیروان فکری او در علم حدیث و رجال دارد.

کلیدواژگان: حدیث سفینه، وهابیون، ابن تیمیه، عطیه کوفی، علم رجال.

مقدمه

حدیث مشهور سفینه را می‌توان در بسیاری از مصادر روایی نخستین و معتبر اهل سنت یافت. در منابع مختلف اگر چه ممکن است الفاظ آن با اندکی تفاوت ذکر شده باشد، اما مضمون تمام آنها یکی است و تعدد طرق آن نشان از اعتبار این حدیث در بین محدثان اهل سنت دارد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این حدیث می‌فرمایند:

مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها

غرق؛

مثل اهل بیت من، مثل سفینه نوح است. هر کس سوار آن شود،

نجات یابد و هر کس از آن جا بماند، غرق می‌شود.^۱

برخی از سلفیان بدون در نظر گرفتن اعتبار حدیث نزد اهل سنت و فقط به دلیل عدم ذکر آن در صحیحین، به تضعیف این حدیث پرداخته‌اند. اما حاکم نیشابوری در مستدرک خود این حدیث را «علی شرط الشیخین» صحیح داشته است. شاید بررسی سندی این روایت نشان می‌دهد که از نظر سند معتبر است و راویان متعددی آن را به طرق مختلف نقل کرده‌اند. در اینجا به جهت اختصار به بررسی یک طریق آن بسنده می‌کنیم.

◆ ناقلان حدیث

حدیث شریف سفینه از طریق هشت تن از صحابه نقل شده است که عبارت‌اند از: امام علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام، عبدالله بن زبیر، ابن عباس، ابوذر غفاری، ابوسعید خدری، انس بن مالک، سلمة بن اکوع و ابوهریره. از میان تابعین، زین العابدین علی بن‌الحسین عَلَيْهِ السَّلَام، سعید بن جبیر، حنش بن معتمر، سعید بن مسیب، عطیه بن سعد عوفی،

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴۳.

عامر بن عبدالله بن زبیر، ایاس بن سلمة بن اکوع و رافع غلام ابوذر نیز این حدیث را روایت کرده‌اند.

علمای زیادی این حدیث را نقل کرده‌اند که احمد بن حنبل (۲۴۱-۱۶۴) در فضائل الصحابه^۱، ابن ابی شیبہ (۲۳۵-۱۵۹) در معجم الوسط^۲، ابن قتیبہ دینوری (۲۷۶-۲۱۳) در المعارف^۳، بزار (۲۹۲-۲۱۵) در المسند^۴ (البحر الزخار)، فاکهی (۲۷۵-۲۱۷) در اخبار مکه^۵، طبرانی (۳۶۰-۲۶۰) در المعجم الكبير^۶، ابوالشیخ اصفهانی (۳۶۹-۲۷۴) در أمثال الحديث^۷، ابن عدی (۳۶۵-۲۷۷) در الكامل فی الضعفاء^۸، دارقطنی (۳۸۵-۳۰۶) در المؤلف و المختلف^۹، حاکم نیشابوری (۴۰۵-۳۲۱) در المستدرک علی الصحیحین^{۱۰}، ابونعیم اصفهانی (۴۳۰-۳۳۶) در حلیة الأولیاء^{۱۱}، آجری (۳۶۰م) در الشریعه^{۱۲}، ابن عبدالبر (۳۶۸-۴۶۳) در الانباه علی

۱. فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۹۸۷، ح ۱۴۰۲.

۲. معجم الوسط، ح ۵۵۳۶.

۳. المعارف، ص ۵۷.

۴. المسند، ج ۹، ص ۲۷۵.

۵. اخبار مکه، ج ۳، ص ۱۳۴.

۶. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۴۵؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۳۵۴؛ المعجم الصغير، ج ۲، ص ۸۵.

۷. أمثال الحديث، ج ۱، ص ۱۳۴.

۸. الكامل فی الضعفاء، ج ۲، ص ۳۰۶.

۹. المؤلف و المختلف، ج ۳، ص ۱۷۵.

۱۰. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴۳.

۱۱. حلیة الأولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶.

۱۲. الشریعه، ح ۱۶۵۳ و ۱۶۵۴.

قبائل الرواة،^۱ قاضی قضاعی (م ۴۵۴) در مسند الشهاب،^۲ خطیب بغدادی (۴۸۳-
 ۳۹۲) در تاریخ بغداد،^۳ ابن مغازلی (م ۴۸۳) در مناقب،^۴ حاکم حسکانی (م ۴۹۰)
 در شواهد التنزیل،^۵ مقدسی (۵۰۷-۴۴۸) در ذخیره الحفاظ،^۶ ابن شجری (۴۵۰-
 ۵۴۲) در الأمالی الشجریه،^۷ فخرالدین رازی (۶۰۶-۵۴۴) در مفاتیح الغیب و تفسیر
 الکبیر،^۸ ابن اثیر جزری (۶۰۶-۵۴۴) در النهایة فی غریب الأثر،^۹ ابن الابار (۶۵۸-
 ۵۹۸) در المعجم،^{۱۰} ابوجعفر طبری (۶۹۴-۶۱۵) در ذخایر العقبی (۷۴۲-۶۵۲)،^{۱۱}
 مزی در تهذیب الکمال،^{۱۲} زرنندی حنفی (م ۷۵۲) در نظم درر السمطین،^{۱۳}
 هیثمی (۸۰۷-۷۳۵) در مجمع الزوائد،^{۱۴} بوصیری (۸۴۰-۷۶۲) در اتحاف الخیرة،^{۱۵}

۱. الأنباه علی قبائل الرواة، ج ۱، ص ۱۰.

۲. مسند الشهاب، ج ۵، ص ۲۸.

۳. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۷۲. المتفق والمفترق.

۴. مناقب، ج ۴ و ۵.

۵. شواهد التنزیل، ج ۳، ص ۱۰.

۶. ذخیره الحفاظ، ج ۱۹۹۹، ۲۰۹۱ و ۴۹۴۹.

۷. الامالی الشجریه، ج ۱، ص ۱۲۷.

۸. مفاتیح الغیب، ذیل آیات ۲۰-۲۶ سوره شوری.

۹. النهایة، ج ۲، ص ۷۰۸.

۱۰. المعجم، ج ۱، ص ۳۷.

۱۱. ذخایر العقبی، ج ۱، ص ۱۷.

۱۲. تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۱۱.

۱۳. درر المظن، ج ۱، ص ۲۲۸.

۱۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۱.

۱۵. اتحاف الخیرة، ج ۷، ص ۲۲۹.

مقریزی (۷۶۶-۸۴۵) در إمتاع الأسماع بما للرسول من الأبناء والأموال والحفدة والمتاع،^۱ خطیب تبریزی (م۷۴۱) در مشکاة المصابیح،^۲ ابن حجر عسقلانی (۸۵۲-۷۷۳) در المطالب العالیة،^۳ برهان الدین بقاعی (۸۸۸-۸۰۹) در نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور،^۴ صفوری (م۸۹۴) در نزهة المجالس ومنتخب النفاثس،^۵ حافظ سخاوی (۹۰۲-۸۳۱) در البلدانیات،^۶ سیوطی (۹۱۱-۸۴۹) در تفسیر دَرّ المنثور،^۷ متقی هندی (۹۷۵-۸۸۸) در کنز العمال،^۸ مناوی (۱۰۳۱-۹۵۲) در فیض الغدیر،^۹ ملا علی قاری (م۱۰۱۴) در مرقاه المفاتیح،^{۱۰} محبی (۱۰۶۱-۱۱۱۱) در نفحة الريحانة و رشحة طلاء الحانة،^{۱۱} آلوسی (۱۲۷۰-۱۲۱۷) در تفسیر روح المعانی^{۱۲} و قندوزی حنفی (۱۲۹۴-۱۲۲۰) در ینابیع المودة^{۱۳} از جمله این راویان هستند.

۱. إمتاع الأسماع، ج ۱۱، ص ۱۷۸.
۲. مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۳۴۸.
۳. المطالب العالیة، ج ۴، ص ۱۳۰.
۴. نظم الدرر، ج ۸، ص ۶۲۴.
۵. نزهة المجالس ومنتخب النفاثس، ج ۲، ص ۴۳۱.
۶. البلدانیات، ج ۱، ص ۱۸۶.
۷. الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۰۴.
۸. کنز العمال، ج ۳۴۱۴۴ و ۳۴۱۵۱ و ۳۴۱۶۹ و ۳۴۱۷۰.
۹. فیض الغدیر، ج ۵، ص ۵۱۷.
۱۰. مرقاة المفاتیح، ج ۹، ص ۴۸.
۱۱. نفحة الريحانة و رشحة طلاء الحانة، ج ۴، ص ۳۳۰.
۱۲. تفسیر روح المعانی، ج ۲۵، ص ۳۲، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.
۱۳. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۸۱.

نقل این روایت در آثار این بزرگان، نشانه پذیرش صحت حدیث است. با بررسی تک تک این آثار می توان به این نکته نیز رسید که بسیاری از محدثان در طول تاریخ این حدیث را پذیرفته اند و به همین علت محبت فراوان اهل بیت و عداوت بنی امیه در دل آنان جای گرفته است. در مقابل، محبت زیاد ابن تیمیه و وهابيون نیز به بنی امیه و پیروی از او، باعث شده بدون دلیل و با کلمات سخیف به انکار فضایل اهل بیت علیهم السلام پردازند که حدیث سفینه یکی از این موارد است.

♦ علمای اهل سنت و حدیث سفینه

در این بخش گفتار برخی از علمای اهل سنت را که قائل به صحت این حدیث هستند، نقل می کنیم. حافظ سخاوی در کتاب *استجلاب ارتقاء العرف* درباره این حدیث گفته است: «و بعضی هذه الطرق يقوی بعضها بعضاً؛ بعضی از طرق این حدیث، طرق دیگر را تقویت می کند».^۱ علامه سمهودی شافعی نیز شبیه همین کلام را دارد: «و هذه الطرق يقوی بعضها بعضاً».^۲ حاکم نیشابوری نیز پس از روایت این حدیث در مستدرک از طریق ابوذر غفاری چنین می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه؛ این حدیث بنا بر شرط مسلم صحیح است، اما آن دو (بخاری و مسلم)، آن را در صحیحین نیاورده اند».^۳ ابن حجر هیتمی نیز می گوید: «وجاء من طرق كثيرة يقوي بعضها بعضاً».^۴ سیوطی،^۵ شیخ بن عبدالله بن عیدروس،^۶ شیخ

۱. استجلاب ارتقاء العرف، ج ۲، ص ۴۸۴.

۲. جواهر العقدين، ص ۲۶۱.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴۳.

۴. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۷۵.

۵. نفحات الأزهار، ج ۴، ص ۸۲.

۶. همان، ص ۸۸.

محمد بن یوسف تونسی مالکی^۱ و احمد زینی دحلان^۲ (مفتی شافعیه در حریم شریفین) نیز این حدیث را صحیح شمرده‌اند.

◆ تضعیف حدیث سفینه از سوی وهابیان

علی‌رغم نقل این حدیث در بسیاری از کتب اهل سنت، ابن تیمیه و برخی دیگر از سلفیان و وهابیان به انکار این حدیث پرداخته و با عبارات تندی تلاش کرده‌اند تا صحت این روایت و بعضی دیگر از روایات مرتبط با فضایل اهل بیت علیهم‌السلام را انکار کنند. ابن تیمیه درباره حدیث سفینه چنین می‌گوید:

حدیث «مثل اهل بیت من همانند سفینه نوح است» نه سند صحیحی دارد و نه در کتاب‌های حدیثی قابل اعتماد، ذکر شده است و اگر کسی مانند هیزم‌کشان در شب که احادیث مجعول را روایت می‌کند، این را نقل کرده باشد، چیزی جز وهن و سستی بر آن نمی‌افزاید.^۳

شیخ عبدالله فرزند محمد بن عبدالوهاب نیز این حدیث را از احادیث ساختگی و مجعول می‌داند:

از شیخ عبدالله سؤال شد: آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفته است که اهل بیت پیامبر همانند سفینه نوح هستند؟ شیخ جواب داد: این حدیث نیز حدیث دروغی است که به پیامبر نسبت داده شده است و در آنچه از اهل حدیث به ما رسیده است، آنان سند صحیحی برای آن نمی‌شناسند.^۴

۱. السیف الیهانی، ص ۹.

۲. او در عبارت خود چنین می‌گوید: «و صح عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم من طرق». ایشان چندین طریق از این حدیث را صحیح

می‌داند (الفتح المبین، ص ۳۱۶).

۳. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۹۵.

۴. الدرر السنیه، ج ۱، ص ۲۴۸.

در کتاب دیگری از همین گروه نیز آمده است:
 محور این حدیث بر مجموعه‌ای از روایات ضعیف و متروک است،
 و از آنچه گذشت، معلوم شد که حدیث باطل است و احتجاج به آن
 صحیح نیست.^۱

البانی، محدث بزرگ سلفی، نیز از کسانی است که این حدیث را ضعیف می‌داند.
 او در کتاب *سلسلة الاحادیث الضعیفة و الموضوعة* تمام اسناد و طرق حدیث را ضعیف
 می‌داند که یک نمونه آن همین طریقی است که در این مقاله به بررسی آن
 پرداخته‌ایم. او درباره این طریق می‌گوید:

تنها ابوحامد آن را از ابوسلمه نقل کرده است و عبدالعزیز
 بن محمد در نقل آن متفرد است و کسی را نیافتم که شرح حال این
 سه را بیان کند و عطیه عوفی، ضعیف است.

او سپس می‌گوید:

با این تخریب و تحقیق برای ناقد بصیر آشکار می‌گردد که
 بیشتر طرق حدیث در نهایت ضعف قرار دارند و این حدیث با
 مجموع طریق‌ها تقویت نمی‌شود.^۲

با بررسی سند، نادرستی این ادعاهای واهی روشن خواهد شد.

◆ شگرد ابن تیمیه در تضعیف احادیث

ابن تیمیه شگرد خاص و منحصر به فردی در بیان روایات دارد. در اغلب موارد، نقل
 حدیث او همراه با جزمیت و قاطعیت است که این امر تأثیر زیادی در قانع شدن و
 سکوت مخاطب دارد؛ مثلاً او با قاطعیت می‌گوید فلان حدیث در هیچ‌یک از کتب
 سنن وارد نشده و یا احدی از سلف به آن عمل نکرده است، اما هنگامی که محقق به
 این کتاب‌ها مراجعه می‌کند، خلاف آن را می‌یابد. همین شگرد باعث شده است که

۱. *المفصل فی الرد علی شبهات أعداء الإسلام*، ص ۷۱.

۲. *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۱۰، ص ۵-۱۰.

بعضی تحت تأثیر این عبارات قرار بگیرند و او را از بزرگان حدیث بدانند و احادیثی را که او انکار کرده است، به تقلید از او انکار کنند. ذہبی از جمله این افراد است که درباره ابن تیمیہ چنین می‌گوید: «حق أن يقال إن كل حدیث لا يعرفه ابن تیمیہ، لیس بحدیث؛ شایسته است گفته شود هر حدیثی که ابن تیمیہ آن را نشناسد، حدیث نیست».^۱

زیاده‌روی ابن تیمیہ در رد احادیث صحیح به اندازه‌ای است که اعتراض البانی را که از پیروان فکری اوست، در پی داشته است. او در *السلسلة الصحيحة* بارها این اعتراض را مطرح می‌کند که ما از باب نمونه، تنها به گفتار البانی در ذیل حدیث «أنت ولي كل مؤمن بعدي» اشاره می‌کنیم:

واقعاً عجیب است که ابن تیمیہ جرئت بر انکار و تکذیب این حدیث همانند حدیث گذشته در کتاب *منهاج السنة* کرده است... دلیل تکذیب این حدیث از سوی او را چیزی جزء شتاب و مبالغه او در رد شیعه نمی‌دانم.^۲

از گفتار بزرگان علم حدیث چنین برداشت می‌شود که اظهارات ابن تیمیہ در مورد حدیث قابل توجه و اتکا نیست. ابن حجر عسقلانی در این باره چنین می‌گوید: او در ردیه‌اش بر (کتاب *منهاج الكرامة* نوشته) علامه حلی بسیاری از احادیث خوب را، از آنجا که به مصادر آنها دسترسی نداشته، رد کرده است؛ زیرا او به حافظه و آنچه در سینه داشت، اعتماد می‌کرد، ولی انسان در معرض فراموشی است و چه بسیار مواردی وجود دارد که به دلیل مبالغه وی در توهین به کلام رافضی (علامه حلی)، ابن تیمیہ را به توهین به علی عليه السلام کشانده است.^۳

۱. ابن تیمیہ، *حیاته، عقائده*، ص ۶۹.

۲. *السلسلة الصحيحة*، ج ۳، ص ۱۵۶.

۳. *لسان المیزان*، ج ۶، ص ۳۱۹.

حافظ جزری نیز در کتاب *أسنی المطالب* درباره حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» می‌گوید: «به سخن کسی که از این علم اطلاعی ندارد و تلاش کرده است تا این حدیث را تضعیف کند، توجه نمی‌شود».^۱ این سخن به کلام ابن تیمیه اشاره دارد که قسمت اول حدیث غدیر را ضعیف و قسمت دوم را مجعول می‌داند.^۲

◆ بررسی سند حدیث

در این نوشتار، راویان یک طریق این حدیث از منابع اهل سنت بررسی می‌شوند تا به حول و قوه الهی وثاقت راویان این حدیث و همچنین ادعای دروغین بعضی از وهابیون و سلفیون آشکار گردد.

طبرانی در *معجم اوسط و معجم صغیر* می‌گوید:

حدثنا محمد بن عبد العزيز بن محمد بن ربيعة الكلابي أبو مليل كوفي، قال: حدثنا أبي قال: حدثنا عبد الرحمن بن أبي حماد، عن أبي سلمة الصائغ، عن عطية، عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «إنما مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق و إنما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطة في بني إسرائيل، من دخله غفر له»^۳

از ابوسعید خدری روایت شده است که گفت: از پیامبر شنیدم: مثل اهل بیت من همچون سفینه نوح است: هرکس سوار آن شود، نجات یابد و هرکه از آن جا بماند، غرق می‌شود. مثل اهل بیت من

۱. *أسنی المطالب*، ص ۴۸.

۲. برای اطلاع بیشتر از روش ابن تیمیه در برخورد با احادیث به مقاله ارزشمند «نگرشی کوتاه بر جایگاه ابن تیمیه در علم حدیث و رجال»، نوشته استاد سید حسن آل مجدّد شیرازی در شماره سوم مجله *سراج منیر* رجوع کنید.

۳. *معجم الأوسط*، ج ۴، ص ۲۸۴.

همچون باب حطه در میان بنی اسرائیل است. هر کس داخل آن شود، آمرزیده شود».

♦ دو قاعده رجالی

قبل از بررسی و شرح حال راویان این حدیث، به دو قاعده رجالی اشاره می‌کنیم تا در حین بررسی روات، نیازی به تکرار آن نباشد.

قاعده اول

ابن‌ابی‌حاتم رازی در کتاب جرح و تعدیل چنین می‌گوید:

ما در این کتاب اسامی راویان زیادی را بدون بیان جرح یا تعدیلی درباره آنان ذکر کردیم تا این کتاب شامل هر کسی باشد که از او علمی رسیده است، به امید آنکه جرح و یا تعدیلی درباره آنان بیابیم و به آنها ملحق کنیم.^۱

شیخ عبدالفتاح ابوغده، در تعلیق بر این کلام ابن‌ابی‌حاتم چنین می‌گوید:

این کلام نفی نمی‌کند که سکوت ابن‌ابی‌حاتم درباره راویان، تعدیل ضمنی آنان باشد که البته پایین‌تر از تعدیل صریح است. او اگر جرحی می‌یافت، حتماً آن را ذکر می‌کرد... اگر او و دیگران درباره یک راوی جرحی ذکر نکرده‌اند، اصل مبراً بودن او از جرح است؛ چرا که برای جرح باید جارحی وجود داشته باشد و لذا سکوت جارح، نشان از تعدیل ضمنی او دارد.^۲

ابوغده نیز در معرفی ابن‌ابی‌حاتم و تلاش او و ائمه حدیث برای معرفی روات چنین می‌گوید:

او حافظ، ناقد و امام در حدیث است که این صفات از حفظ، اطلاع و آگاهی او از احوال راویان حکایت دارد. لذا اگر او برای یک راوی به رغم امید او به وجود جرح، جرحی ذکر نکرد، نشان می‌دهد که او بدون شک

۱. الجرح و التعدیل، ج ۲، ص ۳۸.

۲. الرفع و التکمیل، ص ۲۳۰.

جستجو کرده و هر آنچه را که توانسته، جمع آوری کرده است، اما جرحی نیافته است که ذکر کند.^۱

◆ قاعده دوم

در کتاب *الجرح و التعديل* عبدالرحمن بن ابی حاتم نیز درباره تقویت راوی به واسطه روایت ثقة از او چنین آمده است:

روایت ثقة از کسی که طعنی درباره او ذکر نشده است، موجب تقویت او می‌شود، اما روایت ثقة از کسی که طعنی درباره او ذکر شده است، موجب تقویت آن شخص نمی‌شود... . از پدرم سؤال کردم: آیا روایت ثقات از غیر ثقة موجب تقویت او می‌شود؟ پدرم گفت: اگر به ضعف معروف باشد، روایت ثقة از او موجب تقویت او نمی‌شود، اما اگر مجهول باشد، روایت ثقة از او، به او سود می‌رساند.^۲

علامه محدث محمد عبدالرشید نعمانی نیز درباره این کلام ابن ابی حاتم می‌گوید:

این کلام تصریح دارد بر اینکه روایت ثقة از شخص تضعیف نشده، موجب تقویت آن شخص می‌شود و لذا سکوت بخاری، ابن ابی حاتم و دیگران در صورتی که ثقة از او روایت کند، موجب تقویت او می‌شود و لذا ابن حجر مکرر می‌گوید که بخاری یا ابن ابی حاتم فلان راوی را ذکر کرده‌اند، اما جرحی برای او ذکر نکرده‌اند.^۳

این مسلک را عده‌ای از علمای بزرگ حدیث همچون ابن دقیق العید، هبتمی، بدرالدین زرکشی، عبدالسلام بن تیمیه (جد ابن تیمیه مشهور)، ابن عبدالهادی حنبلی (شاگرد ابن تیمیه) و دیگران اختیار کرده‌اند و این‌گونه راوی را «مستور الحال» نامیده‌اند و جماعتی از علما همچون ابوحنیفه و ابن حبان، روایت مستور را پذیرفته‌اند.

۱. همان، ص ۵۵۴.

۲. *الجرح و التعديل*، ج ۲، ص ۳۶.

۳. *الرفع و التكميل*، ص ۲۳۱.

◆ بررسی حال راویان حدیث

۱. محمد بن عبدالعزیز بن محمد بن ربیعۃ الکلابی: دارقطنی راویان زیادی را نقل می‌کند که از محمد بن عبد العزیز بن محمد بن ربیعۃ الکلابی روایت نقل کرده‌اند. طبرانی نیز در معجم کبیر و اوسط از او روایت‌های زیادی نقل کرده است. درباره وثاقت او در تاریخ بغداد چنین آمده است: حدثني علي بن محمد بن نصر قال: سمعت حمزة بن يوسف يقول: سألت الدارقطني عن محمد بن عبدالعزیز بن محمد بن ربیعۃ الکلابی أبي مليل الكوفي، فقال ثقة^۱ این قول دارقطنی تصریح بر وثاقت محمد بن عبدالعزیز دارد و درباره او هیچ جرحی نیز وارد نشده است و لذا هیچ مشکلی درباره این راوی وجود ندارد. ذهبی نیز درباره او چنین می‌گوید: «و هو محمد بن ربیع مشهور من طبقة وكيع: او محمد بن ربیعۃ از طبقه وکیع و مشهور است.^۲»

۲. عبد العزیز بن محمد بن ربیعۃ الکلابی: او پدر محمد بن عبدالعزیز است و او نیز روایت‌های زیادی از پدرش نقل کرده است. درباره عبدالعزیز بن محمد تعدیل و یا جرحی نیافتیم، لیکن اعتبار او بر اساس قاعده دوم بحث، (روایت ثقه - فرزندش و دیگران - از او) اثبات می‌شود و حدیث او مورد پذیرش است.

۳. عبدالرحمن بن أبي حماد: نام او عبدالرحمن بن شکیل است. در کتاب الجرح و التعديل ابوحاتم رازی درباره او چنین آمده است:

او از بسام صیرفی و عمر بن ذر، و یوسف بن عدی از او روایت کرده و ابومحمد گفته است که او عبدالرحمن ابی حماد مقری کوفی است که از شیبان نحوی، فطر بن خلیفه، حمزه زیات، عیسی بن عمر، هشیم و ابن مبارک روایت کرده است. ابوسعید اشج، هارون

۱. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲. تاریخ الإسلام، ج ۲۲، ص ۱۸۰.

بن‌حاتم، اسحاق بن‌حجاج رازی طاحونی و محمد بن‌اسماعیل
احمسی نیز از او روایت کرده‌اند.^۱

حاکم نیشابوری روایات زیادی نقل می‌کند که یکی از راویان آن عبدالرحمن
بن‌ابی‌حمّاد است و در پایان تأکید می‌کند: «هذا حدیث صحیح الإسناد و لم یخرجاه؛
سند این حدیث صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند».^۲
شایان ذکر است که ذهبی در تلخیص مستدرک نیز هیچ ایرادی بر عبدالرحمن
بن‌ابی‌حمّاد ذکر نمی‌کند.^۳ همانگونه که دیدیم، ابوحاتم نیز هیچ جرحی برای او ذکر
نکرد و لذا طبق قاعده‌ای که اول بحث ذکر کردیم، او ثقه و مورد اطمینان است و بر
روایات او هیچ ایرادی وارد نیست. در علل دارقطنی نیز او از اصحاب بزرگ حمزه و
ابوبکر بن‌عیاش در قرائت ذکر شده است.^۴

۴. راشد بن‌سعد أبو سلمة الصایغ الکوفی مولی فزارة: ابن‌ابی‌حاتم درباره او

چنین می‌گوید:

ابوسلمه صائغ از شعبی و زید احمسی روایت کرده است و ثوری
و ابن‌مبارک و وکیع و ابونعیم از او حدیث نقل کرده‌اند.^۵
خطیب بغدادی نیز درباره او می‌گوید:

ابوسلمه مولای فزاره است و از زید بن‌علی بن‌الحسین ع و
عطیه عوفی روایت نقل کرده است و سفیان ثوری و حمزه زیات
قاری و عبدالرحمن بن‌ابی‌حمّاد که هر سه کوفی‌اند، از او روایت
کرده‌اند.^۶

۱. همان، ج ۵، ص ۲۴۴.

۲. مستدرک، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۲۹۴۹.

۳. برای نمونه به حدیث ۲۹۴۹ مستدرک رجوع کنید.

۴. علل دارقطنی، ج ۳، ص ۱۹۷.

۵. الجرح والتعديل، ج ۳، ص ۴۸۵.

۶. المتفق والمفترق، ج ۱، ص ۴۶.

آجری نیز می‌گوید:

از ابوداود درباره ابوسلمه صانع سؤال کردم که وکیع از او روایت

نقل کرده است. پاسخ داد: درباره او جز خیر و نیکی نشنیده‌ام.^۱

در کتاب تهذیب/تهذیب در ترجمه عیسی بن عبدالرحمن سلمی، در ادامه سؤال آجری علاوه بر عبارت قبلی، جمله «ثم قال: ثقة» نیز وجود دارد که به اشتباه این عبارت بر سلمی تطبیق داده شده است.^۲

در میزان الاعتدال درباره او چنین آورده است: «راشد أبو سلمة الكوفي عن أبي سلمة بن عبدالرحمن قال الأزدي ضعيف».^۳

بر اساس آنچه ما در کتب رجالی یافتیم، تنها شخصی که به جرح ابوسلمه صانع پرداخته، ازدی است که برای روشن شدن میزان اعتبار تضعیفات او، کلام بعضی از علمای رجال را درباره وی ذکر می‌کنیم.

در همان کتاب میزان الاعتدال درباره وی آمده است:

ازدی از موصلی و باغندی و طبقه آن دو روایت کرده است و

کتاب بزرگی در جرح و ضعفا دارد که اشکالاتی بر او وارد است...

برقانی او را تضعیف کرده است و ابونجیب عبدالغفار ارموی می‌گوید

که دیدم اهل موصل ابوالفتح را ناچیز و ضعیف می‌شمرند و خطیب

نیز گفته است که در حدیث او مناکیر وجود دارد...^۴

علمای حدیث نیز تجریحات ازدی را نمی‌پذیرند. ابن حجر در جاهای متعدد از کتاب

هدی الساری، درباره تضعیفات ازدی چنین می‌گوید:

۱. سؤالات أبي عبيد الأجرى، ص ۳۰۳.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۸، ۱۹۶.

۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۹.

۴. همان، ج ۳، ص ۵۰۲.

لا عبرة بقول الأزدی، لأنه ضعيف، فكيف يعتمد في تضعيف الثقات؛ ازدی ضعيف است و قول او معتبر نیست. حال چگونه می‌شود در تضعيف ثقات به حرف او اعتنا شود؟» و لا يعتمد على الأزدی؛ اعتمادی به حرف ازدی نیست». «قدمت غير مرة أن الأزدی لا يعتبر تجریحه لضعفه هو، بارها گفته‌ام که تجریحات ازدی به خاطر ضعف او معتبر نیست.^۱

مزى در تهذيب الكمال نیز کلام خطیب بغدادی را نقل و درباره ابوسلمه به همان کلام بسنده می‌کند. بنابراین هیچ ایرادی بر عبدالرحمن بن ابی‌حماد وارد نیست و حدیث او مقبول و معتبر است. ۵. عطیه عوفی: در ابتدا به ذکر توثیقات عطیه می‌پردازیم و سپس به بررسی جرح‌هایی که درباره او ذکر شده است، خواهیم پرداخت. ابن‌معین، عطیه را فرد صالحی می‌داند:

از یحیی شنیدم که گفت: عطیه عوفی همان عطیه جدلی است و از یحیی پرسیده شد: حدیث عطیه چگونه است؟ گفت: صالح است.^۲

ترمذی نیز حدیث عطیه را در کتاب مناقب باب حدیث غریب «لا یجل لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک» حسن می‌داند.^۳ بخاری در الأدب المفرد،^۴ ابوداود^۵ و ابن‌ماجه از او روایت نقل کرده‌اند. ابن‌سعد در کتاب طبقات درباره او چنین می‌گوید:

۱. الرفع والتکمیل، ص ۲۷۳.

۲. تاریخ ابن‌معین، ج ۱، ص ۳۶۳، شماره ۲۴۴۶.

۳. سنن ترمذی، ص ۱۰۱۸.

۴. الأدب المفرد، باب قبله الصبیان.

۵. سنن أبی داود، ج ۱، ص ۱۶۲، ح ۱۶۳۷.

عطیه همراه با ابن‌اشعث علیه حجاج خروج کرد و هنگامی که سپاه اشعث شکست خورد، او به فارس فرار کرد و حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نوشت: «عطیه را احضار کن. اگر علی بن‌ابی‌طالب را سب کرد (به او کاری نداشته باش) و اگر خودداری کرد، به او چهارصد ضربه تازیانه بزن و موی سر و ریشش را بتراش». او عطیه را فرا خواند و نامه حجاج را بر او خواند. عطیه از انجام آن کار خودداری کرد، پس ثقفی به او چهارصد تازیانه زد و موی سر و ریشش را تراشید. هنگامی که قتیبه والی خراسان شد، عطیه به آنجا رفت و در خراسان ماند؛ تا آنکه عمر بن‌هبیره فرمانروای عراق شد. عطیه به او نامه‌ای نوشت و اجازه خواست تا به کوفه بیاید. او اجازه داد و عطیه به کوفه آمد و در آنجا ماند، تا آنکه در سال ۱۱۱ق درگذشت. ان شاء الله او ثقه است و احادیث خوبی دارد و گروهی از مردم به احادیث او احتجاج نمی‌کنند.^۱

این کلام ابن‌سعد که تصریح در تشیع عطیه و خودداری او از سب علی بن‌ابی‌طالب دارد، علت بسیاری از حملات علیه عطیه را آشکار می‌سازد. ابوبکر بزار نیز گفته است که بزرگان قوم از او روایت کرده‌اند.^۲ هیشمی نیز درباره او گفته است: «عطیه بن‌سعد ضعیف است، اما توثیق شده است».^۳

سبط ابن‌الجوزی نیز در تذکرة الخواص درباره او گفته است: «كان ثقة».^۴ عجلی نیز درباره او گفته است: «تابعی ثقة لیس بالقوی».^۱

۱. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۷، ش ۲۳۶۷.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۰۱.

۳. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۵، ص ۷۴.

۴. تذکرة الخواص، ص ۴۲.

ابن جریر طبری نیز درباره او می‌گوید: « احادیث زیادی را روایت کرده است و ان شاء الله ثقه است».^۲

ابن حجر در کتاب *تقریب التهذیب* نیز او را صدوق می‌داند: «صدوق یخطیء کثیراً و کان شیعیاً مدلساً».^۳

در این میان کلام ابن حجر در *تخریج الأذکار* خواندنی است که علت تمام ضعف‌ها و اشکالات وارد بر عطیه را توضیح می‌دهد:

ضعف عطیه تنها از جهت تشیع و تدلیس او آمده است، و گرنه او به خودی خود صدوق و راست‌گوست و بخاری در کتاب *الأدب المفرد* و ابوداود احادیثی را از او نقل کرده‌اند و ابوداود در برابر این روایات سکوت کرده (و از ضعف آنان سخن نگفته است). ترمذی نیز تعدادی از احادیث او را حسن می‌داند؛ در حالی که بعضی از این احادیث را تنها او روایت کرده است.^۴

ابن ابی حاتم رازی در کتاب *الجرح و التعذیل* درباره عطیه چنین می‌گوید:
 أنبأنا عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل فيما كتب إلي قال: سمعت أبي و ذكر عطية العوفی فقال: هو ضعيف الحديث بلغني ان عطية كان يأتي الكلبی فيأخذ عنه التفسير، وكان الثوري وهشيم يضعفان حديث عطيه... قرئ على العباس بن محمد الدوري قال: قيل: ليحيى بن معين كيف حديث عطية؟ قال: صالح.

همچنین می‌گوید:

۱. *معرفه الثقات*، ج ۲ ص ۱۴۰.

۲. *تاریخ الطبری (المنتخب من ذیل المنذیل)*، ج ۸، ص ۱۲۸.

۳. *تقریب التهذیب*، ص ۴۳۲.

۴. *نتائج الأفكار في تخریج الأذکار*، ج ۱، ص ۲۶۷.

سألت أبي عن عطية العوفي. فقال: ضعيف الحديث يكتب حديثه

و أبو نضرة أحب إلي من عطية. سئل أبو زرعة عنه. فقال: كوفي لين.^۱

در این گفتار ابن ابی حاتم به نقل از احمد بن حنبل، علت ضعف عطیه را اخذ تفسیر از کلبی بیان می‌کند. در مقابل، ابن معین حدیث عطیه را صالح می‌داند. در تهذیب التهذیب منشأ این نقل را خود کلبی ذکر می‌کند:

عطیه از ابوسعید احادیثی شنید، اما هنگامی که ابوسعید مرد، در صفه^۲ کلبی حاضر می‌شد و احادیث کلبی را حفظ می‌کرد و کنیه او را ابوسعید گذاشت و از او روایت نقل می‌کرد. اگر به او گفته می‌شد که چه کسی این حدیث را به تو گفته است، می‌گفت ابوسعید، و دیگران گمان می‌کردند که منظور ابوسعید خدری است؛ در حالی که منظور او کلبی بود... . ابن حبان در کتاب ضعفاء به سندش از ابو خالد احمر روایت کرده است که کلبی به او گفته است: عطیه به من گفت که کنیه تو را ابوسعید قرار دادم و می‌گویم که ابوسعید برای من حدیث گفت.^۳

حال که مشخص شد کلبی نسبت تدلیس به عطیه، داده است، به بیان احوال او از کتب رجالی اهل سنت می‌پردازیم. بعضی از عباراتی که ذهبی در میزان الاعتدال درباره کلبی نقل می‌کند، چنین است:

احمد بن زهیر می‌گوید: به احمد بن حنبل گفتم: آیا مطالعه تفسیر کلبی جایز است؟ گفت: نه. ابن معین گفته است که کلبی ثقه نیست. جوزجانی و دیگران گفته‌اند او بسیار دروغ می‌گوید. دارقطنی و گروهی گفته‌اند او متروک است. ابن حبان نیز درباره او می‌گوید:

۱. الجرح والتعديل، ج ۶، ص ۳۷۳.

۲. صفه: ساییانی که برای ایجاد سایه نصب می‌کرد.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۰۱.

مذهب او در دین و دروغ‌های او آن قدر آشکار است که احتیاجی نیست تا در بیان اوصاف او اغراق شود.^۱

ابن ابی حاتم در الجرح و التعديل نیز درباره کلبی چنین می‌گوید:

سفیان ثوری گفت: کلبی به من گفت: آنچه از من از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده‌اید، دروغ است، نقل نکنید... یحیی بن معین گفت که کلبی چیزی نیست، ابوحاتم رازی به پسرش می‌گوید که مردم بر ترک حدیث کلبی متفق‌اند و اهل حدیث سراغ او نمی‌روند... ابوبکر بن خالد از معتمر از پدرش (سلیمان) نقل می‌کند که در کوفه دو دروغ‌گو بودند که یکی از آنها کلبی است.^۲

خلاصه کلام درباره عطیه این است که او صدوق و راست‌گوست و کسی او را به دروغ‌گویی و جعل حدیث متهم نکرده است و اما سخن کسانی که به او نسبت تدلیس داده‌اند، بر اساس روایت کلبی است که بی‌اعتباری آن روشن شد؛ چرا که او متهم به وضع و کذب است و جرح او هیچ اعتباری ندارد. بهترین پاسخ به کسانی که با استناد به سخن کلبی به دنبال تضعیف عطیه هستند، کلام ذهبی در میزان الاعتدال است: «ذکر نام او در کتاب‌ها جایز نیست، چه رسد به احتجاج به کلام او (برای تضعیف دیگران)».^۳

اما نسبت تشیع به عطیه، هیچ ضرری به پذیرش روایت او بعد از اثبات صداقت و عدالت او نمی‌زند. اما قول ابن معین که ابونضره را بر عطیه برتری داده و گفته است: «سألت عن عطية و عن أبي نضرة فقال: أبو نضرة أحب إلي»،^۴ هیچ ضرری به عطیه نمی‌زند؛ چرا که صرف یک تقدم و برتری است و هیچ اتهام و جرحی متوجه عطیه نشده است. شایان ذکر است که چنین مقایسه‌ای در موارد زیادی واقع شده است، اما

۱. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۳۴.

۲. الجرح والتعديل، ج ۷، ص ۲۷۰.

۳. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۳۴.

۴. الجرح والتعديل، ج ۱، ص ۳۲۱.

هرگز موجب تضعیف راوی نشده است.^۱ سایر جرح‌هایی که درباره عطیه ذکر شده است، جرح مبهم است که بر اساس قواعد، هرچند این تجربیات زیاد باشد، تأثیرگذار نخواهد بود و در این موارد به تعدیلات او توجه می‌شود و آنها ملاک قضاوت درباره عطیه قرار می‌گیرد.

◆ نتیجه‌گیری

با بررسی مجموع سند معلوم شد که برای محمد بن عبدالعزیز بن محمد بن ربیعة الکلابی، پدرش و عبدالرحمن بن ابی‌حماد نه تنها هیچ جرحی وارد نشده است، بلکه محمد بن عبدالعزیز توثیق شده است و آن دو راوی دیگر روایت‌های زیادی دارند و روایات آن دو بر اساس دو قاعده رجالی یاد شده است و هیچ ایرادی بر روایت آنها نیست.

تنها جرح ابوسلمه از سوی ازدی بود که اقوال علمای رجال را در معتبر نبودن تضعیفات او ذکر کردیم و لذا روایات او اشکالی ندارد و وثاقتش ثابت است. درباره جرح عطیه، یکی تدلیس کلبی بود که این جرح به آنکه ناقل این تدلیس، شخص کلبی است و او متهم به کذب و دروغ است، پذیرفته نیست. جرح دیگر، تشیع او بود که این جرح با اثبات صداقت او هیچ ضرری به روایت او نمی‌زند. لذا این روایت معتبر است، خصوصاً که این روایت در باب مناقب و فضایل است؛ زیرا علما تصریح کرده‌اند که حدیث ضعیف در باب مناقب حجت است. ابن حجر هیتمی در این باره می‌گوید: «حدیث ضعیف در باب مناقب حجت است»^۲ و این حدیث نه تنها ضعیف نیست، بلکه اگر آن را صحیح ندانیم، حداقل می‌توان آن را حسن لغیره دانست؛ زیرا این حدیث طرق دیگری نیز دارد که مجموع آن طرق یکدیگر را تقویت و اصل حدیث را اثبات می‌کنند؛ چنان‌که روش بسیاری از اهل حدیث در اثبات و تصحیح بسیاری از احادیث این چنین است.

۱. الرفع والتکمیل، ص ۲۶۱.

۲. تطهیر الجنان و اللسان، ص ۱۰ و ۱۴.

با این توضیحات: ۱. صحت سند روایت شریفه سفینه به اثبات رسید، ۲. نادرستی گفتار ابن تیمیه و ناصر الدین البانی بیش از پیش آشکار شد، ۳. راویان حدیث سفینه افراد ثقه و مورد اطمینان هستند، ۴. آشکار شد که سلفی‌ها با احادیث فضایل اهل بیت برخوردی دوگانه دارند. آنان درحالی که در موارد دیگر احادیث ضعیف را می‌پذیرند و آنها را تقویت می‌کنند، احادیث صحیح فضایل اهل بیت علیهم‌السلام را ضعیف نشان می‌دهند. بنابراین ادعاهای آنان درباره قبول یا رد احادیث، مستلزم بررسی و تحقیق است و نمی‌توان آنان را از مطلعان و صاحب نظران در علم حدیث شمرد.

◆ كتابنامه

١. ابن تيميه حياته، عقائده: صائب عبد الحميد، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه إسلامي، چاپ دوم، ١٤٢٦ ق.
٢. اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة: احمد بن ابى بكر بن اسماعيل البوصيرى، مكتبة الشاملة.
٣. أخيار مكة في قديم الدهر وحديثه: أبو عبد الله محمد بن إسحاق مكى فاكهي، بيروت: دار خضر، چاپ دوم، ١٤١٤ ق.
٤. الأدب المفرد: محمد بن إسحاق أبو عبد الله بخارى، بيروت: دار البشائر الإسلامية، چاپ سوم، ١٤٠٩ ق.
٥. استجلاب ارتقاء الغرف: حافظ سخاوى، بيروت: دار البشائر الإسلامية، ١٤٢١ ق.
٦. أسنى المطالب في مناقب سيدنا علي بن أبي طالب: شمس الدين محمد بن محمد بن محمد جزرى، اصفهان، بی تا.
٧. الامالى الشجرية: ابن شجرى، موقع الوراق، مكتبة الشاملة.
٨. إمتاع الأسماح بما للنبي من الأحوال والأموال والحفلة والمتاع: تقى الدين أحمد المقرئى، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ ق.
٩. امثال الحديث: الإصبهاني، موقع جامع الحديث، مكتبة الشاملة.
١٠. الانبيا على قائل الرواة: ابن عبد البر، موقع الوراق، مكتبة الشاملة.
١١. البلدانيات: سخاوى، مكتبة الشاملة.
١٢. تاريخ ابن معين: غطفانى بغدادى، بيروت: دار القلم، بی تا.
١٣. تاريخ الإسلام: ذهبى، قاهره: مكتبة التوفيقية، بی تا.
١٤. تاريخ الطبري: بيروت: مؤسسة الأعلمی، بی تا.
١٥. تاريخ بغداد: خطيب بغدادى، بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
١٦. تذكرة الخواص: سبط ابن جوزى، تهران: مكتبة نينوى، بی تا.
١٧. تطهير الجنان واللسان: ابن حجر هيمى، قاهره: مكتبة القاهرة، بی تا.
١٨. تقريب التهذيب: ابن حجر عسقلانى، اردن: بيت الافكار الدوليه، چاپ چهارم، بی تا.
١٩. تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلانى، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.
٢٠. تهذيب الكمال: مزي، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٠٠ ق.
٢١. جواهر العقدين في فضل الشرفين: على بن عبد الله حسنى سمهودى، بغداد: مطبعة العانى، ١٤٠٥ ق.
٢٢. حلية الاولياء وطبقات الاصفياء: ابونعيم احمد بن عبد الله الاصبهاني، بيروت: دار الكتاب العربى، چاپ چهارم، ١٤٠٥ ق، المكتبة الشاملة.
٢٣. الدر المنثور في التأويل بالماثور: جلال الدين سيوطى، موقع التفاسير، مكتبة الشاملة.

٢٤. الدرر السنّية في الأجوبة النجاشية: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم عاصمي نجدى، بي جا، چاپ ششم، ١٤١٧ق.
٢٥. ذخائر العقبي: ابو جعفر طبرى، مكتبة الشاملة.
٢٦. ذخيرة الحفاظ: مقدسى، تحقيق: عبد الرحمن فريوائي، رياض: دار السلف، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٢٧. الرفع والتكميل في الجرح والتعديل: لکنوى، بيروت: مكتب المطبوعات الإسلامية، چاپ ششم، ١٤٢١ق.
٢٨. سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة: محمد ناصر الدين البانى، رياض: مكتبة المعارف، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢٩. السلسلة الصحيحة: محمد ناصر الدين البانى، مكتبة الشاملة.
٣٠. سنن الترمذى: بيروت: دارالكتاب العربى، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٣١. سنن أبي داود: بيروت: دارالمعرفة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٣٢. سؤالات أبي عبيد الأجرى: الأجرى مکه: دارالإستقامة، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٣٣. الشريعة: محمد بن حسين آجرى، تحقيق: سليمان الهميحي، رياض: دار الوطن، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٣٤. شواهد التنزيل لمن خصص بالتفضيل: حاكم حسكاني، مكتبة الشاملة.
٣٥. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة: إين حجر هيثمي، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٩٩٧م.
٣٦. الطبقات الكبرى: ابن سعد، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٣٧. العلل الواردة في الأحاديث النبوية: دارقطني، رياض: دارطبيب، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
٣٨. الفتح المبين: سيد احمد زيني دحلان، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
٣٩. فضائل الصحابة: احمد بن حنبل، رياض: دارابن جوزى، چاپ چهارم، ١٤٣٠ق.
٤٠. فيض القدير شرح الجامع الصغير: عبد الرؤوف المناوي، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
٤١. كنز العمال: متقي هندي، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ ١٩٨٩.
٤٢. الكامل في ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدى بن عبدالله بن محمد ابواحمد الجرجان، تحقيق: يحيى مختار غزاوى، بيروت: دارالفكر، چاپ سوم، ١٤٠٩ق، مكتبة الشاملة.
٤٣. كتاب الجرح والتعديل: ابن ابى حاتم رازى، حيدرآباد دکن: دارالفكر، چاپ اول، بي تا.
٤٤. لسان الميزان: ابن حجر عسقلانى، بيروت: مؤسسة الأعلمی، چاپ سوم، ١٤٠٦ق.
٤٥. المتفق والمفترق: خطيب بغدادى، اردن: دارالغرب اسلام، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
٤٦. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: ابن ابى بكر هيثمي، بيروت: مؤسسة المعارف، ١٤٠٦ق.
٤٧. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ملا على قارى، موقع المشكاة الاسلاميه، مكتبة الشاملة.
٤٨. المستدرک على الصحيحين: حاكم نيشابورى، بيروت: دارالكتاب العربى، بي تا.
٤٩. مسند البزار: بزار، مكتبة الشاملة.

٥٠. مسند الشهاب: قضاعى، موقع جامع الحديث، مكتبة الشاملة.
٥١. مشكاة المصابيح: محمد بن عبدالله الخطيب تبريزى، بيروت: المكتب الإسلامى، چاپ سوم، ١٤٠٥ ق، مكتبة الشاملة.
٥٢. المطالب العالیه: ابن حجر عسقلانى، موقع جامع الحديث، مكتبة الشاملة.
٥٣. المعارف: ابن قتيبه دينورى، موقع الواروق، مكتبة الشاملة.
٥٤. المعجم الأوسط: طبرانى، رياض: مكتبة المعارف، ١٤١٥ ق.
٥٥. المعجم الصغير: سليمان بن احمد بن ايوب ابوالقاسم طبرانى، موقع جامع الحديث، مكتبة الشاملة.
٥٦. المعجم الكبير: سليمان بن احمد بن ايوب ابوالقاسم طبرانى، تحقيق: حمدى بن عبدالمجيد السلفى، موصل: مكتبة العلوم والحكم، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق، مكتبة الشاملة.
٥٧. معرفة الثقات: أحمد بن عبدالله بن صالح أبو الحسن العجلي الكوفي، مدينة: مكتبة الدار، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.
٥٨. مفاتيح الغيب: فخر رازى، مكتبة الشاملة.
٥٩. الفصل في الرد على شبهات أعداء الإسلام: على بن نايف الشحوذ، بى جا، بى تا.
٦٠. منهاج السنة النبوية: ابن تيمية، تحقيق: دكتور محمد رشاد سالم، بى جا، چاپ اول، ١٤٠٦ ق.
٦١. المؤلف والمختلف: دار قطنى، مكتبة الشاملة.
٦٢. ميزان الاعتدال: ذهبى، بيروت: دارالفكر، ١٤٣٠ ق.
٦٣. نتائج الأفكار في تخريج الأذكار: ابن حجر عسقلانى، بيروت: دارابن كثير، ١٩٩٦ م.
٦٤. نزهة المجالس ومنتخب التفائس: صفوري، بيروت: دار المحبة - دار آية، ٢٠٠١ م.
٦٥. نظم الدرر في تناسب الآيات: برهان الدين البقاعي، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ق.
٦٦. نظم درر المسطين: زرندى حنفى، مكتبة الشاملة.
٦٧. نفضات الأزهار: سيد على حسيني ميلانى، قم: مركز الحقائق الإسلامية، چاپ دوم، ١٤٢٦ ق.
٦٨. نفضة الريحانة وورشحة طلاء الحانة: محبي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٦ ق.
٦٩. النهاية في غريب الحديث والأثر: أبو السعادات المبارك بن محمد جزري، بيروت: المكتبة العلمية، ١٣٩٩ ق.



تقیه و رویکرد دوپاییت به آن

* محمد ابراهیم نژاد



* دانش آموخته و پژوهشگر حوزه علمیه قم.

◆ چکیده

تعالیم اسلام بر پایه عقلانیت و مطابق فطرت بشری نهاده شده است که در برگیرنده همه جوانب زندگی است. در زندگی بشری گاهی به سبب وجود عقاید و سلیقه‌های گوناگون، انسان مجبور به رفتاری بر خلاف عقیده قلبی خود برای حفظ جان و یا مصالح دیگری است. اسلام با رعایت ضوابط و شرایط خاصی چنین رفتاری را در تعالیم خود به پیروانش توصیه نموده است. در این میان شیعه به سبب فشارهای سیاسی، بیشتر از سایر مذاهب به تقیه عمل کرده است، ولی عده‌ای ظاهرگرا شیعه را به دلیل عمل به تقیه، به نفاق و کفر و الحاد متهم کرده‌اند. این مقاله در پی اثبات جوانب مختلف تقیه در قرآن کریم، سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، صحابه و بزرگانی است که مورد قبول فرقه وهابیت‌اند.

۱۸۶

کلید واژگان: تقیه، نفاق، اکراه، مدارات، کتمان، عقیده.

سراج منیر

◆ مقدمه

تقیه یکی از فرامین اسلامی است که از ابتدا در میان شیعیان متداول بوده و اهمیت فراوانی یافته است. راز اینکه شیعیان نسبت به سایر مذاهب اسلامی بیشتر به تقیه عمل کرده‌اند، در این واقعیت تلخ تاریخی نهفته است که آنان در طول حیات پرفراز و نشیب خود از جنبه‌های گوناگون، سخت در تنگنا و فشار بوده‌اند.^۱ به‌همین دلیل تقیه یکی از راهبردهای شیعه برای حفظ مکتب خود و پاسداشت جان شیعیان بوده است. از سوی دیگر، برخی با چشم‌پوشی از حقایق موجود، به کلی تقیه را مردود شمرده و شیعیان را متهم به نفاق کرده است.

تقیه در لغت به معنای محافظت کردن، پرهیز کردن و بر حذر داشتن است^۲ و در اصطلاح عبارت است از ابراز یا کتمان عقیده برخلاف نظر قلبی خود برای اجتناب از ضرر دینی یا دنیایی.^۳ در تعریفی دیگر، تقیه، نگاهداری خود از آسیب دیگری است، با ابراز موافقت با گفتار یا کردار مخالف حق یا با اظهار چیزی که خود بدان اعتقاد ندارد.^۴ تقیه بر دو قسم است: یکی تقیه خوفی که برای دفع زیان و رفع خوف آن صورت می‌گیرد و بیشتر موارد تقیه از این گونه است؛^۵ دیگری تقیه مداراتی یا تحبیبی که برای جلب نظر مخالفان و حتی همکاری آنان در اهداف مشترک انجام می‌شود.^۶

۱. برای نمونه در عهد معاویه حضرت علی علیه السلام را بر فراز منابر دشنام می‌دادند، پس از وی امویان و عباسیان نیز با شیعیان رفتاری خشونت آمیز داشتند. حادثه عاشورا در سال ۶۱، واقعه حرّه و کشتار مردم مدینه از جمله هفتصد نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، شهادت زید بن علی در زمان هشام بن عبدالملک، کشته شدن بسیاری از شیعیان در واقعه فخ و دوران وحشت انگیز حاکمیت حجاج و سخت‌گیری شدید او به شیعه، نمونه‌هایی از این رفتارند.
۲. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۷۳۱؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۸۲۰.
۳. تصحیح الاعتقاد، ص ۶۶؛ اعتقادات، ص ۱۳۷؛ القواعد الفقہیة، سید حسن بجنوردی، ج ۵، ص ۴۹-۵۰.
۴. کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۹۶؛ رسائل فقہیة، ص ۷۱؛ المبسوط، ج ۲۴، ص ۴۵.
۵. المكاسب المحرمة، ج ۲، ص ۸۶؛ القواعد الفقہیة، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۱۰.
۶. تفسیر سید مصطفی خمینی، ج ۳، ص ۳۰۶؛ الرسائل، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ القواعد الفقہیة، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۱۰.

تقیه از جهت شیوه اجرای آن نیز بر دو قسم است: تقیه کتمانی و تقیه اظهاری. تقیه کتمانی، پوشانیدن و مخفی کردن عقیده و مذهب خود^۱ و تقیه اظهاری، ابراز نظری بر خلاف عقیده یا مذهب خود است.^۲ به لحاظ حکم شرعی نیز تقیه به پنج قسم واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح تقسیم شده است.^۳ توریه، یعنی انتقال مفهومی از کلام به مخاطب که مراد متکلم نیست^۴ نیز در متون دینی در شمار شیوه‌های تقیه آمده است.^۵

در یک آیه از قرآن به صراحت از تقیه یاد شده است: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا﴾^۶ و در آیاتی دیگر مفهوم تقیه با تعبیری دیگر آمده است؛ مانند کتمان ایمان: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾^۷ و اظهار کفر همراه با ایمان قلبی: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾.^۸ در برخی آیات نیز تعبیری به کار رفته که در احادیث به تقیه تفسیر شده است؛ مانند ﴿أَدْفَعِ بِأَلْتِي هِنِي أَحْسَنُ﴾^۹ و ﴿وَيَذَرُونِ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾.^{۱۰} افزون بر این، مصادیقی از تقیه نیز در

۱. فقه الصادق علیه السلام، ج ۱۱، ص ۴۱۵؛ نقش تقیه در استنباط، ص ۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۱۱.

۳. رسائل فقهیه، ص ۷۳ - ۷۴؛ فقه الصادق علیه السلام، ج ۱۱، ص ۴۲۰؛ القواعد والفوائد، ج ۲، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

۴. مسالك الأفهام، ج ۹، ص ۲۰۸؛ کلمة التقوی، ج ۴، ص ۲۳.

۵. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۰۲.

۶. سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۷. سوره غافر، آیه ۲۸.

۸. سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۹. سوره مؤمنون، آیات ۲۳ و ۹۶؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۷؛ کافی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ معانی الاخبار، ص ۳۸۶.

۱۰. سوره قصص، آیات ۲۸ و ۵۴؛ کافی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۰۳؛ مستدرک الوسائل،

ج ۱۲، ص ۳۰۳.

قرآن بازگو شده است؛ مانند: «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»؛^۱ «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ»؛^۲ «وَلَيْتَلَطَّفَ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا»؛^۳ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا»؛^۴ هر چند بیشتر موارد مذکور، مصداق توریه نیز هست.

در احادیث امامان معصوم علیهم السلام تقیه سپر خداوند^۴ یا سپر مؤمن^۵ و جزء دین آنان خوانده شده است و کسانی که تقیه نمی‌کنند، بی‌دین شمرده شده^۶ و شیعیان به مدارا کردن با پیروان دیگر مذاهب و شرکت در مجالس و نمازهای جماعت آنان در شرایط خاص و تشییع جنازه‌های آنان ترغیب شده‌اند.^۷

افزون بر ادله یادشده، اجماع فقهای امامی نیز بر مشروع بودن تقیه دلالت دارد.^۸ مستند مشروعیت تقیه، افزون بر ادله قرآنی و حدیثی، حکم عقل و سیره عقلاست. شکی نیست که اظهار عقیده صحیح و حق و تبلیغ آن در میان دیگر اقوام، ارزش بسیاری دارد و رسالت تمامی انبیای الهی بوده است، اما اگر از اظهار آن فایده مهمی حاصل نشود، بلکه همراه با ضرر احتمالی مادی و یا معنوی باشد، عقل بشر حکم به کتمان عقیده و یا اظهار خلاف عقیده را می‌کند و حتی در برخی موارد حکم به وجوب

۱. سوره صافات، آیه ۸۹؛ التتبیح، ج ۴، ص ۲۹۶ - ۲۹۷، «الطهارة»؛ القواعد الفقهية، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۰۲ - ۴۰۳؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۸.
۲. سوره یوسف، آیات ۱۲ و ۷۰؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۱۵.
۳. سوره کهف، آیات ۱۸ و ۱۹ - ۲۰؛ تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۷۶.
۴. کافی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۰۷.
۵. مشکاة الأنوار، ص ۹۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۰۴ - ۲۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۹۸.
۶. عوالي اللئالی، ج ۲، ص ۱۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۷۷.
۷. کافی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۱۹ - ۲۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۳۱.
۸. القواعد الفقهية، سید حسن بجنوردی، ج ۵، ص ۵۰؛ نقش تقیه در استنباط، ص ۱۵۵ - ۱۵۶.

این کار می‌کند؛ همانند آنچه در جریان برخورد حضرت ابراهیم با مشرکین اتفاق افتاد.^۱ در واقع کتمان عقیده و یا اظهار خلاف عقیده، عقب‌نشینی و کوتاه آمدن در برابر باطل نیست، بلکه نوعی تاکتیک در نحوه برخورد با جبهه باطل است که عقل سلیم به آن حکم می‌کند؛ زیرا عقل پرهیز از زیان رساندن به جان، آبرو و مال را واجب می‌شمارد^۲ و در موارد تعارض میان مصالح مهم و مهم‌تر، به تقدم مهم‌تر حکم می‌کند.^۳

در چنین مواردی سیره عقلا نیز کتمان عقیده و رفتارکردن برخلاف عقیده باطنی خود است.^۴ در سیره صحابیان و تابعیان نیز تقیه رواج داشته و از برخی صحابه مانند ابن مسعود،^۵ جابر بن عبدالله انصاری،^۶ ابوهریره^۷ و ... عمل به تقیه گزارش شده است. البته حکم فقهی تقیه، مطلق و در همه موارد یکسان نیست، بلکه بسته به مورد تقیه و شخص تقیه‌کننده و زمان و مکان تقیه، متفاوت است و دارای یکی از احکام پنج‌گانه وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و اباحه است.

◆ تقیه از دیدگاه وهابیان

ابن تیمیه، از جنجالی‌ترین چهره‌های تفکر وهابیت، تقیه را نوعی دروغ‌گویی و نفاق برشمرده؛ می‌گوید: از چیزهایی که در روافض وجود دارد، شباهت آنها به سامری‌هاست که آنها بدترین قوم یهود هستند؛ از این رو مردم آنها را در میان مسلمانان، همانند

۱. سوره انعام، آیات ۷۶ - ۸۰.

۲. العقیده الإسلامیة، ص ۱۷۳؛ التقیه فی الفکر الإسلامی، ص ۱۶ و ۱۰۹؛ القواعد الفقهیة، سید حسن بجنوردی، ج ۵، ص ۷۵.

۳. القواعد الفقهیة، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۳۸۸؛ محاضرات، ج ۲، ص ۲۷۹؛ التقیه فی فقه اهل البيت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۶۶.

۴. نقش تقیه در استنباط، ص ۱۴۳ - ۱۴۵؛ التقیه عند اهل البيت علیهم‌السلام، ص ۲۵.

۵. المدونة الكبرى، ج ۳، ص ۲۹؛ المبسوط، ج ۲۴، ص ۵۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۱۸۳ و ۱۹۰.

۶. المبسوط، ج ۲۴، ص ۴۷.

۷. الطبقات، ج ۲، ص ۳۶۲؛ ج ۴، ص ۳۳۱؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۵؛ الإصابة، ج ۷، ص ۳۵۸.

سامری در میان یهود می‌دانند.^۱ نشانه‌ها و اسباب نفاق، در میان شیعیان روشن‌تر از دیگر گروه‌های مسلمان است. شعار آنها تقیه است؛ یعنی با زبان چیزی گفته شود که در قلب به آن اعتقاد ندارد و این از نشانه‌های نفاق است.^۲

محمد بن عبدالوهاب در توضیح آیه شریفه ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۳ می‌گوید: این آیه تنها دلالت دارد بر اینکه اگر کسی با اکراه کلمات کفر آمیز بگوید، کافر نیست، ولی اگر به جهت خوف و یا مدارا کلمات کفر آمیز بگوید و قلبش هم مطمئن به ایمان باشد، از اسلام خارج و کافر است.^۴ او همچنین در رساله فی الرد علی الروافضه می‌گوید:

اقتضای تقیه، عدم وثوق به اعمال و اقوال اهل بیت است؛ زیرا ممکن است آنها این کارها را از روی تقیه کرده و این سخنان را از روی تقیه گفته باشند. پس هیچ‌یک از سخنان و اعمال آنها حجت نیست. تقیه در واقع مخالفت با امر خداست و مخالفت با امر خدا به بهانه ترس از مردم، موجب می‌شود انسان به پیامبر اعتماد نداشته باشد و این از مقام آنها دور است. هر کسی که چنین چیزی را بر پیامبر جایز بداند، آنها را ناقص دانسته و ناقص دانستن انبیا کفر است.^۵

۱. منهاج السنه، ج ۱، ص ۳۷ و ۶۸.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۵۱.

۳. سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۴. کشف الشبهات، ص ۱۲۰.

۵. رساله فی الرد علی الروافض، ج ۱۲، ص ۲۰.

رشید رضا در تفسیر آیه ۲۸ سوره آل عمران، بعد از قبول کردن اصل تقیه می‌گوید: از شیعه نقل شده که تقیه نزد ایشان اصلی از اصول دین است که تمامی انبیا و ائمه بر این مذهب بوده‌اند.^۱

احمد امین نیز تقیه را اساس دین شیعه و از ارکان دین شیعه ذکر کرده است^۲

◆ نقد و بررسی

تقیه از دیدگاه شیعه، حکمی از احکام مسلم اسلام است، ولی آن را یکی از اصول دین ندانسته است. در ابتدا لازم است تعریف کوتاهی از اصول و فروع دین ارائه دهیم. نزد شیعه امامیه، اصول دین به امور مربوط به عقاید افراد درباره خدا، پیامبر، معاد باشد و اعتقادی قلبی است و در کتب کلامی این مباحث مطرح شده‌اند و انکار یکی از این اصول موجب خروج از دین می‌شود، اما فروع دین مربوط به مسائلی است که به اعمال و رفتارهای انسان بازگشت می‌کند و دارای احکام تکلیفی پنج‌گانه (وجوب، حرمت، اباحه، استحباب، کراهت) است و اختصاص به کتب فقهی دارد. با این بیان به آسانی معلوم می‌شود تقیه جزء فروع دین است؛ چرا که به عمل شخص مسلمان باز می‌گردد و دارای احکام تکلیفی است و فقهای شیعه در کتب فقهی خود از آن بحث کرده‌اند. اما آنچه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام درباره تقیه فرموده‌اند که «دین ده جزء است که نه جزء آن تقیه است»^۳ و روایات دیگر با این مضمون، جنبه تأکیدی دارد. این حدیث همان حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بیان اهمیت صبر و سخاوت است که فرمود: «ایمان همان صبر و سخاوت است»^۴. در زمان آن حضرت سیطره حکومت با امویان و عباسیان بود و شیعیان در بدترین شرایط زندگی می‌کردند.^۵ لذا حضرت به شیعیان خود به حفظ تقیه سفارش می‌کردند تا از ظلم حاکمان در امان باشند.

۱. المنار، ج ۳، ص ۱۹۶.

۲. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۱۷۸.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۱۷.

۴. کنز العمال، ص ۳۶، ح ۵۷.

۵. برای اطلاع از وضعیت سخت شیعیان در این دوران به کتاب مقاتل الطالبيين ابوالفرج اصفهانی مراجعه شود.

آیه ۲۸ سوره آل عمران^۱ به اجماع مفسرین اهل سنت، دلیل بر مشروعیت تقیه است.^۲ آلوسی در تفسیرش تصریح می‌کند این آیه دلیل بر مشروعیت تقیه است.^۳ بخاری نیز در صحیح خود از حسن بصری نقل می‌کند که تقیه تا روز قیامت وجود دارد.^۴ همچنین آیه ۱۰۶ سوره نحل^۵ درباره داستان تقیه عمار از کفار و بر زبان آوردن کلمات کفرآمیز در برابر شکنجه آنان نازل شده است که به صراحت ایمان عمار را اثبات کرده و عمل به تقیه را جایز دانسته است.^۶

ابن تیمیه که یکی از دلایل رد تقیه را دروغ بودن آن می‌داند، گفتار دروغ یکی از صحابه را که برای اصلاح رابطه بین دو نفر بود، تایید می‌کند و می‌گوید:

اما این دروغ زمانی جایز است که از آن رضای الهی را در نظر داشته باشد و نخواهد مسلمانی از دست وی آزار ببیند و از کاری که انجام داده است، پشیمان باشد و با این کار شر او را از خویش باز دارد و نخواهد با دروغ جایگاهی در نزد ایشان پیدا کند و طمع در چیزی که نزد ایشان است، نداشته باشد؛ چون در این موارد دروغ جایز نیست. دروغ زمانی جایز است که نگران خشم ایشان باشد و از دشمنی ایشان بترسد. حذیفه گفته است من بعضی از دینم را برای

۱. «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَانًا وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ».

۲. مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۹۲؛ تفسیر طبری، ج ۳، ص ۲۶۷؛ فتح القدیر، ج ۱، ص ۵۵۱؛ المنار، ج ۳، ص ۱۹۶؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۳۹؛ روح المعانی، ج ۳، ص ۳۹.

۳. روح المعانی، ج ۳، ص ۳۹.

۴. صحیح البخاری، ص ۸۲۸.

۵. «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

۶. روح المعانی، ج ۱۴، ص ۶۴۰؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۱۰۲؛ تفسیر طبری، ج ۱۴، ص ۲۱۶.

حفظ قسمتی دیگر می فروشم که مبدا مشکلی بزرگ‌تر از آن پیش آید.^۱

ذکر این نکته لازم است که برخی علمای اهل سنت از این رو به جواز تقیه اعتراف نکرده‌اند که مبدا به حقانیت شیعه در این مساله اعتراف کنند، ولی آنان احادیث و مسائل تقیه را تحت عناوینی دیگر آورده‌اند. برای نمونه بخاری در صحیحش احادیث تقیه را در کتاب الإكراه و کتاب الأدب باب مدارات آورده است. عبداللطیف بن عبدالرحمن النجدی در تعریف مدارات می‌گوید: دور کردن شری که سبب فساد می‌شود با زبان نرم، و ترک غلظت یا اعراض و دوری از شخص از ترس شر او.^۲ سپس از عایشه نقل می‌کند که پیامبر در برابر شخص ناسزاگو خوش رفتاری می‌کرد، ولی به شدت از ملاقات با او کراهت داشت.^۳ از همین جا روشن می‌شود که معنای تقیه حتی شامل مدارات با دیگران نیز می‌شود.

آلوسی نیز در تفسیرش بعد از ذکر اقسام تقیه قول عده‌ای را که می‌گویند مدارات از باب تقیه است، نقل می‌کند و بعد از قبول آن می‌گوید: مدارات با کفار، فلاسفه و ظالمان و نرمی سخن با آنها و خندیدن به روی آنها از همین باب است و این غیر از موالاتی است که نهی شده، بلکه اینها از امور مشروع است. سپس روایات متعددی از پیامبر اکرم ﷺ در فضیلت مدارات ذکر می‌کند.

رشید رضا، از مفسرین سلف‌گرا، در تفسیر آیه ۲۸ سوره آل عمران می‌گوید: مدارات در اموری است که حقی را از بین نبرد و باطلی را بنیان نهد. مدارات زیرکی و هوشیاری نیکویی است که ادب مجالست، آن را اقتضا می‌کند، تا زمانی که به نفاق منجر نشود و این مستحب در مواجهه با سفها برای در امان ماندن از سفاهت و پرهیز از ناسزاگویی آنها تأکید می‌شود.^۴

۱. الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲. الدرر السنیه، ج ۸، ص ۷۲.

۳. صحیح البخاری، ص ۷۴۰، ح ۶۱۳۱.

۴. المنار، ج ۳، ص ۱۹۶.

♦ دیدگاه‌های متناقض وهابیان

وهابیان حتی اهل سنت را که به جهت خوف و مدارات در مقابل کفار تقیه می‌کنند، کافر دانسته‌اند.^۱ آنها طبق عقیده خود ساخت هر بنایی برای قبور را حتی برای بزرگداشت صاحب قبر جایز نمی‌دانند و در این مورد فرقی میان پیامبران الهی، اولیای خدا، صالحان و غیر آنها قائل نیستند و حتی ساخت بنا بر قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بدعت می‌شمرند.^۲

محمد ناصر البانی، امام محدثین وهابی، اعتقاد دارد قبه سبزی که بر فراز قبر مطهر پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود دارد بدعتی است که باید نابود شود. همچنین می‌گوید: متأسفانه بدعت دیگری که وجود دارد، واقع شدن قبر مطهر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد است که باید از محدوده مسجد خارج شود.^۳ با این حال تنها دلیلی که باعث شده آنان قبر مطهر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تخریب نکنند، ترس از خشم و غضب مسلمانان علیه آنهاست چراکه آنها تا به حال به هیچ‌یک از آثار باقیمانده از پیامبر حتی مولد النبی و منزل ام المومنین خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا رحمی نکرده و همه آنها را تخریب کرده‌اند.

بن‌باز، رئیس وقت هیئت افتای علمای وهابی، دستور تخریب بنایی را داد که در اردن برای بزرگداشت اصحاب کهف در مدفن آنها ساخته شده بود؛^۴ در حالی که قبر بخاری، که بزرگترین محدث نزد وهابیت است و همچنین ابوحنیفه که یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است دارای بناهای زیبایی است ولی تا به حال از جانب هیچ‌یک از وهابیان نه فتوای به تخریب آنها داده شده و نه اقدامی برای نابودی آنها انجام شده است.

۱. کشف الشبهات، ص ۱۲۰؛ تعلیقات صالح فوزان بر کشف الشبهات، ص ۱۲۲.

۲. أحكام الجنائز و بدعها، ص ۲۰۷؛ فتاوی علماء البلد الحرام، ص ۳۹۳.

۳. تحذیر الساجد من اتخاذ القبور مساجد، ص ۶۸.

۴. الردود البازیة، ص ۱۱۷.

◆ تقیه مسلمان از مسلمان

تقیه پیش از آنکه حکم شرعی باشد، حکم عقلی و عقلایی است. هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد انسان در برابر افراد خطرناکی که برای کشتن مسلمانان به بهانه توسل، زیارت و انجام سایر امور دینی حتی به کودکان رحم نمی‌کنند، با بیان اعتقاد جان خود را از دست دهد. عقل می‌گوید عقیده خود را کتمان کن و بی‌جهت جان خود را به خطر نیفکن.

از دیدگاه عقل هیچ فرقی میان تقیه از کافر و تقیه از مسلمانی که به دیگران ظلم می‌کند، نیست؛ زیرا معیار مشروعیت تقیه در هر دو موجود است و در هر دو صورت اگر دین، جان، مال، آبرو و... در خطر باشد، عقل حکم می‌کند که به صورت موقت دست از اظهار عقیده بردارد. قانون تقدم امر اهم بر مهم که قضیه‌ای پذیرفته شده در میان عقلاست، فرقی میان این دو مورد نمی‌گذارد.

ادله قرآن بر مشروعیت تقیه نیز عام است و اختصاص به تقیه از کفار ندارد، خصوصاً آیه **﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْنَةً﴾**^۱ و آیه **﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ﴾**^۲ **بِالْإِيمَانِ**^۳.

این دو آیه ثابت می‌کند که اگر جان کسی در خطر باشد و یا به کاری مجبور شود، می‌تواند تقیه کند و به صورت موقت از اظهار عقیده خودداری بورزد و چون این حکم مطلق است، پس هم شامل تقیه از کافر می‌شود و هم شامل تقیه از مسلمان ظالم. درست است که این آیه در مورد تقیه از کفار نازل شده است، اما این قاعده ثابت شده است که شأن نزول نمی‌تواند دلیل بر تخصیص حکمی باشد که به صورت عام و مطلق نازل شده است.^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۳. المیزان، ج ۹، ص ۹۱.

دیگر مذاهب اسلامی نیز در این مسئله با شیعیان همراه هستند و آنها نیز صراحتاً فتوی داده‌اند که فرقی میان تقیه مسلمان از کافر و تقیه مسلمان از مسلمان ظالم نیست.

فخررازی معتقد است ظاهر آیه دلالت می‌کند که تقیه فقط از کفار مشروع باشد، اما مذهب شافعی بر این است که اگر در میان مسلمانان نیز همان وضعیت میان مسلمان و مشرک، پیش بیاید، تقیه برای حفاظت از جان جایز است.^۱ همچنین در برخی از تعاریفی که از علمای اهل سنت ارائه شده است، هیچ قیدی که تقیه را مختص به تقیه از کفار کند، وجود ندارد. ابن حجر عسقلانی، از علمای بزرگ اهل سنت که گرایش سلفی دارد، می‌گوید: معنای تقیه ترس از اظهار کردن آنچه در دل است برای دیگران، خواه از اعتقادات باشد یا غیر آن.^۲ آلوسی نیز می‌گوید:

در تعریف تقیه گفته‌اند: حفظ کردن جان، آبرو و مال از شر دشمنان؛ و دشمن دو گونه است: یکی آن که دشمنی او به دلیل اختلاف دینی است مانند اختلاف مسلمان و کافر؛ و دیگری آن که دشمنی‌اش به جهت اهداف دنیوی است؛ مانند مال، کالا، حکومت و فرماندهی.^۳

◆ نمونه‌هایی از تقیه مسلمان از مسلمان

سیره عملی صحابه، تابعین و علمای اهل سنت، بهترین دلیل بر جواز تقیه مسلمان از مسلمان است. در اینجا نمونه‌هایی از این نوع تقیه را که در کتب معتبر اهل سنت نقل شده، ذکر می‌کنیم.

۱. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۸، ص ۱۲.

۲. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۱۴.

۳. روح المعانی، ج ۳، ص ۱۶۴.

۱. تقیه پیامبر اسلام از تازه مسلمانان

از عایشه همسر رسول خدا ﷺ روایت شده است که آن حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که قوم تو وقتی کعبه را ساختند، آن را از پایه‌هایی که حضرت ابراهیم قرار داده بود، کوچک‌تر گرفته‌اند؟ گفتم: چرا شما آن را به حالت اول باز نمی‌گردانید؟ فرمود: اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند (و ایمانشان قوی بود)، چنین می‌کردم.^۱

البانی نیز این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: این روایت را بخاری، مسلم، ابونعیم در المستخرج، دارمی، ابن‌ماجه، طحاوی و بیهقی نقل کرده‌اند.^۲

۲. تقیه حذیفه بن یمان از عثمان^۳

سرخسی می‌گوید: حذیفه برای مدارای با عثمان قسم خلاف واقع می‌خورد و سپس می‌گوید: از ابراهیم ذکر شده: مردی به من گفت که از طرف شخصی به ستوه آمده، چگونه با او رفتار کند؟ ابراهیم دستور داد توریه کند. همچنین از عقبه بن غرار نقل شده: ما در نزد ابراهیم بودیم و او از حجاج بسیار بیمناک بود. زمانی که از نزد او خارج شدیم، به ما گفت اگر حجاج از مکان من پرسید، قسم بخورید که نه مکان من را می‌دانید و نه از من اطلاعی دارید.^۴ همچنین در جای دیگر می‌گوید: حذیفه از کسانی بود که بنا بر آنچه نقل شده، برای مدارای با دیگران تقیه می‌کرد و به سبب همین به او منافق گفته می‌شد، ولی او در جواب می‌گفت: من بعضی از دین خود را با بعضی دیگر خریداری می‌کنم.^۵

۱. صحیح البخاری، ص ۱۹۲، باب فضل مکه و بنی‌ها، ح ۱۰۸۳ - ۱۰۸۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۶۴۶، ح ۲۵۴۹۵.

۲. ارواء الغلیل، ج ۴، ص ۳۰۵.

۳. حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۱ ص ۲۷۹؛ تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۲۰۵؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۸۷۵۳.

۴. المسوط، ج ۳۰، ص ۲۱۴.

۵. همان، ج ۲۴، ص ۴۶.

۳. تقیه ابوهریره از عمر

از ابوهریره روایت شده است که گفت: من روایاتی را به شما می‌گویم که اگر در زمان عمر یا در نزد وی آنها را بر زبان آورده بودم، سرم را می‌شکست.^۱ ذهبی روایت را صحیح دانسته و از ابوهریره نقل کرده: ما در زمان عمر نمی‌توانستیم بگوییم رسول خدا این چنین گفته، تا اینکه عمر از دنیا رفت.^۲ این روایات ثابت می‌کند که ابوهریره در زمان عمر از ترس شلاق عمر، از باب تقیه برخی روایات را نقل نمی‌کرده است.

۴. تقیه ابن عمر

از ابن عمر روایت شده است: روزی نزد حفصه رفتیم؛ در حالی که وی با کنیزانش گوشواره در گوش می‌کردند. به او گفتم: دیدی که کار مردم (معاویه) به کجا رسیده است و به ما چیزی داده نشد! در پاسخ گفت: نزد ایشان برو که ایشان منتظر تو هستند و می‌ترسم که اگر نزد ایشان نروی، سبب تفرقه شود. وقتی که مردم (از گرد عبد الله یا حفصه) پراکنده شدند، معاویه سخنرانی کرد و گفت: هرکس می‌خواهد در مورد حکومت با ما سخن بگوید، باید برای ما شاخ و شانه بکشد! ما از وی و پدر وی سزاوارتر به خلافت هستیم (کنایه از عبدالله بن عمر!). در این هنگام حبیب بن مسلمه به عبدالله بن عمر گفت: پس چرا پاسخ معاویه را ندادی؟ عبد الله گفت: من از هدایای خویش گذشتم و خواستم که به او بگویم سزاوارتر بر این کار کسی است که با تو و پدرت جنگید تا اسلام بیاورید! اما ترسیدم که سخنان من سبب تفرقه در بین مردم و خون‌ریزی شود و کسی گمان کند که من منظور دیگری دارم (گمان کنند مقصود من حسن بن علی است!) به همین سبب یاد نعمت‌های بهشتی افتادم. حبیب گفت: از بلا حفظ شدی و از گناه به دور ماندی.^۳

۱. صحیح البخاری، ص ۲۵، باب حفظ علم، ح ۱۲۰؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۱۳.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۱ و ۶۰۲.

۳. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۰۸.

۵. تقیه علما و مردم اهل سنت در فتنه خلق قرآن

مذهب اعتزال در زمان خلفای عباسی به اوج قدرت خود رسیده بود و خلفای عباسی مردم را مجبور به پذیرش اعتقادات کلامی معتزله می کردند؛ به طوری که هر کس معتقد به خلق قرآن نبود، کشته می شد. بسیاری از علما و تقریباً تمام مردم اهل سنت، با اجابت کردن دعوت سلاطین، به خلق قرآن اقرار می کردند، با اینکه اعتقاد قلبی آنها عکس آن بود. تاریخ نویسان اهل سنت از این فتنه به «محنة خلق القرآن» یاد می کنند و تقیه کردن مردم را تأیید می کردند و به آن مشروعیت می بخشیدند.

ذهبی، دانشمند مشهور اهل سنت، در باره این فتنه می نویسد: هر کس از روی تقیه پاسخ داده باشد، اشکالی ندارد!!^۱

۶. تقیه ابوحنیفه از ابن ابی لیلی

خطیب بغدادی از ابن الفضل از دعلج بن احمد از احمد بن علی الأبار از سفیان بن وکیع نقل می کند: عمر بن حماد بن ابی حنیفه نزد ما آمد و گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: ابن ابی لیلی شخصی را نزد ابوحنیفه فرستاد و از وی در مورد قرآن سؤال کرد. وی پاسخ داد: قرآن مخلوق است. ابن ابی لیلی گفت: یا توبه می کنی و یا علیه تو اقدام می کنم! به همین سبب ابوحنیفه از وی اطاعت کرد و گفت: قرآن کلام خداست. سپس وی را در شهر می گرداندند و این مطلب را به مردم می گفت که وی از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن دست برداشته است. پدرم گفت: از ابوحنیفه پرسیدم چرا از او تبعیت کردی؟ پاسخ داد: ای فرزند، ترسیدم که علیه من اقدامی انجام دهد و از روی تقیه به وی پاسخ گفتم.^۲

۱. صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۳۲۲.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۷۶، ش ۷۲۹۷.

۷. تقیه ابن تیمیه

در مناظره‌ای که در روز جمعه ۱۲ رجب سال ۷۰۵ میان ابن تیمیه و فقهای عصرش درباره عقیده ابن تیمیه برگزار شده بود، در روز دوم مناظره کمال الدین زملکانی در مناظره او را ساکت کرد و ابن تیمیه از ترس بر جانش در میان حاضرین شهادت داد که شافعی مذهب است و به هر آنچه امام شافعی اعتقاد دارد، معتقد است.^۱

♦ وجوب تقیه از دیدگاه مذاهب اسلامی

شیعه تنها در برخی موارد تقیه را واجب می‌داند و این طور نیست که در همه موارد تقیه واجب باشد. در بعضی موارد مانند قتل نفس، شرب خمر، ضرر به دین و جایی که مصلحت عدم تقیه بیشتر باشد، تقیه حرام است؛ همان گونه که حضرت ابوعبدالله علیه السلام در برابر حکومت یزید برای امر به معروف و نهی از منکر، در مقابل بدعت‌ها و مفاسد حکومت اموی قیام کرد و در این راه جان خود و اهل بیت و یارانش را فدا کرد و زنان ایشان را به اسارت گرفتند؛ چرا که اصل اسلام در خطر نابودی قرار داشت. میثم تمارها نیز بر فراز چوبه دار پرده تقیه را پاره کردند و فضایل علی علیه السلام را در دوران خفقان بار بنی‌امیه گفتند و شربت شهادت نوشیدند.

علمای اهل سنت نیز در برخی موارد قائل به وجوب و یا استحباب تقیه‌اند. زمخشری در تفسیر آیه ۲۸ سوره آل عمران می‌گوید:

اگر از امری بیمناک شوید، واجب است از باب تقیه، خود را از آن حفظ کنید؛ چنان که اگر عده‌ای از دشمنان بترسند، به آنها اجازه داده شده که با ایشان دوستی کنند و مراد از این دوستی، خوش‌خویی و معاشرت ظاهری است؛ درحالی که کینه و دشمنی آنها را در دل دارند.^۲

۱. البدر الطالع، ص ۹۶.

۲. الکشاف، ج ۱، ص ۴۲۲.

برخی از عالمان اهل سنت نیز تقیّه را واجب شرعی دانسته و ترک آن را حرام تلقی کرده‌اند. ابوحنیفان اندلسی از مسروق نقل می‌کند که او گفته: هرگاه کسی که باید تقیّه کند، به این وظیفه عمل نکند، وارد دوزخ می‌شود.^۱

حکم به وجوب تقیّه، در میان علمای سلف‌گرا نیز دیده می‌شود؛ از جمله رشید رضا در تفسیر آیه ۲۸ سوره آل عمران در برخی موارد تقیّه را واجب دانسته است. همچنین آلوسی نوع دیگری از تقیّه را واجب می‌داند و آن حفظ اسرار الهی و افشا نکردن آن در برابر اغیار است.^۲

♦ فتوا به تقیّه در میان اهل سنت

از بررسی ادله بر می‌آید که تقیّه در جایی است که مصلحت بیشتر در انجام تقیّه باشد و اختصاصی به زمان ضعف ندارد، حتی صحابه و علمای اهل سنت نیز هر جا مصلحت اقتضا می‌کرده، حتی در غیر حالت ضعف، فتوا به تقیّه داده‌اند که نمونه‌هایی از این قبیل را ذکر می‌کنیم:

۱. مالک بن انس، رئیس مذهب مالکی، به پیروانش می‌گوید:

در نماز جماعت اقتدا کردن به امامی که قدریه است جایز نمی‌باشد مگر در صورتی که از جانب ایشان خوف و ترس بر خود داشته باشی که در این صورت جایز است به آنها اقتدا کنی و بعداً قضای نماز را بجا بیاوری.^۳

۲. مراغی، مفسر معاصر اهل سنت و شیخ الازهر (م ۱۳۷۱ق) می‌گوید: معنای آیه شریفه ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً﴾^۴ چنین است که ترک دوستی مؤمنان با کفار در همه حال لازم است، مگر در حالتی که بترسد آسیبی از ایشان به وی برسد. در این هنگام

۱. البحر المحیط، ج ۲، ص ۴۲۴.

۲. روح المعانی، ج ۲، ص ۱۶۴.

۳. المدونة الكبرى، ج ۱، ص ۸۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۲۸.

شما می‌توانید با ایشان تا زمانی که در هراس هستید، تقیه کنید؛ زیرا قاعده شرعی این است که دفع کردن ضرر، مقدم بر به دست آوردن مصلحت است و وقتی که دوستی با ایشان برای دفع ضرر ایشان جایز شد، برای به دست آوردن منفعت مسلمانان قطعاً واجب است. بنابراین مانعی ندارد که دولت‌های اسلامی با دولت‌های غیر اسلامی به جهت فایده‌ای که به مسلمانان می‌رسد، هم‌پیمان شوند، این فایده برای به دست آوردن منفعت باشد یا دفع ضرر. نیز دولت‌های اسلامی حق ندارند با دولت‌های غیر مسلمانان ارتباطاتی داشته باشند که به ضرر مسلمانان است و این دوستی با کفار مخصوص حالت ضعف نیست و در همه حال جایز است. علما از این آیه جواز تقیه را استنباط کرده‌اند، به این صورت که انسان سخنی بگوید یا کاری انجام دهد که مخالف با حق است؛ زیرا می‌خواهد خود را از ضرری که دشمنان به او یا ناموس او یا مال او می‌رسانند، حفظ کند. پس کسی که کلمات شرک آلود بزند تا جان خویش را از هلاکت برهاند، در حالی که قلب او با ایمان محکم شده است، کافر نیست، بلکه برای این کار خویش مجوزی دارد؛ همان‌طور که عمار یاسر در هنگامی که قریش او را به گفتن کلمات کفر مجبور کردند و وی به ناچار موافقت کرد، اما قلب او با ایمان محکم شده بود و این آیه در مورد وی نازل شد که: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۱.

۲۰۳

۳. ابن عربی در تفسیر آیه ﴿وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ﴾ می‌نویسد: علت وجوب زکات انجیر و زیتون آن است که خداوند در مورد آن دو نعمت، آنها را بسیار بزرگ دانسته است و مردم آن را جمع آوری می‌کنند و نگه می‌دارند. به همین سبب ما فتوا به وجوب زکات این دو دادیم، اما پرهیز کردن بسیاری از علما از تصریح به وجوب زکات در این دو، از باب تقیه از ظلم حاکمان بوده است؛ زیرا ایشان اموال به دست‌آمده از زکات را برای

۱. تفسیر المراغی، ج ۱، ص ۴۸۶ - ۴۸۷.

خویش جمع آوری می‌کردند (و اگر فتوا به زکات داشتن انجیر و زیتون می‌دادند، این دو را نیز غصب می‌کردند).^۱

۴. ابن‌خويز منداد گفته است: اطاعت از سلطان در جایی که اطاعت خداوند باشد، واجب است، اما در جایی که عصیان خداوند است، واجب نیست و به همین سبب گفته‌ایم اطاعت از حاکمان زمان ما و یاری کردن و بزرگ دانستن آنان جایز نیست، اما اگر جهاد کردند، باید ایشان را یاری کرد، و واجب است که از طرف ایشان قضاوت و امامت و مسئولیت قبول کرد و آن وظایف را مطابق با شریعت انجام داد و اگر خود امام جماعت شدند، در صورتی می‌توان پشت سر ایشان نماز خواند که اهل بدعت نباشند، اما اگر اهل بدعت بودند، نماز پشت سر ایشان جایز نیست، مگر از باب تقیه به جهت ترس از ایشان، و (در این صورت) نماز را باید تکرار کند.^۲

◆ تقیه در عمل

چنانچه فلسفه تقیه را حفظ جان بدانیم که بیهوده به هدر نرود، در این صورت نباید میان تقیه در اقوال و تقیه در افعال فرق گذاشت. فرض کنید زن مسلمانی در میان عده‌ای از دشمنان متعصب اسلام گرفتار شده است و اگر یک ساعت مقعنه خود را بر ندارد، خون او را می‌ریزند. آیا هیچ فقیهی دستور می‌دهد که مقعنه را حفظ کن هر چند خون تو را بریزند؟ این تقیه، تقیه عملی است که همه فقها آن را پذیرفته‌اند. همان‌طور که گفته شد، ادله تقیه مطلق است و هیچ تخصیصی نخورده است و عمومیت دارد و شامل تقیه در عمل نیز می‌شود. علاوه بر اینکه آیه مربوط به اصحاب کهف و مؤمن آل‌فرعون که ایمانشان را کتمان می‌کردند، دلالت بر تقیه در اعمال دارد. بسیاری از علمای اهل سنت نیز تقیه در عمل را پذیرفته و به آن عمل کرده‌اند.

۱. ابوحنیفه اندلسی مالکی، آیه **﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَهُ﴾** را چنین معنا کرده است: کافران را برای هیچ هدفی به دوستی نگیرید، جز به منظور تقیه، که در این

۱. أحكام القرآن، ج ۴، ص ۴۱۳.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۵۹.

صورت اظهار دوستی به زبان و عمل جایز است، بدون اینکه این دوستی به دل و ضمیر او راه پیدا کند.^۱

۲. مصطفی مراغی، از مفسران اهل سنت، می‌نویسد:

تقیّه آن است که انسان سخنی برخلاف حق بگوید و یا عملی برخلاف حقیقت انجام دهد تا بدین وسیله از آسیب رساندن دشمن به جان، مال، حیثیت و آبرو محفوظ بماند.^۲

۳. آلوسی، از مفسران اهل سنت، نیز می‌گوید: «تقیّه همان محافظت بر جان، مال و آبرو از شر دشمنان است».^۳

۴. شوکانی می‌گوید:

حسن بصری، اوزاعی، شافعی و سخنون چنین گمان کرده‌اند که جواز در آیه تقیه، تنها در گفتار است و در رفتار جایز نیست؛ مانند آنکه وی را مجبور به سجده برای غیر خدا کنند، اما ظاهر آیه مخالف این ادعاست؛ زیرا عمومیت رد و شامل کسانی می‌شود مجبور به گفتار یا کرداری شوند، اما کسانی که می‌گویند این آیه مخصوص گفتار است، دلیلی ندارند، و اینکه این آیه در مورد تقیه در گفتار نازل شده است، نمی‌تواند دلیل واقع شود، به خصوص که با لفظ عام آمده است.^۴

۱. البحر المحیط، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲. تفسیر المراغی، ج ۳، ص ۱۳۷.

۳. روح المعانی، ج ۳، ص ۱۶۴.

۴. فتح القدير، ج ۳، ص ۱۹۷.

◆ نتیجه

تقیه یکی از مسائلی است که براساس قرآن، سنت، عقل و به اجماع تمامی مسلمانان مشروعیت داشته و از احکام مسلم اسلام به حساب می‌آید، عملی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صحابه بزرگوار ایشان و حتی علمای برجسته اهل سنت به آن عمل کرده‌اند. وهابیت در حالی به مسأله تقیه اشکالی می‌کند که خود نیز ناچار از عمل به آن بوده است و بر خلاف عقیده خود از تمامی مسلمانانی که بر خلاف عقیده آنها هستند تقیه می‌کند.

در واقع تقیه عملی است که هر انسانی ناچار از آن است و یک عملی است بر اساس فطرت بشری که از جانب خداوند متعال تشریح شده است و سبب بقای اسلام و مسلمین می‌باشد.

◆ كتابنامه

١. أحكام الجنائز و بدعها: محمد ناصر الباني، بيروت: المكتب الاسلامي، چاپ چهارم، بی تا.
٢. ارواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل: محمد ناصر الباني، بيروت: المكتب الاسلامي، چاپ دوم، ١٤٠٥ ق.
٣. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: مجلسي، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٣ ق.
٤. البداية و النهاية: ابن كثير دمشقي، بيروت: دارالكتب العلمية، ٢٠٠٩ م.
٥. البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع: محمد بن علي شوكتاني، تحقيق: محمد حسن حلاق، بيروت: دار ابن كثير، چاپ دوم، ١٤٢٩ ق.
٦. تاريخ بغداد: خطيب بغدادي، تحقيق: عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٧ ق.
٧. تاريخ دمشق الكبير: ابن عساكر، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٢١ ق.
٨. تحذير الساجد من اتخاذ القبور مساجد: محمد ناصر الباني، بيروت: المكتب الاسلامي، چاپ چهارم، ١٤٠٣ ق.
٩. تراث شيخ الأعظم: كتاب الطهارة: مرتضى انصاري، قم: كنگره، بی تا.
١٠. التفسير الكبير: فخر الدين رازي، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤٢٥ ق.
١١. تفسير المنار: محمد رشيد رضا، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤٢٧ ق.
١٢. تفسير طبري: ابي جعفر محمد بن جرير طبري، بيروت: دار الاحياء الكتب العربي، چاپ اول، بی تا.
١٣. تفسير نمونه: مكارم شيرازي و ديگران، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٣٧٥ ش.
١٤. تفصيل وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعة: الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي، قم: آل البيت (عليه السلام) لاحياء التراث، ١٤١٢ ق.
١٥. التقيه: مرتضى انصاري، به كوشش فارس الحسون، قم: مؤسسه قائم آل محمد (عج)، ١٤١٢ ق.
١٦. الجامع لأحكام القرآن: ابو عبدالله محمد بن احمد انصاري قرطبي، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤٢٨ ق.
١٧. حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ابو نعيم اصفهاني، بيروت: دارالفكر، بی تا.
١٨. الدرر السنيّة في الأجوبة النجميّة: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم عاصمي نجدی، رياض، بی تا.

١٩. *الردود البازية في بعض المسائل العقديّة*: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، رياض: دارابن اثير، چاپ اول، ١٤٢٨ق.
٢٠. *رسائل فقهية*: مرتضى انصاري، لجنة تحقيق تراث الشيخ الاعظم، قم: مؤسسة الكلام، ١٤١٤ ق.
٢١. *روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني*: شهاب الدين سيد محمود آلوسى، قاهره: دارالحديث، ٢٠٠٥م.
٢٢. *سير اعلام النبلاء*: شمس الدين ذهبى، بيروت: دارإحياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
٢٣. *شرح كتاب كشف الشبهات*: صالح بن فوزان بن عبدالله فوزان، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢٤. *صحیح البخاري*: محمد بن اسماعيل بخارى، قاهره: دار ابن حزم، چاپ اول، ١٤٢٩ق.
٢٥. *ضحى الإسلام*: احمد امين، بيروت: دارالكتب العلمية، ٢٠١٠م.
٢٦. *عوالي اللئالي*: ابن ابى جمهور، به كوشش عراقى، قم: سيدالشهداء، ١٤٠٣ ق.
٢٧. *فتح الباري في شرح صحيح البخاري*: شهاب الدين ابن حجر عسقلانى، بيروت: دارالمعرفة، چاپ سوم، بى تا.
٢٨. *فتح القدير الجامع بين فني الرواية و الدراية من علم التفسير*: محمد بن على بن محمد شوكانى، مصر: دارالوفاء، چاپ سوم، ١٤٢٦ق.
٢٩. *فقه الصادق عليه السلام*: سيد محمد صادق روحانى، قم: دارالكتاب، ١٤١٣ق.
٣٠. *القواعد الفقهية*: آيت الله ناصر مكارم شيرازى، قم: مدرسة الإمام اميرالمؤمنين عليه السلام، ١٤١١ ق.
٣١. *القواعد الفقهية*: سيد حسن بجنوردى، به كوشش مهريزى و درايتى، قم: هادى، ١٤١٩ ق.
٣٢. *القواعد والفوائد*: محمد بن مكى العاملى، به كوشش سيد عبدالهادى الحكيم، قم: مكتبة المفيد، بى تا.
٣٣. *الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التاويل*: ابوالقاسم محمود بن عمر زنجشى، بيروت: دارإحياء التراث العربى، بى تا.
٣٤. *كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال*: علاء الدين على متقى بن حسام الدين هندى، بيروت: مؤسسة الرسالة، بى تا.
٣٥. *الكافي*: محمد بن يعقوب كلينى، به كوشش غفارى، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٧٥ ش.
٣٦. *كلمة التقوى (فتاوى)*: محمد امين زين الدين، قم: مهر، ١٤١٣ ق.
٣٧. *المبسوط*: سرخسى، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ ق.
٣٨. *المحاسن*: ابن خالد برقى، به كوشش حسينى، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٢٦ ش.

٣٩. المدونة الكبرى: سحنون بن سعيد التنوخي، مصر: بعة السعادة، بي تا
٤٠. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام: شهيد ثاني، قم: معارف اسلامي، ١٤١٦ ق.
٤١. مشكاة الأنوار: طبرسي، به كوشش هوشمند، قم: دارالحديث، بي تا.
٤٢. المصباح المنير: الفيومي، قم: دارالهجرة، ١٤٠٥ ق.
٤٣. معاني الأخبار: ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قمي، به كوشش غفاري، قم: انتشارات اسلامي، ١٣٦١ ش.
٤٤. منهاج السنة النبويه في نقض كلام الشيعة القدرية: ابن تيميه، رياض: دارالفضيلة، بي تا.
٤٥. مؤلفات شيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب: محمد بن عبد الوهاب، رياض: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية، بي تا.
٤٦. الميزان في تفسير القرآن: سيد محمد حسين طباطبائي، قم: جامعه مدرسين، بي تا.
٤٧. نقش تقيه در استنباط: نعمت الله صفري، قم: دفتر تبليغات اسلامي، ١٣٨١ ش.

گفتگو

✓ وهابیت در سراشیپی سقوط



وہایت در سراشیبی سقوط

* عصام العماد



◆ اشاره

دکتر عصام العماد فرزند علامه علی یحیی عماد در سال ۱۹۶۸م در استان «إب»، روستای «صبار» به دنیا آمد. روستای صبار به پایتخت وهابیان در استان إب مشهور است. ساکنان این استان از عقاید وهابیت تأثیر پذیرفته‌اند. خانواده او تکثر مذهبی را پذیرفته و تفاوت مذهبی در اعضای خانواده ایشان مشهود است. برخی افراد این خانواده معتقد به مذهب «زیدیه» صالحیه، برخی دیگر وهابی و برخی هم شیعه دوازده امامی‌اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
جناب آقای دکتر! پیش از پرداختن به سؤالات مربوط به وهابیت، ابتدا بفرمایید که چه عاملی باعث شد که منتقد وهابیت شوید؟

عصام العماد: من با مطالعه برخی کتاب‌ها به خلأها و اشتباهات وهابیت در مسائلی چون توسل پی بردم و یا مطالعه کتاب‌های نظیر العتب الجمیل ابن عقیل شافعی جرقه‌ای در شناخت شخصیت امام علی علیه السلام در من ایجاد کرد و باعث شد در جلساتی که علیه امام علی علیه السلام تشکیل می‌دادیم، شرکت نکنم. و فهمیدم که امام علی علیه السلام شخصیت والایی است. با مطالعه کتب شیخ مفید این ارادت بیشتر شد. من در همه‌جا، در ماهواره‌ها و رسانه‌ها و روزنامه‌ها این را می‌گویم که شخصیت‌هایی مثل سید قطب و محمد ابوزهره یک جرقه ایجاد می‌کنند، ولی راه نقد وهابیت را به روی انسان باز نمی‌کنند؛ چون اینها فقط به برخی از اشتباهات وهابیت پی بردند؛ مثلاً سید

قطب به دیدگاه وهابیت درباره حضرت امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام جواب داده، هرچند نقش بزرگی در روشنگری دارند. انسان باید در پدیده حق طلبی چند مرحله را طی کند: اول باید از اشتباهات شخصیت‌های مقدس پیش شما پرده برداشته شود، در مرحله بعد دنبال مکتب سالم‌تر و کامل‌تر بروید. اگر ابن عقیل، سید قطب و محمد بوزهره نبودند، شاید اصلاً به کتب آثار شیعه نمی‌رسیدم یا نمی‌توانستم بیشتر تأمل و بیشتر بررسی کنم تا به دیدگاه صحیح برسم.

◆ کشتن مردم نجد به بهانه شرک توسط محمد بن عبدالوهاب

سیراج منبر آیا در منطقه نجد شرک و مشرکی بود که محمد بن عبدالوهاب با ادعای مبارزه با مشرکان حرکت کرد و مردم این منطقه را به خاک و خون کشید؟ محمد بن عبدالوهاب چه توجیهی در تکفیر و کشتن مردم نجد دارد؟

عصام العماد: من معتقدم کسانی که می‌گویند در نجد شرک بوده، اینها مورخان متعصب محمد بن عبدالوهاب بوده‌اند؛ مثل ابن غنام در «روضه الافکار» و ابن بشر در «عنوان المجد» و کتاب‌های دیگر که مورخان قدیمی وهابی نگاشته‌اند. مسئله انتشار و وجود شرک در نجد مورد اتفاق اینها بوده است. مسئله مهم دیگر این است که حکومت به دست آل شیخ و آل سعود افتاد و در واقع آل سعود، آل شیخ و فرزندان محمد بن عبدالوهاب و خود محمد بن عبدالوهاب شریک در کشتن نجدی‌ها هستند. از این رو اینها تاریخ این مناطق را نوشتند و حتی به عبدالوهاب (پدر محمد بن عبدالوهاب) تهمت شرک می‌زنند. زمانی که ما در مدارس وهابیت در عربستان بودیم، همیشه می‌گفتند که محمد فرزند عبدالله برانگیخته شد، درحالی که همه مردم جزیره العرب مشرک بودند و محمد فرزند عبدالوهاب نیز در حالی ظهور کرد که مردم جزیره العرب مشرک بودند. همیشه و در همه مسائل، این دو را با هم مقایسه می‌کنند. از همان کودکی به ما می‌گفتند که عرب در دوران محمد بن عبدالوهاب، مشرک‌تر از عرب زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود! همچنین بین جنگ‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جنگ‌های

محمد بن عبد الوهاب مقایسه می‌کنند، حتی نمی‌گویند رسول اکرم ﷺ، بلکه می‌گویند جنگ‌های محمد بن عبدالله و جنگ‌های محمد بن عبد الوهاب. می‌گفتند جنگ‌های محمد بن عبد الوهاب بیشتر از جنگ‌های محمد بن عبدالله است و تازه محمد بن عبد الوهاب این ویژگی را دارد که مشرکین را با دست خودش کشت، ولی رسول اکرم ﷺ این کار را نکرد. یا مثلاً در عیه را مثل مکه می‌دانستیم در اینکه مکه منبع توحید، در شرک اول است و در عیه منبع گسترش توحید در مرحله دوم اسلام یعنی در زمان محمد بن عبد الوهاب است. ما نمی‌توانیم از این غلو عجیب صرف نظر کنیم و این مسئله الآن به مسئله سیاسی تبدیل شده و همان‌طور که شما فرمودید، عده‌ای گفته‌اند که اگر ما در مسئله شرک اعراب منطقه نجد تجدید نظر کنیم، ممکن است دعوت محمد بن عبد الوهاب را زیر سؤال ببریم. البته در نجد بدعت و خرافه بوده؛ همان‌طور که در جامعه تسنن و در جامعه شیعی هم خرافه هست، اما خرافه و بدعت، غیر از شرک است. بدعت که منجر به شرک نمی‌شود. بدعت‌هایی که در جزیره العرب بود، در کل جهان اسلام بوده و هست و فقط در نجد نبوده است. گاهی ملاحظه می‌شود که در آن زمان مردم به یک درخت متوسل می‌شدند. این بدعت است، شرک نیست، پس حالا که بدعت هست، باید بگوییم که آن مسلمانان مشرک هستند، آن هم شرک اکبر که موجب ریختن خون آنها شود؟ متأسفانه مورخین وهابیت میان بدعت‌ها و شرکی که شرک اکبر است، تفکیک نمی‌کنند. آنها مصادیقی را برای شرک می‌آورند که من این مصادیق را بررسی کردم و دیدم همه اینها مصداق بدعت است، نه شرک. ای کاش محمد بن عبد الوهاب می‌گفت که اینها مانند ابوجهل مشرک هستند، اما می‌گوید شرک مردم من بزرگ‌تر از شرک جاهلیت است! محمد بن عبد الوهاب وقتی به روستایی در نجد می‌رود، اولین کاری که می‌کند، امام جماعت را می‌کشد. همین مسئله شخصیت ابن عبد الوهاب را تخریب می‌کند و برای وهابیت گران تمام می‌شود. حالا بر فرض که مسلمانان آن زمان مشرک بودند، ولی رسول اکرم ﷺ این‌طور با مشرکین رفتار نکرد. مشرکان به مدینه حمله می‌کردند و رسول اکرم از خودش دفاع می‌کرد، اما آن حضرت شبانه به یک منطقه حمله نمی‌کرد و آن را نابود نمی‌کرد. آیا

کاری که وهابی‌ان در طائف، کربلا و نجف کردند و به مناطق مسلمان سنی و شیعی هجوم بردند، درست بود؟ در اسلام رسول اکرم ﷺ اول برای پادشاه ایران نامه فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. جنگ رسول اکرم ﷺ جنگ دفاعی بود، اما نود درصد جنگ‌های محمد بن عبدالوهاب، هجومی بود. ابن عبدالوهاب حمله می‌کند و آن منطقه را نابود می‌کند. مستشرقین برای مشوه جلوه دادن رسول اکرم ﷺ می‌گویند محمد بن عبدالوهاب از رسول اکرم ﷺ آموخته که با مخالفین این‌گونه برخورد کند. آنان روش محمد بن عبدالوهاب را وسیله‌ای بر ضد اسلام و در نکوهش آن قرار داده‌اند.

◆ علت قدرت گرفتن حرکت محمد بن عبدالوهاب در نجد

پیراج در نجد علمای طراز اول مثل ابن فیروز، ابن عفالق و دیگران وجود داشته‌اند پس چرا حرکت محمد بن عبدالوهاب توانست در نجد قدرت بگیرد؟

عصام العمداد: من فکر می‌کنم علت آن به سادگی مردم بر می‌گردد. چون مردم عربستان فطرتاً آدم‌هایی صحرائی و بدوی بودند و زود فریب می‌خوردند و از سوی دیگر محمد بن عبدالوهاب مسئله توحید و شرک را مطرح می‌کند که از مسائل عمیق است و به خاطر حساسیتش، انسان زود فریب می‌خورد. آخرین چیزی که بعد از شیعه شدنم به آن رسیدم، همین مسئله بود. تا حدود چهار سال بعد از شیعه شدنم، به زیارت حضرت معصومه علیها السلام نمی‌رفتم، با اینکه امامان دوازده‌گانه و عصمت آنان را قبول داشتم، ولی هنوز در این مسئله مشکل داشتم؛ چون خوارج هم مسائل این‌چنین به ظاهر ساده را مطرح می‌کردند که در واقع این مسائل پیچیده است؛ زیرا مسائلی چون توسل و استغاثه به مسئله اعتقاد به خدا بر می‌گردد و تحلیل این مسائل خیلی ریز برای عرب ساده صحرائی دشوار است. وقتی به چنین انسانی گفته می‌شود که مثلاً فلان کار شرک است و باعث افتادن در آتش جهنم است، زود فریب می‌خورد. وقتی به او گفته شود که مثلاً توسل باعث می‌شود مبتلا به شرک شوی و تو از ابولهب کافرتری هستی، طبیعی است که او از عاقبت کفر می‌ترسد. درک درست دعا و عبادت در شریعت اسلام، نیازمند تسلط بر علوم مانند اصول، لغت، فلسفه و منطق است تا

انسان بتواند این مسائل را تفکیک نکند. آقای فرحان مالکی در کتاب خود به نام «مبلغ نه پیامبر» می‌گوید: تفکرات محمد بن عبدالوهاب را قبول دارد؛ چون این مسائل به‌ویژه برای شخص بی‌سواد فریبنده است. همین فریبندگی مسائل، علت گسترش وهابیت بوده است. من معتقدم حتی خود محمد بن عبدالوهاب هم فریب خورد. زندگی‌نامه محمد بن عبدالوهاب را تا آخر خوانده‌ام، ایشان هم آدم عمیقی نبود. برادرش می‌گوید او عالم و مجتهد نبود، بلکه طلبه‌ای ساده و تنبل بود که اهل درس و مطالعه نبود. برادرش به او می‌گفت تو حتی کتب ابن تیمیه را نفهمیده‌ای. مسائلی این‌چنین، نیازمند اجتهاد و تفکیک و تبیین درست مباحث و مفاهیم است. اگر انسان مفاهیم عمیق را تصحیح نکند، فریب می‌خورد. متأسفانه بن‌باز و دیگران - به تعبیر سعید حوئی - علم اصول را نمی‌خوانند. اگر می‌خوانند، فریب نمی‌خورند. کسی که مباحث الفاظ در اصول را نخواند، وهابی خواهد شد. مشکل محمد بن عبدالوهاب نیز این بود که مباحث الفاظ را در علم اصول نخوانده بود و اگر می‌خواند، می‌فهمید. علامه بزرگ اهل تسنن مرحوم قضاعی می‌گوید: علت اینکه هزارها نفر کشته شدند، این بود که ما میان عبادت در لغت عرب و عبادت در اصطلاح شرعی قرآنی تفکیک نکردیم. این تفکیک را باید در مباحث الفاظ در اصول بخوانیم.

سیدالرحمن منیر سعید حوئی در کجا این جمله را دارد؟

عصام العماد: در کتاب حتی لائمضی بعید. من در کتاب خودم با عنوان نقد شیخ محمد بن عبدالوهاب از درون، منبع این عبارت را آورده‌ام. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌زنم: تصور کنید فردی بخواهد براساس فرهنگ معین و لغت‌نامه دهخدا قرآن را تفسیر کند؛ مثلاً در فرهنگ دکنتر معین ملت را به مردم معنا کرده است. حالا با این معنا، عبارت ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾^۱ این‌گونه معنا می‌شود: مردم پدر شما ابراهیم؛ در حالی که ملت یعنی آیین. شیخ محمد بن عبدالوهاب این‌طور عمل کرده است و اصرار می‌کند که اصلاً عبادت در لغت، همان عبادت در قرآن است و همین

معنا، معنای لغوی آن است. مفسران می‌گویند نه فقط عبادت، بلکه نماز و روزه هم در قرآن آمده، ولی در معانی اینها تصرف شده؛ چون لغت عرب ظرفیت مفاهیم قرآنی را نداشت. لذا در همه کتب و حتی در کتب وهابیت میان معنای شرعی و معنای لغوی تفکیک شده است. عبادت یک معنای شرعی و یک معنای لغوی دارد که باید این دو را از هم تفکیک کرد. من دچار چنین اشتباهی بودم که علم اصول باعث نجات من شد. لذا من تمام کتاب‌های اصولی را خوانده‌ام؛ کتاب‌هایی مانند *اصول شیخ مظفر، الأصول فی ثوبه الجدید* نوشته شیخ محمد جواد مغنیه، *حلقات صدر، و کفایة الاصول*. وقتی مباحث الفاظ را خواندم، مباحث برای من روشن شد و فهمیدم که محمد بن عبدالوهاب در کجا اشتباه کرده است. پس اگر بگویم بدون خواندن علم اصول فقه، انسان ممکن است وهابی بشود، سخن گزافی نگفته‌ام؛ لذا همیشه وهابیان آدم‌های غیرمحقق بوده‌اند، حتی اگر پرفسور ریاضی باشند؛ زیرا کسی که علم اصول نخوانده، فریب می‌خورد. کتاب‌های ابن عبدالوهاب مثل *توحید* یا *کشف الشبهات* بسیار ساده است، اما اگر کسی فریب مطالب آن را بخورد، سال‌ها طول می‌کشد تا شبهات خود را اصلاح کند.

◆ تأثیرات سید قطب بر وهابیت

۲۱۹

بی‌سابقه در سالیان گذشته به دلیل اعتراضات علما بر دولت در فرقه وهابیت شاخه‌هایی ایجاد شد؛ مانند جامیه و سروریه و قطبیه بعضی از علمای وهابیت به تفکرات و سیاست‌های وهابیت انتقاد کردند؛ مثل آقای سلمان العوده یا سفرالحوالی و امثال اینها. هم اکنون در میان وهابیت چه گروه‌های تأثیرگذاری وجود دارد؟

عصام العماد: ببینید، من معتقدم در هر مکتبی شخصیتی از همان مکتب آن مکتب را نابود می‌کند. کسی که وهابیت را نابود کرد، سید قطب است. سید قطب کتابی با نام *کتاب درس‌های قرآن* نوشت که سی جلد بود و درباره توحید است. وی اساس مبنای جنبش خودش را توحید قرار داد و محمد بن عبدالوهاب نیز اساس کار خود را توحید قرار داد. بعدها سید قطب چون توحید خودش را مطرح کرد، محکوم به

اعدام شد. البته می‌دانید که سید قطب، اول گمراه بود و سخنان کفرآمیزی درباره خدا می‌گفت. بعد ناگهان ایشان در چهل سالگی هدایت یافت. سید قطب در زبان عربی حرف اول را می‌زند. او یک شخصیت سینمایی کارگردان، نویسنده، داستان‌نویس و شاعر بود. در جهان عرب در شعر کسی حریف سید قطب نیست. یک دیوان ده جلدی دارد. از هفت سالگی شعر می‌گفت و برای اینکه مردم شعر او را بپذیرند، می‌گفت شعر از متنبی است. او شخص نابغه‌ای بود که در جهان عرب رقیب نداشت. او سرانجام هدایت شد. در زمانی که او هدایت یافت، خالد محمد خالد که از الازهر و معمم بود، ناگهان مرتد شد و علیه اسلام شروع به نوشتن کرد و لباس روحانیت را در آورد و از الازهر بیرون آمد. اخوان المسلمین می‌گویند از رفتن خالد محمد خالد ما ناراحت شدیم، اما ناگهان سید قطب از آمریکا برگشت و به زندانیان اخوان المسلمین ملحق شد. شخصی که در ادبیات عرب قوی است و لغت می‌داند، می‌تواند تفسیر بنویسد. البته سید قطب اشتباهات زیادی هم دارد. به هر حال کتابی که نوشت، ویژگی اولش این بود که توانست ضربه بزرگی به محمد بن عبدالوهاب و وهابیت در جهان وارد کند. هیچ‌کس در زبان عربی به لحاظ زیبایی و بلاغت حریف سید قطب در قرن بیستم نیست. زبان جذاب تألیفات او باعث گسترش کتاب‌های سید قطب در جهان عرب شد. مسئله دیگر این است که ایشان اولین کسی است که بعد از محمد بن عبدالوهاب دعوت خود را بر محور توحید قرار داد، البته توحید براساس حاکمیت، نه توحید الوهیت. ما فکر می‌کردیم توحید محمد بن عبدالوهاب، همین توحید سید قطب است. وقتی که عربستان دید سید قطب داعیه توحید دارد، آمد از محمد قطب برادر سید قطب خواست که کتاب توحید براساس مبنای سید قطب بنویسد. ایشان همه مسائل مهم توحید سید قطب را برگزید و در کتاب *درس‌های قرآن* آورد. این کتاب، کتاب درسی درجه یک عربستان شد. در عربستان کتاب محمد قطب را در مرحله عدادیه و دبیرستان و کتاب محمد بن عبدالوهاب را در دانشگاه می‌خوانند. سال‌ها این طور بود تا ناگهان دیدند که در سفارتخانه‌های بیگانگان و سفارت عربستان در یمن بمب‌گذاری می‌شود. اینها کسانی بودند که توحید سید قطب را خوانده بودند. بعدها متوجه شدند که توحید محمد بن عبدالوهاب و توحید سید قطب کاملاً ضد هم هستند، ولی کار از کار گذشته بود و

دو سوم جامعه وهابیت با سید قطب و یک سوم با محمد بن عبدالوهاب بود. من معتقدم به همین علت آقای شیخ ربیع المدخلی - که آقای بن باز می گوید اگر کسی ربیع المدخلی را قبول ندارد، ما او را قبول نداریم - می گوید مشکل ما به خاطر کتب سید قطب است. وی می گفت ما آدم های ساده ای هستیم، و کتب سید قطب را تدریس کردیم که نه شاهان ما فهمیدند مسئله چیست و نه ما فهمیدیم، و وقتی فهمیدیم که کار از کار گذشته بود.

♦ ویژگی های سید قطب

بیراج منیر
عصام العماد: آقای ربیع المدخلی فکر می کند که سید قطب برای مبارزه با وهابیت کتاب نوشته، ولی من معتقدم که سید قطب کاری به وهابیت نداشت. من کتب سید قطب را از اول تا آخر خوانده ام؛ مانند کتاب *آینده در قلمرو اسلام* که مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای آن را ترجمه کرده اند. هم کتاب های عربی و هم ترجمه فارسی آثار سید قطب را خوانده ام. سید قطب ابتدا شخص گمراهی بود و از بخاری اطلاع نداشت و کتاب های محمد بن عبدالوهاب را هم نخوانده بود. او اصلاً در این فضای فکری نبود. ایشان چند سال قبل از اعدام شدنش نامه ای می نویسد؛ وداع با عالم سینما، وداع با ام کلثوم، وداع با عالم رسانه. این نامه فضای فکری او را نشان می دهد و معلوم می شود که نه کتب محمد بن عبدالوهاب را خوانده، نه کتب شافعییت و نه کتب مالکیت، ولی ایشان منطق و اصول را می شناسد و به فلسفه علاقه دارد، کتب اصول فقه را خوب خوانده و به نظر من از محمد بن عبدالوهاب عالم تر است.

♦ تضاد میان سلفیه وهابیه و سلفیه قطبیه

بیراج منیر
ایشان موجی در عربستان در متن وهابیت ایجاد کرد و گروهی تحت تأثیر افکار او قرار گرفتند. ماهیت این گروه چیست و چقدر تأثیرگذاری داشته و دارند؟

عصام العمداد: این گروه الوهابیه القطبیه و به تعبیر خود وهابیان، السلفية القطبية نام دارد. میان سلفیه وهابیت و سلفیه قطبیه، تضاد و ستیز است. کسانی که کتب سید قطب را خوانده‌اند، از اندیشه‌های وهابیت کاملاً آزاد نشده‌اند؛ اینها می‌گویند وهابیت خوب است، اما اشکال دارد. توحید به معنایی که مد نظر سید قطب است، کاملاً مخالف با توحید الوهیت از نظر محمد بن عبدالوهاب است. سید قطب می‌گوید جنگ پیامبران و مخصوصاً حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای توحید الوهیت نیست، اما محمد بن عبدالوهاب می‌گوید علت جنگ پیامبران و مخصوصاً رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، توحید الوهیت است. سید قطب توحید وهابیت را با صدها دلیل کوبیده است. به همین دلیل علمای وهابی می‌گویند کسانی که کتب سید قطب را خوانده‌اند، توحید ما را مسخره می‌کنند.

سید صالح در واقع این سلفیان نوینی که الآن سلفیان اصلاح طلب‌اند امثال سلمان العوده، همه زیر مجموعه سلفیه قطبیه به حساب می‌آیند؟
عصام العمداد: بله، آنها شاگردان محمد قطب هستند. اشتباه عربستان این بود که محمد قطب را به عربستان سعودی دعوت کرد.

سید صالح اگر فکر می‌کردند که سید قطب بر جامعه عربستان تأثیر می‌گذارد، خیلی زود می‌توانستند محمد غزالی و محمد قطب را از آنجا بیرون کنند، ولی خیلی از عالمان از همان ابتدا مخالف بودند؛ مثل ربیع المدخلی که مخالف بود، ولی هیچ‌وقت چنین کاری نمی‌کردند، بلکه آنها تا این اواخر در عربستان بودند.

عصام العمداد: اینها بعداً که متوجه اشتباه خود شدند، کتب سید قطب را از سراسر عربستان جمع کردند و الآن کتب ایشان را تدریس نمی‌کنند و همه را آتش زدند. الآن شیخ ربیع المدخلی پنج کتاب در تکفیر سید قطب نوشته است. وی می‌گوید: «إنَّ الرجل كان مشركاً شركاً خفياً خبيثاً و كل مصيبة في المملكة هي من سيد قطب».

دیدگاه سید قطب در مورد مسائل دیگر هم مخالف محمد بن عبدالوهاب است؛ مثلاً سید قطب در کتاب *درس‌های قرآن* از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام دفاع می‌کند؛ مثلاً یک آیه را تفسیر می‌کند و وارد ماجرای کربلای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌شود. وی در ذیل آیه

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾^۱

می‌گوید: کسانی که ساده‌اند و پیروزی به مفهوم قرآنی را نمی‌دانند، فکر می‌کنند این آیه واقعیت ندارد؛ بعداً می‌گوید: «انهم يرون مواضع من الهزيمة و يرون ان ابراهيم وضع في النار فكيف تكون هذه حقيقة الانتصار». ایشان می‌گویند اصلاً برخی مسائل زندگی پیامبران به لحاظ ظاهری، اموری بعید هستند؛ مثلاً می‌گویند: «ان وضع ابراهيم في النار هو نصر و ان استنقاذه من النار هو نصر و ظاهر الامر انه بعيد من بعيد و لكنه قريب من قريب». بعد می‌گویند: اگر حضرت ابراهیم در آتش می‌سوخت، پیروزی‌اش بیشتر و رسالت او بیشتر محقق می‌شد. نمونه‌اش امام حسین علیه السلام است. امام حسین علیه السلام در آتش سوخت. مثل حضرت ابراهیم نشد که آتش برای او فعال نباشد. عبارت سید قطب این چنین است:

و إنَّ الحسينَ حَقَّقَ بشهادته ما لم يَحَقِّقْ بحياته لو عاش ملايين السنين و ان الشهيد يكتب بدمه و يحقق اهدافه ما لا يستطيع يحققه و ان شهادة الامام الحسين صنعت له ما لم تصنع لابراهيم حين لم يحرق بالنار.

ایشان درباره امام علی علیه السلام هم دیدگاه‌هایی دارد و از آن حضرت دفاع می‌کند. نظریات ایشان به قدری به شیعه نزدیک است که آقای ربیع المدخلی می‌گوید ایشان شیعه بود، نه سنی. سید قطب اصلاً یک مذهب درست کرده بود. روزی به او گفتند برخی اندیشه‌های شما به تشیع نزدیک‌تر است. ایشان گفت: «اننى اقرأ القرآن وأجد أن كثير من احكام القرآن أقرب إلى التشيع من التسنن؛ من قرآن می‌خوانم و بسیاری از احکام قرآن را به شیعه نزدیک‌تر می‌یابم». همچنین سید قطب، عثمان را قبول ندارد. می‌گوید قیام علیه عثمان، قیامی انقلابی و اسلامی و قرآنی بود. درباره معاویه و مغیره

۱. سوره غافر، آیه ۵۱.

در کتاب کتب و شخصیات معتقد است که اینها مسلمان نبوده‌اند. و بن باز گفته: سید قطب اصلاً معاویه را تکفیر کرده و لذا سید گمراه است.

عربستان به بهانه مبارزه با شوروی، فرقه سلفیه قطبیه را وارد افغانستان کرد تا از نفوذ این تفکر در عربستان کاسته شود؛ آیا هنوز هم این گروه می‌تواند در عرصه اجتماعی این کشور تأثیرگذار باشد؟

عصام العمداد: من معتقدم عربستان سعودی به‌دست وهابیت قطبی سرنگون خواهد شد؛ چون وهابی قطبی غیر از وهابی محمد بن عبدالوهاب است. سید قطب عملاً قیام امام حسین را قبول دارد، اما محمد بن عبدالوهاب قیام امام حسین را قبول ندارد. اگر از وهابی قطبی بپرسید که برای چه علیه آل سعود قیام کردید، می‌گویند برای امام حسین علیه السلام. وهابیان قطبی می‌گویند: قال یزید لعنه الله، اما وهابی کلاسیک می‌گوید: قال امیرالمؤمنین یزید! وهابیت قطبی با امام علی علیه السلام دشمنی ندارد، اما وهابیت کلاسیک علیه امام علی علیه السلام پایان‌نامه می‌نویسد. وهابیت قطبی به ندرت علیه شیعه کتاب می‌نویسد. لذا ربیع المدخلی در کتابی که علیه وهابیت جهادی یعنی وهابیت قطبی نوشته، به آنها اشکال می‌کند که در همه سایت‌های شما یک کتاب علیه رافضه نمی‌بینم؛ درحالی‌که صدها کتاب علیه ما می‌نویسید. وهابیت قطبیه جواب می‌دهند که شما از رافضه بدتر هستید. شما علیه ما دروغ گفتید و ما به دروغتان پی بردیم، از کجا معلوم که شما علیه رافضه هم دروغ نگفته باشید. الآن هزارها نفر از وهابیان قطبی در زندان‌های عربستان به سر می‌برند و طرفداران اینها در میان مردم بیشتر هستند. آقای شیخ ربیع المدخلی ده سال پیش اعلام کرده بود یک روز وهابیت قطبی از اینجا علیه ما قیام می‌کنند؛ چون قبلاً هم تهدید کرده بودند. پیروان وهابیت قطبیه در کوه‌های بزرگ عربستان اردو می‌زنند. این کوه‌ها از کوه‌های حوثی‌ها در یمن بلندتر است. اینها در این کوه‌ها تجمع می‌کنند. من معتقدم الآن زمینه نابودی پیروان ابن عبدالوهاب فراهم شده. الآن وهابیت قطبی در یمن حرکت کرده است و اینها تعهد داده‌اند که ما وهابیت قطبی ساکن در عربستان را مسلح می‌کنیم. به‌همین علت است که عربستان در یمن دخالت می‌کند؛ چون می‌ترسند که حکومت یمن به

دست وهابیت قطبیه بیفتد و اگر حکومت یمن به دست وهابیت قطبی بیفتد، به وهابیت قطبی در عربستان کمک می‌کنند و بعد در ظرف چند روز کل مکه را می‌گیرند.

♦ اهمیت کار فرهنگی در مبارزه با تفکر وهابیت

ما در ایران در برابر وهابیت چه تکلیفی داریم؟ چه کمبودهایی را در این زمینه می‌بینید؟ در برابر وهابیت چه پیشنهادها و توصیه‌هایی دارید؟

عصام العماد: اگر جمهوری اسلامی نبود، حضرت امام خمینی مکتب جعفری را زنده نمی‌کرد. قبل از قیام امام خمینی در عربستان این مسئله مطرح بود که این کشور لائیک بشود. بعد دیدند که امام خمینی قیام کرد و اسلام انقلابی و اسلام امام حسین علیه السلام را زنده کرد؛ لذا اینها سیاست لائیک کردن عربستان را رها کردند و وهابیت بعد از انقلاب ایران به دست آمریکا و عواملش دوباره برگشت؛ چون دیدند نمی‌توانند مکتبی لائیک را در برابر مکتب مذهبی قرار دهند. از این رو باید یک مکتب وهابی دینی علیه یک مکتب جعفری قرار می‌گرفت. من شنیدم که مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) در سال‌های اخیر دستور دادند که به وهابیت و شبهات آنان پاسخ داده شود که بعد از این پیشنهاد بحمد الله کارهای خوبی انجام شده است. و من معتقدم بهترین کار برای تضعیف وهابیت، همین کارهای فرهنگی است که آیت الله العظمی مکارم شیرازی هم در این زمینه این مؤسسه را تأسیس کرده‌اند و بقیه مراجع هم که در این عرصه قرار گرفته‌اند. اگر سی سال پیش همین روال بود، الآن وهابیت در سراسر جهان ضعیف شده بود. کار فرهنگی مانند انتشار مجلاتی نظیر مجله *سراج منیر* است که شاید اولین مجله تخصصی در وهابیت است. دلیل بر اینکه وهابیت ضعیف شده، همین فعالیت‌های فرهنگی است. در گذشته که آنها کار فرهنگی انجام می‌دادند، تلاش می‌کردند که اهل سنت ساکن در ایران حقیقت مکتب اهل بیت علیهم السلام را نشانند، اما در دو سال اخیر بر اثر فعالیت‌هایی فرهنگی صورت گرفته، صدها نفر از مناطق سنی‌نشین شناختشان از شیعه بهتر شده است و من در شهرهای ایران با آنها ملاقات کرده‌ام. اگر کار فرهنگی به همین روال ادامه یابد و متوقف نشود، کار وهابیت در ایران تمام خواهد شد. من به دانشگاه‌های ایران رفته و

دیده‌ام که در مشهد و جاهای دیگر وهابیان به‌عنوان دانشجو به دانشگاه می‌آیند و شب‌نامه پخش می‌کنند و سفارت عربستان هم فعالیت داشته است، اما الآن توطئه آنان با تدبیر مقام معظم رهبری خنثی شده است. علت اینکه آنها کانال وصال یا کانال‌های دیگری به زبان فارسی راه‌اندازی کردند، این است که از فعالیت شیعه احساس خطر می‌کنند.

◆ نقد وهابیت از درون و بیان تناقضات آنها

سیراج به‌طور مشخص چه پیشنهادی دارید؟ آیا باید کتاب‌های آنها را با دقت مطالعه و عقاید سست آنها را برجسته کنیم؟ شما اشاره کردید که فتوای محمد بن عبدالوهاب در توسل و امثال اینها را برای جهانیان بیان کنیم که ایشان در اواخر عمرش به کراهت در مسئله توسل قائل شد؟

عصام العماد: بله، تناقضات محمد بن عبدالوهاب را باید مطرح کنید. اگر مردم دنیا ببینند شیخ محمد بن عبدالوهاب هزارها نفر را کشت و سرانجام توسل را مسئله‌ای فرعی دانست، نه جزء مسائل اصول دین، این نشان می‌دهد که مفهوم توسل برای خودش مورد یقین نبوده و سخن او براساس تحقیق و بررسی مفاهیم قرآن نبوده است، و الا بعد از کشتن هزاران نفر، نمی‌گفت توسل امر فرعی است.

مسئله دیگر این است که ما باید انتقاد از وهابیت را از درون آن بررسی و این مسئله را به مردم جهان ثابت کنیم؛ یعنی نقطه اختلاف توحید سید قطب با محمد بن عبدالوهاب را برجسته و از سید قطب به‌عنوان یک سمبل استفاده کنیم، ما می‌توانیم برای نابودی وهابیت از اندیشه‌های سید قطب بسیار بهره ببریم. خود آنان گفته‌اند که سید قطب ما را نابود خواهد کرد. لذا باید توحید سید قطب و اختلافات توحید سید قطب با توحید وهابیت را تبیین کنیم. سید قطب شخصیت بین‌المللی است. او مقدس‌ترین شخصیت در پاکستان است. در ایران حتی خیابانی به نام سید قطب است و مترجم کتاب‌های او رهبر انقلاب است. در هندوستان و مصر نیز همین‌گونه است. باید سعی کنیم از این شخصیت استفاده کنیم که یک مکتب علیه مکتب وهابیت است. علامه امام شرف‌الدین می‌گوید: «و لا یتشر الهدی إلا من حیث

انتشر الباطل». این همان معنای نقد درونی است. هم شخصیت سید قطب نزد اینها مقدس است و هم شخصیت محمد بن عبدالوهاب مقدس است. یک شخص علیه یک شخص و یک مذهب علیه یک مذهب و یک توحید علیه یک توحید است. فکر می‌کنم این روش بزرگ‌ترین ضربه را بر وهابیت می‌زند. این نکته را براساس تجربه خود می‌گویم. آنها در مناظرات وهابیت از اندیشه‌های سید قطب استفاده می‌کنند و وهابیان ابن عبدالوهاب هم نمی‌توانند علناً در جلسه عمومی سید قطب را مشرک معرفی کنند. راه دیگر آن است که کتاب محمد قطب را که تدریس می‌شود، به چند زبان ترجمه و منتشر و بعد در پاورقی اشکالات و تفاوت‌ها را برجسته کنیم؛ همان‌طور که مقام رهبری جلد اول کتاب *درس‌های قرآن* را ترجمه فرمودند و با اینکه از او تمجید می‌کند، در پاورقی کتاب به اشتباهات سید قطب هم اشاره کرده‌اند.

من سعی کردم در کتاب‌های خودم وهابیت را از درون نقد کنم، نه با روشی که آقای علوی بن حداد و دیگران به کار برده‌اند. مبنای محمد بن عبدالوهاب، کتب شیخ ابن تیمیه است، اما سلیمان بن عبدالوهاب ثابت کرده که محمد بن عبدالوهاب کتب ابن تیمیه را هیچ وقت نفهمیده، و واقعاً هم نفهمیده است؛ چون کسی که علم اصول و علوم دینی نخوانده، چگونه کتب ابن تیمیه را می‌فهمد؟ ابن تیمیه طلبه‌ای است که بسیار زحمت کشیده و علم کلام و منطق را خوانده؛ مثل محمد بن عبدالوهاب که نبوده. ما باید ثابت کنیم که نظریه سلیمان درست است و دلایلی هم داریم، حتی ایشان توحید محمد بن عبدالوهاب را غیر از توحید ابن تیمیه می‌دانند. دلیلش این است که ایشان می‌گفت ابن تیمیه اصلاً یک نفر را هم نکشت، نه از شیعه، نه از علوی‌ها و... . ابن تیمیه طلبه‌ای بود که در رد کتاب علامه حلی در ده جلد کار علمی کرد و کتاب نوشت، منهای اشتباهاتی که داشت. پس باید میان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب تفکیک کنیم و اگر تفکیک نشود، به ابن تیمیه ظلم شده است؛ چون ابن تیمیه آدم کش نبود. برخی می‌گویند که چون شرایط قتل و کشتار برای ابن تیمیه فراهم نشد او این کار را نکرد، اما این اشتباه بزرگی است. برادر محمد بن عبدالوهاب می‌گوید که شیخ محمد کتب ابن تیمیه را نخوانده؛ در کجا ابن تیمیه فتوا داده که باید مسلمانان را

بکشیم. آقای فهمی هویدی مصری که صاحب کتاب *ایران من الداخل* است، می‌گوید: اولین کسی که شیعه جعفری را تکفیر کرد، محمد بن عبدالوهاب است. ابن تیمیه قائل به تکفیر جعفریه نبود، ایشان قائل به تکفیر نصیری است. در کتاب *منهاج السنه* یک کلمه پیدا نمی‌کنید که علامه حلی را کافر شمرده باشد. ابن تیمیه تعابیر تندی در مورد علامه حلی به کار برده، اما تکفیر نکرده است. متأسفانه وهابیت در کتب ابن تیمیه تصرف کردند و دروغ گفتند. می‌خواستند بگویند که ابن تیمیه شیعه را تکفیر کرده، نه محمد بن عبدالوهاب. اگر ابن تیمیه شیعه را تکفیر کرده، پس چرا در زمان ابن تیمیه میان سنی و شیعه فتنه این قدر ایجاد نشد؟ این نشان می‌دهد دیدگاه محمد بن عبدالوهاب در مورد شیعه در مورد مفهوم توسل غیر از دیدگاه ابن تیمیه است.

♦ راه مقابله با فتنه وهابیت

اخیراً فعالیت وهابیت برای ایجاد فتنه بین شیعیان و اهل سنت شدت یافته است؛ به نظر شما با این فتنه‌گری وهابیت چگونه باید برخورد کرد؟

عصام العماد: این هم نیاز به برنامه ریزی دارد؛ مثلاً کتاب *مصباح الانام* علوی بن حداد باید چاپ و در مناطق سنی‌نشین پخش بشود. اکثر اینها صوفی‌اند و گرایش به تصوف دارند. حداد صوفی بود. باید کتاب وی به صورت رایگان در اختیار اهل سنت قرار گیرد. وهابیان کتب علیه شیعه را به صورت رایگان به همه زبان‌ها پخش می‌کنند. کتاب حداد هم باید به صورت رایگان و در یک چاپخانه سنی در سنج چاپ و به زبان فارسی ترجمه شود و آن را به همه مردم این مناطق بدهیم تا نگویند جنگ وهابیت با شیعه، در دفاع از اهل سنت است. ما باید ثابت کنیم که کتب اهل تسنن علیه وهابیت، بالاتر از کتب شیعه است. همچنین باید ثابت کنیم اولین کسانی که علیه ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب کتاب نوشتند، سنی‌ها بودند و شیعه بعد از صد سال به این کار پرداخت؛ همان طور که ابتدا شیعه به نقد بهائیت پرداخت و اولین کسانی که علیه بهائیت کتاب نوشتند، شیعیان بودند، بعد اهل تسنن کتاب نوشتند.

چون وهابیت پدیده‌ای مانند بهائیت در جامعه شیعه است. کتبی مثل کتاب الدرر السنیه و فتنه الوهابیه از مفتی مکه زینی دحلان، باید چاپ شوند و این خیلی مهم است که در مناطق مختلف، اینها چاپ و رایگان پخش شوند. متأسفانه کتاب سلیمان بن عبدالوهاب هنوز به فارسی ترجمه نشده. کتاب محمد مسعری، التوحید در توحید محمد بن عبدالوهاب است که این هم باید چاپ شود. همین‌طور کتاب‌هایی که علیه وهابیت نوشته شده، منتشر شوند و پاورقی برایشان بنویسید و اشتباهات را مطرح کنید. من به مناطق سنی‌نشین بسیار رفت و آمد دارم و از مشکلات آنان خبر دارم. مشکل این است که یک طلبه سنی مجبور است که زیر سایه وهابیت باشد؛ چون او به مدرسه نیاز دارد و از عربستان پول می‌گیرد و مجبور است به نفع آنان حرف بزند. حالا اگر جمهوری اسلامی به آنها شهریه دهد و ساختمان برای آنها تهیه کند و پولی که عربستان به آنها می‌دهد، جمهوری اسلامی به آنها بدهد و مسجد برایشان بسازد و خودشان را امام جماعت مسجد قرار دهد، آن‌گاه اهل سنت به شیعه گرایش می‌یابند. من معتقدم الآن باید سازمانی مثل سازمان تبلیغات تشکیل شود به نام سازمان مقابله با وهابیت که وابسته به دولت باشد. به روحانیون اهل تسنن که از عربستان شهریه می‌گیرند، شهریه بدهیم و کتاب‌هایی را که علیه وهابیت نوشته شده‌اند، به خودشان می‌دهیم تا پخش کنند. اهل تسنن در تمام جهان مستضعف‌اند. در یمن حتی کرایه ماشین ندارند. عربستان به محض اینکه بفهمد یک سنی، وهابیت را قبول ندارد، کاری می‌کند که او در خانه از گرسنگی بمیرد. اگر جمهوری اسلامی به اهل سنت شهریه بدهد، دیگر آنها از عربستان ترسی ندارد و از قطع شهریه عربستان نمی‌ترسند و با خیال راحت می‌توانند از عربستان انتقاد کنند. در زمان گذشته مثل زمان آقای حداد، چون قدرت در دست اهل تسنن بود، اینها کتاب علیه وهابیت می‌نوشتند، اما الآن جرئت نمی‌کنند، یا کشته می‌شوند یا دچار فقر اقتصادی و گوشه نشینی می‌شوند. الآن آنها را برای برنامه‌های دینی تلویزیون هم دعوت نمی‌کنند، حتی مسجد را از او

می‌گیرند و می‌دهند به فرد دیگر. واقعاً الآن اهل تسنن در مصر، یمن و تونس در حال تقیه‌ند. در تونس امام جماعت را از مسجد بیرون می‌کنند و امام جماعت وهابی سعودی قرار می‌دهند. باید سعی کنیم در مرحله اول اهل تسنن را تقویت کنیم تا بتوانند در مقابل وهابیت بایستند، ولاً تفکر وهابیت کل جهان را فرا خواهد گرفت. این سیاست امریکاست و آمریکا سعی می‌کند وهابیت را تقویت بکند، هم علیه اهل تسنن و هم علیه شیعه.

والسلام علی من اتبع الهدی

گزارش‌ها

- ✓ سلسله گزارش‌هایی از آثار
- اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۴)
- ✓ کتابشناسی تکفیر
- ✓ گزارش از سایت
- ✓ پرسش‌ها و پاسخ‌ها

سلسله گزارش‌های از آثار اهل سنت و تقدیرها و بی‌بیت (۴)

گزارشی از کتاب

مصباح الأنام و جلاء الظلام

* مهدی فرمانیان

◆ مقدمه

کتاب مصباح الأنام و جلاء الظلام اثر علوی بن احمد در ۹۲ صفحه قطع رحلی و چاپ سنگی در سال ۱۳۲۵ق، یعنی پنج سال پس از ظهور مجدد وهابیت در منطقه نجد، در مصر در مطبعة العامرة الشرفية انتشار یافت، که در حاشیه آن، رساله‌ای است به نام «رسالة فيما يتعلق بأدلة جواز التوسل بالنبي و زیارته ﷺ و أنها من القربات» تألیف شیخ احمد زینی دحلان شافعی مذهب چاپ شده است. همچنین نسخه pdf آن بدون مشخصات چاپ و بدون صفحه با حروفچینی جدید در سایت المصطفی (al-mostafa) آمده است. نسخه pdf هیچ مشخصاتی ندارد و معلوم نیست چه کس و کدام مؤسسه حروفچینی جدید را انجام داده است و آیا این حروفچینی چاپ جدیدی از کتاب است یا خیر؟ بنابراین در این گزارش از نسخه چاپ سنگی مصر استفاده شده و به آن آدرس داده شده است.

از امتیازات این اثر استناد فراوان به آثار دیگران و آوردن نام کتاب و نویسنده آن است که نشان از تسلط مؤلف کتاب به موضوع و تفحص وی در این زمینه است. همچنین یادکرد از کتاب‌هایی که در همان زمان علمای اهل سنت در نقد افکار محمد بن عبدالوهاب نوشته‌اند از ویژگی‌های برجسته این اثر است. این کتاب مملو از کرامات عرفا و صوفیان است. نویسنده با رویکردی صوفیانه به نقد افکار محمد بن عبدالوهاب پرداخته که البته در بسیاری از موارد اشتراک افکار با دیگر گرایش‌های فکری مثل شیعه و اشاعره دارد.

نویسنده در مقدمه کتاب، خود را - علوی بن احمد بن حسن بن عبدالله بن حداد بن حسینی - شافعی مذهب معرفی کرده که در سفری از حضرموت به عُمان از فتنه

وهابیت آگاه شده و در ابتدا کتاب «السيف الباتر لعنق المنكر على الأکابر» را تألیف کرده و سپس کتاب «مصباح الأنام و جلاء الظلام في رد شبه البدعي النجدي التي أضل بها العوام» را به رشته تحریر در آورده است.

از این مقدمه به دست می‌آید که نویسنده از سادات حسینی و از صوفیان مطرح منطقه حصرموت و پدر بزرگ ایشان از اقطاب معروف صوفیه منطقه بوده است. مطالب کتاب حاکی است که نویسنده، صوفی اشعری شافعی مذهب است و از وهابیت به عنوان حشویه یاد کرده است (ص ۱۳). ایشان در بیان آثار ردیه‌ای که در همان دوران محمد بن عبدالوهاب نگارش یافته، می‌نویسد: شیخ احمد بن علی قبانی که رائیه قطب صوفیه عبدالله بن علوی حداد (پدر بزرگ نویسنده کتاب) را شرح کرده، در بصره کتابی در نقد وهابیت نوشته است. نیز شیخ عطاء مکی کتاب «الصارم الهندي في عنق النجدي» و شیخ محمد بن عبدالرحمن بن عفالق کتاب «تهکم المقلدین بمدعی تجدید الدین» را در نقد افکار محمد بن عبدالوهاب نوشته و ابن عفالق در کتاب خود بیان کرده که اگر محمد بن عبدالوهاب خود را مجدد دین می‌داند، فقط مطالب مطرح در سوره عادیات را شرح دهد و بگوید فرق استعاره حقیقی و وفاقی و استعاره عنادیه و عامیه و مطلقه و مجرد و خاصه و مرشح و تبعیه ... چیست؛ که محمد بن عبدالوهاب قدرت بر جواب ابن عفالق را نداشته است. همچنین شیخ عبدالله بن عبداللطیف کتاب «سيف الجهاد لمذعی الاجتهاد» را در رد افکار محمد بن عبدالوهاب نوشته و شیخ محمد بن سلیمان کردی رد بلیغی علیه محمد بن عبدالوهاب به نگارش در آورده است که نویسنده مصباح الأنام در آخر همین کتاب بخشی از این ردیه را آورده است.

نویسنده متذکر می‌شود که آثار فراوانی از مذاهب اربعه در نقد و رد وهابیت دیده است و معتقد است هر کس به نشر سنت پردازد و عقاید بدعت‌گونه وهابیت را رد کند، از اعوان حضرت مهدی عجل الله فرجه است که بدعت‌ها را از بین می‌برد و سنت را نشر می‌دهد. ایشان همچنین متذکر می‌شود که در اثنای نگارش کتاب، یک نسخه از

کتاب «الصواعق والرعود ردّاً علی الشقی عبدالعزیز سعود» تألیف علامه عفیف الدین عبدالله بن داود حنبلی بر دستش می‌رسد که دانشمندان فراوانی به آن تقریظ نوشته‌اند. هنگامی که او آن را مطالعه می‌کند، آن کتاب را بسیار پربار و قوی می‌یابد و حتی از نوشتن منصرف می‌شود، ولی دوباره تصمیم می‌گیرد به نکاتی که در آن کتاب نیامده، بپردازد و مطالب جدیدی را بیفزاید و با فصل‌بندی دقیق نقایص آن را برطرف کند. مؤلف کتاب در همین مقدمه به برخی از حالات محمد بن عبدالوهاب اشاره می‌کند و می‌نویسد:

علما متذکر شده‌اند که محمد بن عبدالوهاب از همان جوانی به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت مثل مسیلمه کذاب و اسود عنسی و امثال آنان پرداخته و پدرش این گمراهی را برای فرزندش پیش‌بینی می‌کرده است. به‌همین جهت عبارات زیادی از محمد بن عبدالوهاب در نقص پیامبر و پایین آوردن شأن رسول خدا رسیده است؛ مثل این جمله مشهور که عصای من از پیامبر بهتر است. به‌همین علت محمد بن عبدالوهاب نزد مذاهب اربعه کافر شناخته شد. یا درباره ایشان خبر رسیده که صلوات بر پیامبر را مکروه می‌دانسته و از جهر به آن نهی می‌کرده است. مؤید ما این است که بعد از او، شقی مطرود عبدالعزیز سعود آمد و مسلمانان را مشرک به شرک اکبر دانست و اسلام را مطابق هوای نفس خود تفسیر کرد. وی مدعی بود هر کس که به تعظیم مشاهد انبیا بپردازد، مشرک است و حال آن‌که توسل به انبیا در احادیث صحیح رسیده است؛ چنان‌که عایشه ام‌المؤمنین امر کرد که در بالای قبر پیامبر سوراخی رو به آسمان ایجاد کنند؛ حال آن‌که این نجدی فاسد خیال کرده که مردم این اولیای الهی را شریک خدا قرار داده‌اند و این ادعایی باطل است؛ زیرا اعتقاد یک امر قلبی است و هیچ‌کس جز خدا از قلب انسان خبر ندارد. این فرد از کجا به قلب مردم راه یافت و

فهمید که مردم برای خدا شریک قائل شده‌اند تا جایی که آنان را تکفیر کرد، بلکه پا را فراتر نهاد و هر کس که مسلمانان را تکفیر نکرد، تکفیر کرد. این شخص نفهمید که مسلمانان به سبب وجاهت اولیای الهی نزد خدا آن‌هم در امور جزئی به اولیاء الله روی می‌آورند و خالق حقیقی را خدا می‌دانند و به قول علامه عبدالرحمن بن سلیمان اهدل، مفتی زبید، در فضیحت این نجدی همین بس که پیامبر درباره وهابیت فرمود: «سیاهم التحلیق و انهم من المشرق» (ص ۵).

نویسنده کتاب در ادامه به احادیث ملاحم و فتنه اشاره می‌کند که بسیاری از آنها منطبق با رفتار و کردار خشن وهابیان است و احادیث منطبق بر خوارج را نیز منطبق بر وهابیان می‌داند و در ادامه می‌نویسد: پیامبر در حق نجدیان دعا کرد که همیشه در شر و گرفتاری باشند و نیز فرمود شر از نجد بر می‌خیزد که منظور پیامبر، مسیلمه کذاب است و شر به نجد باز می‌گردد که منظور پیامبر، محمد بن عبدالوهاب است. در حدیثی دیگر آمده که اقوامی از شرق می‌آیند، نشانه آنان این است که سرهای خود را تراشیده‌اند. هر کس از آنان را به قتل برساند، اجر پنجاه شهید را دارد. نیز رسیده که پیامبر فرمود: «هناک - أي نجد - الزلزال و الفتن و بها یطلع قرن الشیطان» (ص ۶). نویسنده در ده‌ها حدیث دیگر چنین تطبیق کرده و نشان داده که این احادیث شامل حال پیروان عبدالعزیز بن سعود می‌گردد و می‌گوید: هنگامی که محمد بن عبدالوهاب نزد شیخ محمد حیات سندی در مدینه درس می‌خواند، برخی از صاحب‌دلان ضلالت را در چهره او دیده و دیگران را از او برحذر داشته‌اند (ص ۱۰).

علوی بن احمد بار دیگر خوانندگان را به مطالعه سه کتاب *الصواعق و الرعود*، رد بر نجدی از علامه سلیمان بن عبدالوهاب، و رد بر نجدی از علامه کبیر احمد بن قبانی شافعی ارجاع می‌دهد. (ص ۱۱). ایشان هم‌عصر محمد بن عبدالوهاب است و کتاب خود را در سال ۱۲۱۵ ق تألیف و آن را در هفده فصل، فصل‌بندی کرده است و در سال ۱۲۳۲ ق از دنیا رفته است.

◆ نگاهی به فصول مختلف کتاب

نویسنده مباحث کتاب را در چند فصل، به شرح زیر آورده است:

◆ فصل اول: در بیان توحید

نویسنده در این فصل به معنای دقیق توحید و ضد آن پرداخته و نوشته:

مقابل توحید شرک است که خود دو نوع است: شرک اصغر و شرک اکبر که ریا شرک اصغر است و شرک اکبر عبارت است از شرک در ذات یا در صفات اعم از صفات ذات یا صفات فعل.

فمن اعتقد ان مع الله الهاً آخر مستقلاً بالذات او مشابهاً له في الصفات او مشاركاً له في الأفعال ان يخلق و يرزق استقلالاً بغير اذنه فهو مشرك بالله شرکاً اکبر...، ولی انجام فعل به اذن الهی مثل معجزات انبیاء دیگر شرک نیست. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ خَلَقُ مِنْ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾. در این آیه و آیات مشابه آن، اگر چه کار خدایی انجام شده، اما این را مشارکت در خلق نمی‌گویند؛ زیرا فعل خدا، عام و در تمام جهات است، ولی معجزات انبیا جزئی و به اذن الله است و قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾، و ولیّ خدا تمام امور را در دست خدا می‌بیند. در حدیث صحیح نیز آمده که: «لا يزال عبدي يتقرب إلى النوافل حتى أحبه فإذا أحبته كنت سمعه يسمع به و بصره الذي يبصر به... لئن سألني لأعطيته و لئن استعاذني لأعيذنه». بنابراین معجزات انبیا و کرامات اولیای الهی را کسی به جز خوارج و بدعتگزاران انکار نمی‌کند. (ص ۱۵-۱۶)

نکته درخور توجه این است که نویسنده نام خوارج را برای وهابیان به کار می‌برد.

◆ فصل دوم: در اقسام توحید

نویسنده معتقد است که از قرآن این نکته به دست می‌آید که توحید الوهی داخل در توحید ربوبی است؛ زیرا خداوند در آیه میثاق می‌فرماید: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ و نفرمود: ﴿بِأَهْلِكُمْ﴾ که در این آیه خداوند به توحید ربوبی اکتفا کرد و فهماند که هر کس به توحید ربوبی اقرار کند، یقیناً به توحید الوهی نیز اقرار کرده است و در سوال نکیر و منکر از انسان می‌پرسند: «مَنْ رَبُّكَ؟» و نمی‌پرسند: «مَنْ الْهَكَّ». عجیب است که مدعی دروغ‌گو می‌گوید مشرکان مکه، توحید ربوبی را بهتر از مسلمانان فهمیدند (ص ۱۷). بنابراین در نگاه نویسنده، شرک مشرکان مکه از نوع شرک در ربوبیت بوده است و اکثر شرک‌ها در این موضوع پیش می‌آید.

نویسنده برای اثبات نظر صائب خود به نکته دیگری اشاره دارد و آن این است که اصلاً امکان ندارد دو اله در عالم وجود داشته باشد؛ زیرا خدای متعال به تالی فاسد آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾. بنابراین مشکل اصلی مشرکان مکه، در توحید ربوبی است و نه در توحید الوهی، به معنای توحید در عبادت؛ یعنی مشکل مشرکان مکه این بود که بتان را ربّ و پروردگار خود می‌دیدند که خدا تمام امور عالم را به آنها واگذار کرده است. بنابراین مشکل مشرکان مکه عبادت بت‌ها نبود، بلکه به جهت شرک در ربوبیت، به عبادت بت‌ها می‌پرداختند.

اما وهابیان به آیاتی مثل آیه ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ... سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ و آیه

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ استدلال و مسلمانان را تکفیر می‌کنند و حال آنکه توجه ندارند این آیات در شأن کسانی است که خدا را مدبر عالم نمی‌دانند و نبوت پیامبر را قبول ندارند و معاد را منکرند و برای خدا فرزند قائل‌اند و بتان را مدبر عالم می‌دانند که همان شرک افعالی یا همان ربوبی است. بنابراین شرک مشرکان مکه، شرک ربوبی است و نه شرک الوهی، آنهم به معنای عبادت (ص ۱۸).

◆ فصل سوم: در اثبات جواز توسل و تبرک

از جمله خرافات ابن عبدالوهاب این است که تبرک به صالحین و قصد کردن آنان را شرک اکبر دانسته است؛ حال آنکه بنا بر روایتی در صحیح مسلم، اولین کسی که به این کار امر کرده رسول خدا ﷺ بود که به عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب امر کرد او پس قرنی را قصد کنند و از او طلب دعا و استغفار کنند و لباس پیامبر در نزد کعب بن زهیر بود و به آن تبرک می جست. سپس معاویه آن لباس را از او به سی هزار درهم خرید و به آن تبرک جست و خلفای بعد از او نیز به آن تبرک می جستند و خالد بن ولید موی پیامبر را همیشه تبرکاً با خود همراه داشت و پیامبر در حجة الوداع بعد از حلق رأسش، موهایش را تبرکاً در میان اصحاب خود تقسیم کرد. همچنین در قرآن آمده: ﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾ (ص ۱۸).

از دیگر هذیان‌های ابن عبدالوهاب این است که منکر کرامات اولیای الهی است و قائل است که اولیای الهی، شأن و مقامی نزد خدا ندارند و نمی‌توانند نزد خدا شفاعت کنند، اما دلیل بر کرامات اولیای الهی، کتاب و سنت است و فقط کافی است به کتاب *روض الریاحین* امام شافعی مراجعه شود. خداوند در قرآن در شان خضر می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۱ و در حق لقمان می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ وَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۲ لذا فقط محرومین، منکر اسرار اولیای الهی هستند. در اثبات شفاعت اولیای الهی همین بس که در روایتی از رسول خدا آمده: «ان الله ليدفع بالمسلم الصالح عن مائه من أهل بيت من جيرانه، البلاء». در حدیث ابدال در صحیح بخاری آمده: «بهم تطرون و بهم تنصرون و بهم تسقون» و نیز در حدیث آمده: «ان الله ليحفظ بصلاح العبد ولده و ولد ولده و عشيرته و أهل دويرات حوله، فما يزالون في حفظ الله مادام فيهم» (ص ۱۹).

۱. سوره كهف آیه ۶۵.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۲.

از دیگر خرافات و هذیان‌های ابن‌عبدالوهاب، انکار شعر بویصری است؛ به این دلیل که این دعا برای غیر خدا و شرک اکبر است و حال آنکه نمی‌داند که این نداست و ندا غیر از دعاست؛ زیرا طلب مخلوق از مخلوق، نه در شرع و نه در عرف دعا محسوب نمی‌شود؛ چون دعا عرض حاجت‌های خاص با نوعی تضرع است که فقط به درگاه بی‌نیاز انجام می‌گیرد، و الا درخواست مردم از یکدیگر که گاه با تضرع و تذلل نیز همراه است، مثل درخواست متهم از قاضی، هیچ‌گاه دعا محسوب نمی‌شود و اگر در کتاب «القناع» حنابله آمده: «من جعل بينه وبين الله وسائط يدعوهم ويتوكل عليهم و يسألهم فإنه يكفر إجماعاً»، علامه عبدالوهاب مصری در توضیح آن فرموده: مراد از این عبارت این است که اگر «وسیله» را به عنوان «اله» قرار دهد و او را معطی و فاعل بداند و نزد او دعا کند، او کافر است اجماعاً؛ زیرا دعا و توکل عبادت‌اند و اگر کسی برای غیر خدا انجام دهد، کافر است و اگر ندا عبادت بود، پس تمام منادیان غیر خدا کافر بودند، حال آنکه هیچ‌کس این سخن را قبول ندارد و در حدیث مشهور آمده: پیامبر به نابینا یاد داد که به رسول خدا متوسل شود و بگوید: «یا محمد إني أتوجه بك إلى ربك في حاجتي لتقضي». در روایت دیگر آمده: در روز قیامت مردم به انبیا روی می‌آورند و طلب شفاعت می‌کنند که نشان می‌دهد ندا غیر از دعاست و آیه ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۱ همین مفهوم را می‌رساند که دعا مخصوص خداست و در دعاهایتان نباید در کنار خدا از اله دیگری یاد کنید که شرک اکبر است، اما در ندا درخواست از دیگری، اشکال ندارد. اما تشبیه ندای به پیامبر و اولیای الهی به ندای به بت‌ها، قیاس مع الفارق است؛ زیرا بتان اهل شفاعت نیستند، ولی به انبیا و اولیای الهی اذن شفاعت، بلکه اذن دخالت به نحو موجهه جزئی در امور تکوین داده شده است (ص ۲۰).

◆ فصل چهارم: در مقامات اولیای الهی

نویسنده در این فصل به این مطلب می‌پردازد که اگر کسی بگوید توحید الوهی آن است که هیچ چیزی جز خدا پرستش نشود، جواب می‌دهد: این همان مقام اولیای الهی است که ابن‌عبدالوهاب از آن خبر ندارد. معنای توحید الوهی آن است که التفاتی به اسباب نکنند، با اینکه عالم، عالم اسباب و مسببات است. نمونه بارز آن را می‌توان در رفتار حضرت ابراهیم خلیل الله دید که هنگامی که در منجیق بود، «جبرئیل آمد و فرمود: آیا به کمک محتاجی؟ حضرت ابراهیم فرمود: احتیاجی به کمک شما ندارم اما محتاج توفیق الهی هستم». در اینجا حضرت ابراهیم علیه السلام به اسباب التفاتی نکرد، نه به این جهت که منکر اسباب باشد، بلکه به دلیل مرتبه بالای توحید الوهی او بود و توحید الوهی صرف یعنی به هیچ چیز و هیچ کس جز خدا توجه نکردن که این همان مقام اولیای الهی است که محمد بن عبدالوهاب منکر این مقام است و از آن هیچ خبر ندارد. عجب کل العجب از کسی که ادعای این مقام را دارد و مردم را به این مقام فرا می‌خواند، اما تمام اسباب دنیوی را برای رسیدن به اهدافش به کار می‌گیرد و از مسبب الاسباب غافل است و غفلت از مسبب الاسباب را بر مردم عیب می‌گیرد، اما این عیب را در خود نمی‌بیند. (ص ۲۱)

◆ فصل پنجم: در رد تکفیر مسلمین

نویسنده در این فصل با تمسک به کلام ابن تیمیه به نقد وهابیت می‌پردازد و می‌نویسد:

ابن تیمیه می‌گوید: بدان که اهل سنت اجماع دارد جاهل و خطاکار از این امت و لو عملی مشرکانه انجام دهد، فاعلش کافر و مشرک محسوب نمی‌شود، مگر آن که حجت بر او تمام شود. نیز از اصول اهل سنت است که هر کس کلمه‌ای کفرآمیز به زبان آورد، ولی معنای آن را نداند، به اجماع سلف و خلف از فقها و محدثان و متکلمان و صوفیه کافر محسوب نمی‌شود.

بنابراین هر کس به جهت اجتهاد یا تأویل یا تقلید، عملی انجام دهد که بوی شرک دهد، به اجماع مسلمانان این فرد کافر محسوب نمی‌شود. ابن تیمیه تصریح دارد که فاعل این امور (اجتهاد یا تقلید) به این علت که ایمان به خدا و ملائکه و کتب و رسولان و روز آخرت دارد و برخی از افعالی را که شرک در عبادت است، انجام می‌دهد، این فرد ملحق به کافر مکذّب رسول خدا نمی‌شود، بلکه غایتش آن است که از گناهکاران است؛ اگر مجتهد است که به جهت اجتهادش ثواب می‌برد و اگر جاهل است، به جهت جهلش معذور است (ص ۲۲).

از پیامبر ﷺ رسیده که فرمود: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله ﷺ و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة ثم حرّمت على دماؤهم و أموالهم و حسابهم على الله». شعراوی در مقدمه کتاب طبقات خود آورده که از شیخ الاسلام سبکی درباره تکفیر سؤال شد و ایشان در جواب نوشت:

امر تکفیر مسئله‌ای بسیار خطیر است؛ چون حکم به کفر یک نفر یعنی خلود در جهنم و عدم اجرای احکام اسلام بر آن فرد در این دنیا، و خطا کردن در قتل هزار کافر، آسان‌تر است از خطا در قتل یک مسلمان، و در حدیث آمده که خطای امام در عفو، نزد خداوند محبوب‌تر است از خطای در عقوبت. همچنین اطلاع کامل از حقایق تأویل و شرایطش و معرفت الفاظی که محتمل تأویل‌اند، بسیار مشکل است. بنابراین حکم تکفیر نباید صادر کرد، مگر برای کسی که به کفر تصریح و شهادتین را انکار کند که این هم به ندرت اتفاق می‌افتد. پس ادب دینی اقتضا می‌کند که سریع حکم به کفر دیگران ندهد و تا جایی که احتمال تأویل وجود دارد، آن را حمل بر آن کند.

شاید به همین علت است که سید محمد برزنجی در کتاب /شاعه قائل به صحت ایمان ابوطالب شده و نوشته:

علمای اشاعره و ماتریدیه اجماع دارند که در آخرت ایمان به قلب است و در دنیا به لفظ و در قیامت هر کس در قلبش ذره‌ای از ایمان باشد از آتش خارج می‌شود (ص ۲۳).

◆ فصل ششم: در بیان فرقه ناجیه

◆ فصل هفتم: در کرامات اولیای الهی بعد از مرگ

نویسنده در این فصل به جواب این مسئله می‌پردازد که آیا ارتباط مردگان با دنیا قطع شده است و یا بر عکس دلایل فراوانی دال بر این ارتباط وجود دارد؟ وی در ابتدا به برخی احادیث اشاره دارد و می‌نویسد:

در حدیث معراج آمده که پیامبر اعظم، حضرت موسی علیه السلام را ملاقات کرد، درحالی‌که در قبر در حال نماز خواندن بود و حضرت ابراهیم علیه السلام را ملاقات کرد؛ درحالی‌که حضرت ابراهیم، پیامبر را مأمور کرد که سلامش را به امت پیامبر برساند و نیز تردد پیامبر اعظم میان حضرت موسی علیه السلام و حضرت حق برای تعیین نمازهای واجب و نیز حدیث «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ يَحْجُونَ وَيَلْبُونَ» و اینکه اجساد انبیا در قبر نمی‌پوسد و روح به جسد باز می‌گردد، همگی نشان از حیاتی مثل حیات در برزخ دارد. نیز رسیده است که جعفر طیار با دو بال جسمانی در بهشت رفت و آمد می‌کند و احادیثی که بیانگر رسیدن اعمال امت به پیامبر است و روایاتی که نشان می‌دهد مرده در برخی از اوقات به منزل خود سر می‌زند و احادیث فراوان دیگری که نشان از حیات در برزخ دارد. نیز شایان ذکر است که انکار کرامات اولیای الهی نزد برخی از علما کفر است و در نزد بعضی دیگر گناه کبیره محسوب می‌شود که علامه عبدالرحمن بن احمد شافعی اشعری در کتاب «السیوف المصقلات لإنکار المعجزات و

الكرامات في الحياة و بعد الممات» به صورت مبسوط به این بحث می‌پردازد و می‌نویسد: «ظهور کرامات اولیای الهی عقلاً جایز است و نقلاً واقع شده؛ مثل قصه حضرت مریم علیها السلام، مادر موسی، اصحاب کهف، ذوالقرنین، حضرت خضر و آصف بن برخیا که حضرت سلیمان علیه السلام از غیر خدا تقاضای امری خارق عادت و خدایی می‌کند و این را کسی از مصادیق شرک نمی‌داند و احادیث در این زمینه فراوان است».

همچنین در کتاب «السیوف الصقال فی أعناق من أنکر علی الأولیاء بعد الانتقال» این بحث به صورت مستوفی آمده است و غزالی گفته که «کل من یتبرک به فی حیاته یتبرک بزیرته بعد وفاته» و سید شریف محمد بلیدی مالکی در کتاب «ماء الزلال فی إثبات کرامات الأولیاء بعد الانتقال» در این باره می‌نویسد: «کرامات اولیا بعد از مرگ حق است و هیچ‌یک از سلف و خلف آن را انکار نکرده است و اگر مرجع کرامات، قدرت الهی است، فرقی میان زنده و مرده نیست؛ زیرا این خداوند است که به منظور اکرام اولیای خود آن را خلق می‌کند و یا به دست آنان انجام می‌دهد.

علوی بن احمد حداد در ادامه فهرست بلندی از علمایی که کرامات اولیاء الله را قبول دارند، ذکر کرده و نام برخی از کتاب‌ها را آورده است (ص ۲۷).

وی از شریف محمد بلیدی مالکی نقل می‌کند که هر کس قائل است کرامات اولیای الهی با موت از بین می‌رود، در توهم است؛ زیرا هیچ نصی در انقطاع کرامات با موت در کتاب و سنت نیامده است و سمهودی در شرحی که بر «بدء الأملی» دارد، می‌نویسد: کرامات بعد از مرگ گسترده‌تر از حیات دنیوی است؛ زیرا نفس از کدورات جسم و محدودیت‌های آن آزاد شده است. شیخ برماوی شافعی در کتاب «الدلائل الموضحات فی إثبات کرامات الأولیاء و جواز التوسل بهم فی الحیاة و بعد الممات»

به‌وضوح به این مسئله پرداخته و ثابت کرده اکابر از علمای اسلام شرقاً و غرباً این موضوع را قبول دارند.

مؤلف کتاب برای اتقان بحث، موضوع را به انسان‌شناسی می‌کشد و می‌گوید انسان در هر عالمی تطوراتی دارد که در عالم پایین‌تر ندارد. اولین عالم، عالم رَجَم است که اَضِیق از عالم دنیاست و عالم فکر، موسع‌تر از عالم دنیا، و عالم خواب وسیع‌تر از عالم فکر، و عالم برزخ اوسع از عالم خواب است، و عالم حشر و نشر از همه وسیع‌تر است. بنابراین روح در هر سه عالم یکی است، اما قدرت روح در هر عالم نسبت به عالم قبل بیشتر است و در عالم برزخ محبوس در بدن نیست و قدرت بیشتری برای اظهار کرامت دارد (ص ۲۸).

نکته دیگر آن که حضرت رسول ﷺ اشرف مخلوقات است و مرتبه بالاتری از ملائکه مقرب دارد؛ درحالی‌که جبرئیل در یک لحظه جان بسیاری از انسان‌ها را می‌گیرد و قبض روح می‌کند و اگر پیامبر اشرف از جبرئیل است، پس این توانایی را به طریق اولی دارد که در یک لحظه در مکان‌های متعدد باشد و ندای انسان‌ها را بشنود یا انسان‌های متعددی ایشان را ببینند؛ زیرا مجال در عالم مثال، بسیار وسیع است و می‌تواند جبرئیل را به صورت دحیه نشان دهد.

◆ فصل هشتم: علت عدم عقاب هادمین قبور

نویسنده در این فصل به سؤال مقدری جواب می‌دهد که اگر اولیای الهی صاحب کرامت‌اند، پس چرا به کسانی که به قبور آنان بی‌احترامی می‌کنند و گاه به جنازه آنان جسارت می‌کنند و استخوان‌های آنان را از قبر می‌آورند و در میان مردم می‌چرخانند مثل آنچه در نجد صورت گرفت، بلیه‌ای نمی‌رسانند تا درس عبرتی برای دیگران باشد؟ وی در جواب می‌نویسد:

گویا این افراد آیات قرآن را نخوانده‌اند که می‌فرماید: ﴿فَلَا

تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا﴾^۱. خداوند در قرآن به‌صورت

۱. سوره مریم، آیه ۸۴.

متعدد بیان کرده که بسیاری از فاسقان و مشرکان عقوبتی عظیم دارند، اما تعجیلی در این عقوبت نیست». نکته دیگر آن که اهانت به مسلمان، چه زنده و چه مرده، مورد نهی رسول خدا بوده است و مسلمان بعد از مرگش مثل زمان حیاتش محترم است و اگر میت از اولیای الهی باشد، گنااهش چند برابر است و در حدیث قدسی آمده: «من عادی لّی و لیا فقد آذنته بالحرب» و چنین کسی وارد جنگ با خدا شده است. نیز خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۱ و در روایت است که: «اذا أراد الله بعدد شراً أمسك عنه عقوبه ذنبه حتى يوافي به يوم القيامة» (ص ۳۰).

وی در پایان فصل هشتم یادآور می‌شود که بسیاری از این نکات خلاصه مطالب کتاب «السیوف المصقلات لإنكار المعجزات و الكرامات في الحياة و بعد الممات» شیخ عبدالرحمن است.

◆ فصل نهم: در فواید بلا و مصیبت

نویسنده در این فصل به منافع و فواید ابتلا و امتحان الهی پرداخته و از کتاب معید النعم و مئید النقم شیخ عبدالوهاب سبکی نقل کرده که اولین نکته در بلا و مصیبت آن است که انسان بداند فاعل همه امور خداست و اگر محنت از خداست، پس نعمت است، نه نعمت؛ و خدا می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۲ و ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۳. نکته دیگر آن است که دنیا سجن و زندان مومن است و بهشت کافر، و

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۳.

در این دنیا جایی برای استراحت وجود ندارد و اگر نعمت فراوانی به گذشتگان و سلف می‌رسید، هراسناک می‌شدند که نکند از درگاه خدا رانده شده‌اند، و بدان که انبیا دچار شدیدترین بلاها بودند و هر کس به آنان نزدیک‌تر است، بلایش بیشتر است. نویسنده کتاب این فواید را به صورت مبسوط و از آثار متعددی نقل می‌کند که خواننده را به اصل کتاب ارجاع می‌دهیم. (ص ۳۰)

مؤلف کتاب در ادامه با اضافه کردن تتمه‌ای به این فصل، وجوب محبت اولیای الهی را تذکر می‌دهد و بیان می‌دارد که اعمال صالح بدون محبت اولیای الهی نفعی برای فاعل آن ندارد. وی در ادامه اشاره‌ای به کتاب دیگر خود به نام «السیف الباتر لعنق المنکر علی الأکابر» می‌کند که در آنجا در حدود یکصد صفحه به این مباحث پرداخته است. (ص ۳۵).

◆ فصل دهم: دیدگاه علما درباره ابن تیمیه

مؤلف کتاب در این فصل به انتقادات علمای بزرگ اسلام به ابن تیمیه اشاره می‌کند و می‌نویسد:

اگرچه ابن تیمیه علم زیادی داشت و دارای ورع و زهد بود، اما ذهبی گفته است که او حق و باطل را به هم آمیخته است. شعرای از شیخ ابوالحسن شاذلی نقل می‌کند امروز گرفتار مردمی (ابن تیمیه) شده‌ایم که تعصب محض‌اند و از مجالس آنان باید فرار کرد. امام عبدالرحمن اشمونی فرموده: علم ابن تیمیه از عقلش بیشتر بود و همین باعث شد که در مسائل فراوانی خرق اجماع کند و این خرق اجماع در مسائل فروع نیست، بلکه در اصول بود (ص ۳۷).

◆ فصل یازدهم: در باب تمائم و حرزها

در این فصل نویسنده به این نکته می‌پردازد که آیا همراه داشتن حرز و نوشته‌های خاص (تمائم) برای دفع بلا صحیح است یا نه؟ وی با آوردن فتاوی‌ای عالمان مذاهب اربعه به این نکته اشاره می‌کند که اگر اسمای الهی در این نوشته‌ها باشد، جایز است،

اما اگر جملات نامفهوم و حروف مجهول باشد، جایز نیست و اگر کار ساحران باشد، حرام است (ص ۳۸).

◆ فصل دوازدهم: در جواز عطف انسان به خدا

نویسنده در این فصل می‌گوید که محمد بن عبدالوهاب کسانی را که جملاتی مثل «علی الله وعلیک» و «إلی الله و إلیک» و «ما لی إلا الله و أنت» و امثال این کلمات و جملات را به کار می‌برند، کافر می‌داند که نشان دهنده جهل محمد بن عبدالوهاب به کتاب و سنت است؛ زیرا در موارد متعدد در قرآن نام خدا همراه با رسول او به ترتیب آمده، مثل: ﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾^۱ و ﴿فَسَبَّيْرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ...﴾^۲ که نشان می‌دهد این بیان شرک نیست و عملی منطبق با کتاب و سنت است. در حدیث نیز آمده: «من کانت هجرته إلی الله ورسوله فهجرته إلی الله ورسوله» که در این حدیث رسول خدا دو بار به خداوند عطف شده و کنایه از اهمیت هجرت است. مؤلف کتاب به همین مناسبت وارد بحثی می‌شود که ربط چندانی به بحث ندارد، اما از آن نتیجه مطلوب را می‌گیرد و آن این است که روایت شده: در نزد پیامبر مردی خطبه خواند و گفت: «و من یطع الله ورسوله فقد رشد و من یعصها فقد غوی» که پیامبر فرمود: خطیب خوبی نبودی، بلکه بهتر است بگویی: «و من یعص الله ورسوله»؛ یعنی پیامبر را با خدا به صورت ضمیر جمع نیاور، بلکه این دو را به ترتیب به هم عطف کن. نویسنده بحثی مبسوط درباره جواز ضمیر می‌آورد که خارج از بحث است، اما در پایان به این نکته اشاره می‌کند که با واو بیاید یا با ضمیر جمع، ثابت می‌شود بیان جملاتی مثل «علی الله و علی فلان» اشکالی ندارد و اگر کسی بگوید این عطف مخصوص پیامبر است، دلیل می‌خواهد که دلیلی برای آن وجود ندارد، بلکه دلیل مخالف وجود دارد (ص ۴۰).

۱. سوره توبه، آیه ۶۲.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

جواب دیگر مؤلف به وهابیت آن است که ابن تیمیه گفته است اگر مسلمانی به کلمه‌ای تکلم کرد که معنایش را نمی‌داند، به اجماع سلف و خلف کافر محسوب نمی‌شود. در اینجا به نظر می‌رسد مؤلف کتاب این نکته را به وهابیان گوشزد کرده که اگر دلیل ما را نمی‌پذیرید، حداقل حرف ابن تیمیه را بپذیرید که با صرف بیان جمله‌ای که مفهومی برای گوینده روشن نیست، تکفیر آن شخص ثابت نمی‌شود؛ در حالی که شما بر خلاف حرف ابن تیمیه، آن شخص را کافر به شرک اکبر دانسته‌اید.

◆ فصل سیزدهم: اثبات جواز بنا بر قبور

مؤلف کتاب از محمد بن عبدالوهاب با عنوان نجدی یاد کرده و نوشته: نجدی گفته است در هر شهری که قبه وجود دارد، اهل آن شهر کافرند و قبر مثل بت است. مؤلف در جواب این گفتار محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «این فتوا مخالف اجماع سکوتی مسلمانان است و حتی مخالف فتوای بزرگان حنابله است». در ادامه اقوال فراوانی از علمای حنبلی و غیر حنبلی نقل می‌کند که ایجاد قبه بر روی قبر عالم نه تنها شرک نیست، بلکه جایز هم می‌باشد. ثانیاً، تخریب نشدن قبر حضرت ابراهیم علیه السلام در فتح شام به دست صحابه، نشان از جواز آن نزد سلف است، اما منع محمد بن عبدالوهاب از نذر برای قبور به سبب جهل او است؛ زیرا بسیاری از علمای مذاهب اربعه تصریح کرده‌اند نذر برای قبر عالم و ولیّ خدا جایز است؛ زیرا باعث انتفاع زائر می‌شود و همین مقدار برای جواز نذر کافی است. مؤلف کتاب این فصل را با بحث «خاتمه در زیارت اولیای الهی» به پایان می‌رساند و می‌نویسد:

امام غزالی در *احیاء العلوم* می‌فرماید: «برخی از علما با استناد به حدیث لاتشد الرحال، سفر برای زیارت مشاهد را منع کرده‌اند، اما آنچه برای من روشن شده، این است که زیارت مشاهد دستور اسلامی است؛ زیرا پیامبر فرمود: کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزورها، و حدیث لاتشد الرحال درباره مساجد است، نه درباره

مشاهد؛ زیرا سفر برای مسجدی به غیر از این سه مسجد (مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الاقصی) دلیل ندارد؛ چون در هر شهر و روستایی مسجد وجود دارد و دلیلی برای برتری مسجدی بر مسجد دیگر نیست، ولی در مشاهد اختلاف درجه وجود دارد و برکت زیارت اولیای الهی به قدر درجه آنان نزد خداست (ص ۴۴).

وی در ادامه به این نکته اشاره کرده است که اگر در مشاهد اختلاط زن و مرد وجود دارد، این مسئله باعث نمی‌شود که اصل مشاهد و سفر به آنها زیر سؤال رود و به قول مشهور «حق به سبب باطل ترک نمی‌شود». وی سپس به آثار مثبت زیارت مشاهد پرداخته و داستان‌هایی را نقل کرده است (ص ۴۴).

همچنین در حدیث ابن عباس آمده است که پیامبر فرمود: «ما من أحد یمر بقبر أخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه إلا عرفه و رد علیه السلام». از حضرت رسول ﷺ رسیده که «إذا مر أحدکم علی مقبرة فلیقرأ آية الكرسي ثلاثاً فإتھا خیر من تصدق». نویسنده در ادامه به تعدادی از کرامات اولیای الهی در بعد از مرگ اشاره دارد (ص ۴۷-۵۲).

◆ فصل چهاردهم: در اثبات جواز توسل، استغاثه و تبرک به ارواح

اولیای الهی

مؤلف کتاب در این فصل در تأیید توسل به اموات به حدیث عثمان بن حنیف اشاره می‌کند و معتقد است اگر توسل به عمل صالح جایز است، به طریق اولی توسل به مقام نبوت و رسالت پیامبر جایز خواهد بود و اگر توسل به دعای پیامبر جایز است به طریق اولی توسل به مقام پیامبر جایز خواهد بود و نیز حضرت آدم عليه السلام به مقام پیامبر متوسل شد و توبه‌اش پذیرفته شد و از پیامبر رسیده که فرمود: «توسلوا بی و بأهل بیتی إلی الله». اگر ابن تیمیه میان این دو (میان دعا و مقام) فرق نهاده است، علمای اسلام به این اختلاف و فرق اعتنایی نکرده‌اند و حدیث نابینا را بسیاری از محدثان از

جمله ترمذی، نسائی، ابن ماجه و حاکم نیشابوری نقل کرده‌اند که تصریح به توسل به ذات و مقام دارد.

نویسنده کتاب در ادامه به این نکته می‌پردازد که آن نجدی گفته: نباید گفت: یا رسول الله، و یا ولی الله، چون این دعاست و دعا مغز عبادت است، ولی آن نجدی توجه نکرده که در سنت آمده که خداوند خود فرموده: «یا عباد الله أعینونی». پس اگر ندای به غیر از خدا شرک است، باید این عمل خدا را نیز شرک دانست و آن نجدی نمی‌داند که اگر مخلوقی را صدا زدی، نداست و اگر خدا را صدا زدی، دعاست؛ چون همه می‌دانیم همه‌کاره خداست و از مخلوقی کاری بر نمی‌آید، مگر در آنچه به او اذن داده شده است و در این زمینه علامه میرغنی، تألیف عجیبی دارد به نام تحریض الأنبياء علی الاستغاثة بالأنبياء والأولياء. وی آورده است که در حدیثی نزد قبر پیامبر آمد و گفت: «یا رسول الله استسق لامتك لانهم قد هلكوا». همچنین خلیفه دوم عباس عموی پیامبر را وسیله قرار داد. مالک بن انس فرموده: «هو وسیلتک و وسیلة آدم عليه السلام». و آیه ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ...﴾^۱ عموم را می‌رساند و حالت حیات و ممات را شامل می‌شود. از همه مهم‌تر اجماع سکوتی اصحاب است که هیچ‌یک این کار را منع نکرده و آن را از مصادیق شرک ندانسته‌اند. همچنین امام شافعی به اهل بیت متوسل شد و فرمود: «آل النبی ذریعتی، و هم الیه وسیلتی، ارجو بهم اعطی عداء، بیدی الیمین صحیفتی» (ص ۵۵-۵۶).

همچنین توسل شافعی به قبر امام ابوحنیفه در شرح حال شافعی آمده است. نویسنده در ادامه به داستانی اشاره می‌کند که خودش شاهد آن بوده است. وی می‌نویسد:

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

در سال ۱۲۱۵ق برای بار سوم به حج مشرف شدم و مردی از اهالی مصر را دیدم که معلول بود و با استغاثه به عبدالقادر گیلانی شفا یافت، ولی متأسفانه منکران درس نمی‌گیرند(ص ۵۷).

مؤلف در ادامه به بحث تبرک پرداخته و تبرک حضرت یعقوب علیه السلام به پیراهن حضرت یوسف علیه السلام را متذکر شده و از خلیفه دوم نقل کرده که «لو مر علينا رجل من وادی العتیق لتبرکنا به». نیز انس به مالک خادم رسول خدا وصیت کرد که موی پیامبر را در کفن، همراه ایشان بگذارند، ولی متأسفانه الان در درعیه خطیب جمعه می‌گوید: «مَنْ تَوَسَّلَ بِالنَّبِيِّ فَقَدْ كَفَرَ» و شنیدم از برخی از علما که سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب از برادرش تبعیت نکرده و به محمد گفته است اسلام نزد تو شش رکن دارد و رکن ششم آن است که هر کس از تو تبعیت نکند، مسلمان نیست. سلیمان بن عبدالوهاب رساله‌ای در رد برادرش نوشته است و علمای مدینه بر آن تقریظ نوشته‌اند که یکی از آنان علامه محمد بن سلیمان کردی است که در آخر کتاب نوشته او را می‌آوریم. نویسنده در ادامه مطالب قبلی را با عبارات مختلف تکرار و بسیاری از اقوال علما را در این زمینه نقل می‌کند(ص ۶۳).

◆ فصل پانزدهم: جهر به صلوات

۲۵۳

نویسنده در این فصل به این مسئله می‌پردازد که آیا ذکر صلوات جهراً بعد از نام پیامبر در اذان جایز است یا خیر؟ وی در جواب می‌نویسد:

حدود پنجاه حدیث در فضل ذکر صلوات داریم که نشان از عبادت بودن آن دارد و ذکر صلوات در مستحبات روز جمعه آمده است و درباره بلند یا آرام گفتن صلوات و درباره زمان و مکان خاص، چیزی در سنت نیامده است. پس اگر کسی آن را بلند گفت، ایرادی ندارد و فرضاً اگر بدعت هم باشد، بدعت خوبی است؛ چون شعار مسلمین است(ص ۶۶).

◆ فصل شانزدهم: در رد مذهب ابوحنیفه از سوی محمد بن عبدالوهاب

مؤلف کتاب در این فصل به نقل عبارتی از محمد بن عبدالوهاب پرداخته که ایشان گفته است: «ان في مذهب أبي حنيفة ليس بشيء» که نویسنده آن را کفر صریح دانسته؛ زیرا مذهب امام ابوحنیفه یکی از مذاهب اربعه و خود ابوحنیفه از مجتهدین مطلق قرون فاضله است، لذا این عبارت محمد بن عبدالوهاب کفر صریح است و در کتاب الصواعق و الرعود فی الرد علی الشقی عبدالعزیز بن سعود به تفصیل این بحث آمده است.

◆ فصل هفدهم: در اثبات جواز سفر برای زیارت قبور

نویسنده متذکر می‌شود که سمهودی در کتاب *وفاء الوفاء* بحثی مستوفی درباره فضیلت زیارت قبر رسول خدا ﷺ آورده و از پیامبر رسیده است که «من زار قبري وجبت له شفاعتي» و احادیث دیگری نقل کرده که نشان از ترغیب مسلمانان به سفر برای زیارت قبر پیامبر دارد (ص ۷۳).

مؤلف کتاب در این باب احادیث مشابه و گاه یک حدیث را با اسناد مختلف بیان کرده و نشان داده است که سفر برای زیارت قبر پیامبر مستحب و مورد تأکید پیامبر است. همچنین به سند صحیح رسیده که بلال حبشی از شام برای زیارت قبر پیامبر به مدینه می‌آمد و عمر بن عبدالعزیز فردی را مأمور کرد تا به مدینه رود و سلام او را به پیامبر رساند. (ص ۷۵)

همچنین قاضی عیاضی در *شفاء* گفته است که زیارت قبر پیامبر، سنت اجماعی میان مسلمین است و حنفیان زیارت پیامبر را از افضل مستحبات دانسته است که نزدیک است واجب باشد و ابن حجر مکی در کتاب «*الجوهر المنظم فی زیارة القبر المعظم*» به تفصیل به این بحث پرداخته است (ص ۷۶).

مؤلف کتاب، تتمه این فصل را به خلاصه بحث توسل از کتاب *وفاء الوفاء* اختصاص داده و نوشته: «اگرچه در فصل چهاردهم به توسل پرداختیم، اما تکرار آن

تاثیر خاص خود را دارد». نویسنده کتاب بعد از بیان هفده فصل کتاب و تبیین دیدگاه‌های علمای اسلام و نقد افکار محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد: بنابراین ثابت شد که همه بر حق‌اند و نجدی بر باطل است و در روایت رسیده که انسان با چیزی که دوست دارد، محشور می‌شود و ما پیامبر و اهل بیت و اولیاء او را دوست داریم و نجدی با متوسلان به آنان مخالف است.

مؤلف در پایان می‌گوید که کتاب *مصباح الأنام و جلاء الظلام* را در سال ۱۲۱۵ق به پایان رسانده است.

علوی بن احمد کتاب خود را با آوردن تقریظ شیخ محمد بن سلیمان کردی، بر رساله شیخ سلیمان بن عبدالوهاب به اتمام می‌رساند (ص ۷۹) که تقریظ شیخ محمد بن سلیمان کردی، بزرگ شافعیان در حرمین، با این عبارت شروع می‌شود: «... قد اطلعت علی رسالة الشيخ سليمان بن عبدالوهاب في الرد علی أخيه محمد بن عبدالوهاب فرأيتہ قد أجاد فيها و أصاب...» و در ادامه می‌نویسد: بنا بر قبور نزد مذاهب اربعه مکروه است، اما قول به کفر را کسی به غیر از محمد بن عبدالوهاب نگفته است و اجتهاد مطلق دیر زمانی است که منقطع است و سیوطی اجتهاد نسبی را مدعی شده، ولی بقیه بر او انکار کردند. حال چگونه است حال مردی که شبیه‌ترین فرد به عوام است در شهری که شاخ شیطان از آن ظهور می‌کند و او ادعای اجتهاد مطلق کرده است، اما تبرک به مشاهد غایتش کراهت است، نه حرمت، چه برسد به تکفیر، هنگامی که نووی ادعا کرد مس قبر کراهت دارد، شیخ عز بن جماعه اعتراض کرد که احمد بن حنبل گفته است جایز است و استناد به عمل ابی ایوب انصاری کردند.

اما توسل و استغاثه و شفاعت و توجه به پیامبر و غیر پیامبر از اولیای الهی موافق سبکی و مخالف با نظر ابن عبدالسلام بوده و امری مطلوب است و در احادیث هم آمده است، چه برسد به اینکه جایز یا مکروه یا حرام باشد و چه برسد به اینکه گناه کبیره یا کفر باشد؛ زیرا توبه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام؛ با توسل به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پذیرفته شد و ابوطالب سروده است:

«و ایض یستسقی الغمام بوجهه». همچنین مردی در روز جمعه در میان نماز جمعه به پیامبر خطاب کرد: «یا رسول الله هلکت المواشی و انقطعت السبل فادع الله یغشنا...». همچنین مردی نابینا نزد حضرت عرض حاجت کرد و پیامبر دعای «اللهم انی أسالک و أتوجه إلیک بنیک» را به او یاد داد و در کتاب «مصباح الظلام فی المستغیث بسید الأنام فی الیقظة و المنام» به بسیاری از این استغاثه‌ها بعد از مرگ اشاره شده است.

همچنین توسل و استغاثه به انبیا برای طلب شفاعت در روز قیامت از اموری است که احادیث فراوانی بر آن دلالت دارند. حال که استغاثه به پیامبر قبل از ولادت و بعد از ولادت و قبل از نبوت و بعد از نبوت و بعد از وفات آن حضرت و در قیامت رسیده است، پس چگونه می‌توان متوسلان به پیامبر را کافر دانست؟ و چگونه می‌توان سواد اعظم از مسلمین را کافر دانست؟ و در روایات صحیح رسیده که توسل به اعمال صالح جایز است؛ حال آنکه اعمال عرض‌اند و اولیای الهی ذوات و ذات برتر از عرض است (ص ۸۱).

شیخ محمد بن سلیمان کردی در ادامه چندین سؤال از محمد بن عبدالوهاب و پیروانش می‌کند که تکرار همان مسائلی است که در کتاب مصباح الانام به تفصیل آمده است (ص ۸۲-۸۶).

علوی بن احمد، مؤلف کتاب، با اشعاری در مدح حضرت رسول ﷺ و اهل بیتش کتاب خود را در سال ۱۲۱۶ق به پایان می‌برد.

در پایان کتاب تقریظ شیخ محسن بن ناصر بن صالح یمنی از بزرگان دانشگاه الازهر به کتاب ضمیمه شده که از کتاب و نویسنده آن تجلیل کرده است (ص ۸۹) علاقه‌مندان را به مطالعه این کتاب توصیه می‌کنیم.



کتابشناسی تکفیر

* اباذر نصر اصفهانی



* کارشناس پژوهش پژوهشکده حج و زیارت.

◆ مقدمه

در طول تاریخ اسلام، افراد و فرقه‌ها و گروه‌هایی بوده‌اند که مخالفان خود را تکفیر می‌کردند و با کوچک‌ترین عاملی آنان را خارج از دین اسلام می‌شمردند و حکم به وجوب قتل آنان می‌دادند. شروع این پدیده مخرب، از خوارج آغاز شد و در دو قرن اخیر وهابیان شیوه آنان را ادامه داده‌اند.

فرقه وهابی از جمله جریان‌هایی است که در مقابل امت اسلامی قرار گرفته‌است. وهابیان با استفاده از آیاتی که درباره کفار و مشرکان صدر اسلام و اقوام جاهلی نازل شده، مسلمانان را به کفر و شرک متهم می‌سازند و اعمال مسلمانان را مطابق اعمال کفار قلمداد می‌کنند. آنها با داشتن افکاری خشن، باعث ایجاد اختلاف، تشتت، درگیری و جنگ میان مسلمانان و خشنودی کفار و استعمارگران شده‌اند.

مطابق نظر اسلام، مسلمان کسی است که شهادتین را بر زبان جاری می‌سازد؛ گرچه در واقع و باطن اعتقاد دیگری داشته باشد. بر اساس شریعت اسلامی صحیح نیست فرقه‌ای از فرق اسلامی را بی‌دلیل متهم به کفر کند، مادامی که اعتراف به شهادتین کند، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نکند.

این افکار جاهلی و ناپسند موجب شد که از همان ابتدای ظهور فرقه وهابی، عالمان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، به مقابله با این تفکر تکفیری بپردازند و با نوشتن رساله‌ها، کتاب‌ها و مقالات، آرا و عقاید این گروه را نقد و از عقاید مسلمانان دفاع کنند. در آثاری نیز به بررسی جریان‌های تکفیری در طول تاریخ اسلام پرداخته شده است. در این نوشتار بخشی از تلاش‌های علمی محققان را در قالب کتاب‌شناسی تقدیم خوانندگان می‌کنیم. گفتنی است آثاری که تکفیر را تنها از منظر فقه و احکام

آن، بررسی و تحلیل کرده‌اند، در اینجا معرفی نشده‌اند. آثار اندیشمندان مسلمان در سه بخش کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌ها معرفی می‌شوند.

الف) کتاب‌ها

۱. *آراء علماء المسلمين و فتاواهم في تحريم تكفير أتباع المذاهب الإسلامية*: تحقیق فؤاد کاظم مقدادی، تهران، مجمع الثقلین العلمی، چاپ سوم، ۱۴۲۸ق/۱۳۸۶، ۴۰۱ص، وزیری.

در این نوشتار فتاوا و دیدگاه‌های علمای شیعه و اهل سنت در نهی تکفیر پیروان مذاهب اسلامی بررسی و تحلیل شده است.

۲. *الإسلام والعنف قراءة في ظاهرة التكفير*: حسین احمد الخشن، مغرب، دارالبيضاء، بیروت، مرکز الثقافی العربی، ۲۰۰۶م، ۲۰۳ص، وزیری.

نویسنده در این کتاب به واکاوی مسئله خشونت و تکفیر در اسلام پرداخته و به بسیاری از سؤال‌های مطرح شده در این زمینه پاسخ داده است. کتاب مشتمل بر پنج فصل است و نگارنده طی آنها به تبیین اصول و معیارهای تکفیر پرداخته، خاستگاه‌های تکفیر و برخی ویژگی‌های تکفیری‌ها را برشمرده، به گونه‌ها و شکل‌های تکفیر اشاره کرده و در پایان گفتمان تکفیری را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. آقای موسی دانش این کتاب را با عنوان *اسلام و خشونت: نگاهی نو به پدیده تکفیر* به فارسی ترجمه کرده و در بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی در سال ۱۳۹۰در ۳۴۴ صفحه در قطع وزیری به چاپ رسیده است.

۳. *اسلام و خشونت: نگاهی نو به پدیده تکفیر (← الاسلام والعنف قراءة في ظاهرة التكفير)*

۴. **الإيمان والكفر في الكتاب والسنة: رسالة موجزة تبحث عن حقيقة الإيمان والكفر وحدودهما والفرق بين الإسلام والإيمان وحكم تكفير أهل القبلة وتدعو إلى الوحدة الإسلامية:** جعفر سبحانی تبریزی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶/ق/۱۳۷۴، ۲۳۲ص، وزیری.

نویسنده در این رساله نخست ایمان و کفر را بر اساس آیات و روایات تبیین کرده و آن‌گاه به بررسی تفاوت‌های بین «ایمان» و «اسلام» پرداخته است. وی در ادامه به موضوع تکفیر مسلمانان اشاره کرده و با استدلال‌های قرآنی و حدیثی ثابت کرده این پدیده خلاف اصول اسلامی و انسانی است.

۵. **بازخوانی تکفیر و تکفیرگرایی در بین مسلمانان:** علی‌اکبر نیک‌زاد تهرانی، قم، نوای قلم، ۱۳۸۹، ۷۲ص، پالتویی.

مروری بر دیدگاه‌های تکفیری برخی از فرقه‌های اسلامی و نقد این دیدگاه‌هاست. نویسنده ضمن بیان پیشینه‌ای از تکفیر و تکفیرگرایی در جهان اسلام از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پس از آن، به ریشه‌یابی این پدیده و عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن پرداخته است. وی ابتدا به معیارهای اسلام و کفر در جهان اسلام اشاره کرده و موجبات کفر را انکار توحید و رسالت نبوی، انکار ضروری دین و مذهب و ارتکاب گناه کبیره دانسته و شرک خفی را نیز موجب کفر افراد محسوب نکرده است. آن‌گاه به پیشینه تاریخی تکفیر مسلمانان پرداخته و دیدگاه‌های مذاهب مختلف اسلامی را در این زمینه منعکس کرده است. وی با استخراج ادله عدم جواز تکفیر از قرآن کریم، روایات نبوی، سیره پیامبر اسلام و سیره و روایات ائمه معصوم علیهم السلام، و وهابیت را آیین تکفیرگرایی در میان مسلمانان اهل سنت دانسته و عقاید و دیدگاه‌های تکفیری محمد بن عبدالوهاب در مورد مشرک خواندن شیعیان را نقد و شباهت‌های خوارج دوره صدر اسلام را با وهابیان امروزی بررسی کرده است.

۶. بررسی فتاوی تکفیر در نگاه مذاهب اسلامی: حسین رجیبی، تهران، نشر مشعر،

۱۳۸۹، ۸۴ص، پالتویی.

در این کتاب برای روشن شدن حقیقت مسئله تکفیر، با نگاهی به قرآن و روایات و گفتار بزرگان مذاهب اسلامی، به بررسی فتاوی تکفیر در اسلام و سایر مذاهب پرداخته است. به اعتقاد نویسنده، تکفیر در روایات شیعه و اهل سنت، مسئله ای بسیار خطرناک معرفی شده است. همچنین پیامبر در این باره می فرماید: «هرکس نسبت کفر به کس دیگری بدهد که معیار کفر را ندارد، گوینده آن کافر است». با توجه به روش و معیار قرآن و سنت درباره معیار کفر و اسلام، برخی از افراد، فتاوی به کفر عده ای را صادر می کنند، ولی این سؤال مطرح می شود که چنین فتاوایی استناد قرآنی و روایی دارد یا از جهالت و تعصب سرچشمه گرفته است؟

۷. بلاء التکفیر: بسام الصباغ، دمشق، دارالبشائر، ۱۴۲۹ق، ۳۴۴ص، وزیری.

بسام الصباغ، نویسنده و پژوهشگر سوری و عضو اتحادیه علمای جهان اسلام، در این کتاب ضمن بررسی اسباب و انگیزه های پیدایش فکر تکفیری، راه هایی برای درمان این پدیده نامیمون در جامعه اسلامی ارائه کرده است.

۸. پدیده افراط در تکفیر: یوسف قرضاوی، ترجمه مسعود انصاری تالش، تهران،

نشر احسان، ۱۳۷۳، ۹۳ص، رقعی.

در این نوشتار با ریشه یابی پدیده تکفیر، برخی از علل و اسباب پیدایش آن، بررسی و تحلیل شده است. نویسنده پیامدهای خطرناک تکفیر مسلمانان را بیان کرده و ضرورت رجوع به قرآن و سنت نبوی را به وهابیون گوشزد کرده است. این کتاب همچنین با عنوان پدیده غلو و زیاده روی در تکفیر (کافر گفتن مسلمان) با ترجمه عبدالواحد نهضت فراهی منتشر شده است. نیز در کتاب فتاوی فقهی معاصر (یوسف

قرضاوی، جلد اول، ترجمه احمد نعمتی، تهران، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۸۰) در قالب مقاله‌ای به چاپ رسیده است.

۹. پرهیز از اندیشه‌های تکفیری (← تطهیر المناهج من التكفير)

۱۰. التحذیر من المجازقة بالتکفیر: السيد محمد بن علوی مالکی، بی‌جا، جوامع

الکلم، ۱۴۲۵ق، ۱۲۰ص.

زمینه‌ساز جریان تکفیر در سرزمین مقدس حجاز، برخی عالمان درباری این دیار هستند، اما در این بین بعضی از عالمان منصف برآمده از فرقه وهابی، از جمله نویسنده این کتاب، با قرائتی جدید از آثار سلف خود، با بازخوانی این پدیده، بر آن هستند تا اندیشه‌ای نو ارائه کنند. این کتاب مشتمل بر نقد و اعتراض محمد بن علوی مالکی بر این فتنه در مخالفت با این گونه اختلافات میان مسلمانان است. عنوان برخی مطالب کتاب عبارت است از: دیدگاه ابن تیمیه و شوکانی درباره تکفیر، دیدگاه محمد بن عبدالوهاب درباره تکفیر، آیین مخالفت، کشور عربستان خاستگاه تکفیر و هجوم و بدگویی نیست، دشنام دادن به مسلمان گناه و جنگیدن با او کفر است، غرور و خودپسندی منشأ تکفیر، آفات عجب، نهی از تفرقه و اختلاف، عقیده‌ای که موجب نجات می‌شود.

این کتاب با عنوان هشدار در خصوص تکفیرهای بی‌رویه به کوشش مرکز ترجمان دینی به فارسی ترجمه شده و نشر مشعر در سال ۱۳۸۹ در ۱۰۴ صفحه در قطع رقعی آن را منتشر کرده است.

۱۱. تطهیر المناهج من التكفير: عبدالله دشتی، عراق، شبکه الفکر، ۱۴۲۸ق/۲۰۰۷م،

۸۱ص.

موضوع این کتاب، شناخت تکفیر و شرک و ارائه راهکارهایی برای دوری جستن از اندیشه‌های منجر به تکفیر است. این نوشتار مشتمل بر یک مبحث مقدماتی و دو فصل با عناوین «حقیقت توحید مشرکان در ربوبیت» و «آیا مسلمانان هم گرفتار شرک در الوهیت شده‌اند» است. نگارنده طی این مباحث کوشیده است معیارها و ضابطه‌های تکفیر را

شرح دهد، دلایل گرایش به سوی تکفیر را برشمرد و راه برون‌رفت از این گونه اندیشه‌ها را شرح دهد. نشر مشعر با مشخصات زیر، این کتاب را ترجمه و منتشر کرده است: پرهیز از اندیشه‌های تکفیری؛ ترجمه تطهیر المناهج من التکفیر: ترجمه کاظم حاتمی طبری، تهران، نشر مشعر، ۱۳۹۰، ۹۶ص، رقعی.

۱۲. تعدد مذاهب از دیدگاه فقها و اندیشمندان مسلمان: سید جلال میرآقایی،

تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۶، ۳۴۲ص، وزیری.

این کتاب دارای یک مقدمه و پنج فصل است. فصل چهارم این کتاب با عنوان «پاسخ به کج‌اندیشان» شامل دو بخش است: ۱. پاسخ آیت الله العظمی مکارم شیرازی به فتوای ۳۸ تن از علمای وهابی مبنی بر تکفیر شیعیان و جواز قتل آنان؛ ۲. متن نامه آیت الله تسخیری به جمعی از علما و اندیشمندان جهان اسلام برای نظرخواهی در خصوص فتوای فوق و پاسخ علمای جهان اسلام به نامه ایشان و محکوم کردن فتوای تکفیری عبدالله الجبرین.

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی این کتاب را با عنوان التعددية

المذهبية في الإسلام وآراء العلماء فيها به عربی ترجمه و در سال ۱۳۸۶

در ۲۷۹ صفحه منتشر کرده است.

۱۳. تکفیر: مجید صفاتاج، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰، ۲۴۸ص،

وزیری.

در این نوشتار چگونگی برخورد با اندیشه‌های خلاق و مبتکر و عدم تحمل چنین اندیشه‌هایی با استفاده از حربه تکفیر، نقد و بررسی شده است. هدف نویسنده فراهم ساختن زمینه برای ابراز نظرهای مخالف و نقد سالم افکار و اندیشه‌هاست. وی با بهره‌گیری از آیات، منابع حدیثی، تفسیری، فقهی، تاریخی و کلامی به این مباحث پرداخته است: ماهیت و حقیقت تکفیر، اتهام و تکفیر در فرهنگ و بیئت اسلامی، منشأ و

ریشه‌ها و عوامل عمده وجود تکفیر در جوامع اسلامی، آثار منفی آن در میان مسلمانان، امام خمینی الگوی مقاومت علیه تکفیر و چگونگی درمان و از بین بردن جو تکفیر در جامعه.

۱۴. *التکفیر بین الدین و السیاسة*: محمد یونس، مقدمه عبدالمعطی بیومی، قاهره، مرکز القاهره لدراسات حقوق الإنسان، ۱۹۹۹م، ۱۰۷ص.

نویسنده که از پژوهشگران مصری است، در این نوشتار سابقه تاریخی تفکر تکفیری را بررسی کرده است. وی در شش فصل از مواجهه علما و اندیشمندان با برخی از جریان‌های تکفیری را گزارش کرده است. در این کتاب در فصول جداگانه قضایای تکفیر حلاج، احمد الخزاعی، طبری و ابن رشد بررسی شده است.

۱۵. *التکفیر فی زمن التکفیر: ضد الجهل و الزیف و الخرافة*: نصر حامد ابوزید، قاهره، مکتبة مدبولی، ۱۹۹۵م، ۴۰۰ص، وزیری.

نصر حامد ابوزید در این کتاب، تحلیل مفصلی از اتهاماتی که به او و روش تحقیقی‌اش وجود داشته، ارائه کرده است. او برخی از نقدهایی را که در مورد او مطرح شده و یا او را تکفیر کرده‌اند، آورده و به آنها پاسخ داده است. نویسنده مطالبش را در یک مقدمه و چهار فصل سامان داده است.

۱۶. *التکفیر فی میزان القرآن و السنة*: محمد سعدی، قاهره، المرکز العربی الدولی، ۱۹۹۰م، ۱۲۷ص، رقی.

در این کتاب تفکر تکفیری از منظر قرآن و سنت مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. نویسنده با ذکر آیات قرآنی و نیز روایات حضرت رسول ﷺ ثابت کرده که این پدیده خلاف اصول اسلامی است.

۱۷. *التکفیر؛ نشأته أهدافه ضوابطه*: محمد عطاء الله، بیروت، دارالعلوم، ۲۰۱۰م، ۲۱۶ص.

در این نوشتار عوامل پیدایش و بروز تفکر تکفیری در یک مقدمه و دو فصل بررسی شده است. در مقدمه از مفاهیمی همچون ایمان، خیانت، کفر و ارتداد به تفصیل سخن به میان آمده است. در فصل یکم موضوع تکفیر در ادیان هندو، یهود، مسیحیت و اسلام بررسی و تحلیل شده است. فصل دوم به ضوابط و حدود تکفیر و مباحث مرتبط با آن در بین مذاهب اسلامی اختصاص یافته است.

۱۸. *جلاء الغمة عن تكفير هذه الأمة*: عثمان بن عبدالعزیز بن منصور الناصری،

بی جا، بی نا، بی تا.

عثمان بن عبدالعزیز الناصری (م ۱۲۸۲ق)، مفتی و صاحب منصب قضاوت در شهر سدیر در زمان ترکی بن عبدالله بود. وی به شدت با وهابیت مخالفت می کرد و آنها را همچون خوارج می دانست. او در این کتاب به شدت علیه افراط‌گرایی و تفکرات تکفیری وهابیون که باعث رنج و محنت مسلمانان شده، موضع گرفته است.

۱۹. *حرمة الغلو فی الدین و تکفیر المسلمین*: ناجح ابراهیم عبدالله و علی محمد

الشریف، ریاض، مکتبه العیبکان، ۱۴۲۵ق/۲۰۰۴م، ۱۹۹ص.

نویسندگان در این کتاب به بررسی علل پدیده تکفیر و نیز مظاهر و آثار منفی آن برای جامعه اسلامی پرداخته‌اند. آنان به شدت با پدیده غلو و زیاده‌روی در تکفیر مخالفت کرده و آن را حرام دانسته‌اند.

۲۰. *الحکم و قضیة تکفیر المسلم*: مشاور سالم البهنساوی، منصوره، دارالوفاء،

۱۴۱۵ق، ۳۱۵ص، وزیری.

در این نوشتار اندیشه تکفیر نقد و رد شده است. نویسندگان بعد از بیان تاریخ شکل‌گیری و فعالیت گروه «جماعت المسلمین» در کشور مصر، به معرفی و نقد و رد اندیشه‌های این گروه می‌پردازد. این گروه، جامعه مصر و جوامع اسلامی را از قرن چهارم هجری تاکنون کافر دانسته و از جامعه اسلامی عزلت گرفته و با آن به ستیزه برخاسته‌اند. در این کتاب بحث مفصلی درباره اندیشه تکفیر صورت گرفته و با استفاده از مفاهیم

قرآن و روایات و منابع اهل سنت، این اندیشه نقد و رد شده است. نویسندگان ریشه‌های اعتقاد به تکفیر را از زمان خوارج بررسی کرده و آرای تکفیری‌ها درباره خروج از جماعت، کفر حاکمان، کفر مردم، رابطه اندیشه تکفیر با آثار سید قطب، احکام مختلف در شرایط سیاسی معاصر و... را در این کتاب تحلیل و جریانات فکری تکفیر را معرفی کرده است. این کتاب به کوشش سالم افسری ترجمه شده و در سال ۱۳۸۸ نشر احسان با عنوان *نقد و بررسی اندیشه تکفیر* در ۴۲۸ صفحه در قطع وزیری آن را منتشر کرده است.

۲۱. *داعیه و لیس نیئا؛ قراءة نقدیة لمذهب الشیخ محمد بن عبدالوهاب فی التکفیر:*

حسن بن فرحان مالکی، عمان، دارالرازی؛ مرکز الدراسات التاريخية، ۲۰۰۴م/۱۴۲۵ق،

ص ۱۹۹.

حسن بن فرحان مالکی از دانشمندان اهل سنت و از جمله وهابیون است. او در این کتاب به نقد سخنان و عقاید پیشوای وهابیان در زمینه تکفیر مسلمانان و نسبت دادن شرک و کفر به همه کسانی که وهابی نیستند و سخنان او را نپذیرفته‌اند، پرداخته است. وی در فصل اول به سراغ نقد کتاب *کشف الشبهات* که از مشهورترین و مهم‌ترین کتاب‌های محمد بن عبدالوهاب است، می‌رود و به صورت کاملاً روشنی آن را نقد می‌کند. در فصل دوم به نقد سایر کتب او در مسئله شرک و توحید می‌پردازد. او در فصل سوم به سراغ این مهم می‌رود که آیا او از مسئله تکفیر مسلمین عدول کرده است یا نه؟ سپس به روشی علمی، بخش عظیمی از تناقضات او را آشکار می‌سازد. در فصل چهارم از این موضوع مهم بحث می‌کند که آیا پیروان او چشم‌وگوش‌بسته همان مسیر تکفیر مسلمین را دنبال کردند و بر اشتباهات او صحه نهند یا به نقد نظر شیخ پرداختند؟ و سرانجام در فصل پنجم به نقد نظر دشمنان شیخ می‌پردازد و تندروان را از معتدلان جدا می‌سازد و خود را در صف معتدلان وهابی قرار می‌دهد.

این کتاب با عنوان مبلغ، نه پیامبر: قرائتی انتقادی بر مسلک تکفیری شیخ محمد بن عبدالوهاب به کوشش یوسف مرتضوی ترجمه و به همت مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب در سال ۱۳۸۷ منتشر شده است.

۲۲. الرد علی تکفیر الشیعة: ضیاء المشهدی، قم، بقية العترة، ۱۴۲۶ق / ۱۳۸۵،

۴۸ص، بالتویب.

دفاعیه‌ای کوتاه از عقاید و مبانی فکری شیعه در برابر اتهام تکفیر از سوی وهابیون است. در این کتاب همچنین نظریات برخی از دانشمندان اهل سنت در اهمیت و جواز عمل به فقه جعفری آمده است. عمده شبهات وهابیان درباره رد توسل، زیارت و تبرک و دیگر عقاید شیعه نقل و پاسخ‌هایی به آنها داده شده است.

۲۳. شبهات التکفیر: عمر بن عبدالعزیز قرشی، قاهره، مکتبة التربية الإسلامية

لإحياء التراث الإسلامي، ۱۹۹۱م، ۵۶۰ص، وزیری.

در این نوشتار با بررسی دلایل و انگیزه‌های پیدایش تفکر تکفیری، برخی از شبهات حول تکفیر بررسی شده است. به عقیده نویسنده، فکر تکفیری از گذشته‌های دور وجود داشته و با بررسی تاریخ آن مهم‌ترین دلیل در پیدایش آن را تفاوت فهم در برخی معانی و اصطلاحات دانسته است. وی با استناد به منابع اهل سنت همچون قرآن، سنت نبوی، اجماع و قیاس این تفکر را رد کرده است.

۲۴. ضد التعصب: جابر عصفور، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۲۰۰۰م،

۴۶۴ص، وزیری.

جابر عصفور، استاد ادبیات در دانشگاه قاهره است. وی در این نوشتار دلایل پیدایش پدیده تکفیر و نیز آثار و عواقب آن در جوامع اسلامی را برشمرده است. نویسنده تلاش کرده با ریشه‌یابی این پدیده، عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در پیدایش آن را معرفی کند.

۲۵. *ظاهرة التكفير في المجتمع الإسلامي* (من منظور العلوم الاجتماعية للأديان):
عبد اللطيف الهرماسی، بیروت، مرکز الجزيرة للدراسات، الدار العربية للعلوم، ۲۰۱۰م،
ص ۷۶.

دکتر عبداللطیف الهرماسی، استاد علوم اجتماعی در دانشگاه ای
تونس است. وی با نگاهی تاریخی و جامعه‌شناسی مذهبی، به بررسی و
تحلیل پدیده تکفیر و عواقب آن در جوامع عربی - اسلامی به‌ویژه از
ابتدای هزاره سوم پرداخته است. وی معتقد است سلفی‌گری جهادی، در
فعالیت‌های خود به تعریف رایج میان علمای اسلام که جهان را به دو
بخش اسلام و کفر تقسیم می‌کنند، توجهی ندارد، بلکه با توسعه در
مفهوم شرک و کفر، گروه بزرگی از مسلمانان را نیز از دایره اسلام خارج
می‌کند. از سوی دیگر، آنان در عین حال، رنگی کاملاً سیاسی به
فعالیت‌های خود می‌دهند و روش آنان در مبارزه، جهاد است و برای جواز
آن، ناگزیر باید حکم کفر و ارتداد را برای مخالفین خود صادر کنند.

۲۶. *العقل الإسلامي بين سياط التكفير و سبات التفكير*: حسین احمد الخشن،
بیروت، دارالقماطی، ۱۴۲۶ق، ۲۲۲ص، رقعی.

نویسنده در کتاب با بهره‌گیری از آیات و احادیث و سخنان
صاحب‌نظران و با نقد دیدگاه‌های تکفیری برخی از مرتجعین، جایگاه
اندیشه و موضوع عقل را در اسلام بررسی کرده است. وی در کتاب به
این مطالب عمده پرداخته است: اصول و ضوابط و مراتب اسلام و کفر،
منشأ تکفیر دیگران، ویژگی‌های تکفیری و انواع و اشکال تکفیر و
سرانجام چگونگی مقابله با تعصب.

۲۷. *علاج التعصب والتكفير*: بسام الصباغ، دمشق، ندوة العلماء، ۲۰۰۸م.

سخنرانی مؤلف در سمینار تقریب بین مذاهب اسلامی در سال
۲۰۰۸م در تهران است. مؤلف با بررسی آسیب‌ها و مشکلات تفکر
تکفیری، راه‌هایی برای درمان این پدیده زشت ارائه کرده است.

غلو و زیارده روی در تکفیر: کافر گفتن مسلمان (← پدیده افراط در تکفیر)

۲۸. فتاوی العلماء فی تحریم تکفیر المسلمین: زین العابدین شابعادی، قم، بنیاد معارف

اسلامی، ۱۴۲۰ق، ۳۲ص، جیبی.

اثر حاضر در بردارنده فتوای مفتی اتحاد علماء الصوفیه اهل سنت در پاکستان و دیگر علمای اهل سنت درباره تکفیر مسلمانان است. مؤلف در پاسخ به سؤال مربوط به تکفیر مسلمین، با اشاره به نظریه شیخ شلتوت، این عمل را جایز نمی‌داند. وی در مباحث خود از آیات قرآن و روایات رسول اکرم ﷺ استفاده کرده است. او تصریح می‌کند که صوفیه اهل سنت و شیعیان امامی، جزء فرقه‌های مسلمانان به شمار می‌آیند.

۲۹. فتنه التکفیر بین (العرب المعاصرین): بسام الصباغ، دمشق، دارالبشائر،

۱۴۳۱ق/۲۰۱۰م، ۲۵۶ص، وزیری.

این کتاب جزء دوم و در ادامه کتاب بلاء التکفیر از همین نویسنده است.

۳۰. فتنه التکفیر بین الشیعة و الوهابیة و الصوقیة: محمد عماره، قاهره، وزارة

الأوقاف المصریة، المجلس الأعلى للشؤون الإسلامیة، ۲۰۰۶م، ۱۲۰ص.

دکتر محمد عماره با انتشار این کتاب، سر و صدای زیادی در شماری از رسانه‌های مصر به پا کرد و در پی آن وزیر اوقاف مصر مجبور شد دستور دهد تمام نسخه‌های کتاب از کتاب‌فروشی‌ها جمع شود و نویسنده هم ناگزیر با اندکی اصلاح کتاب را دوباره چاپ کرد. هدف اصلی نویسنده بیان این موضوع است که دین اسلام به موعظه حسنه، دعوت به خیر و پرهیز از شر تأکید فراوان دارد، وی می‌گوید مسلمانان حق دارند به نصیحت یکدیگر بپردازند، اما حق ندارند به تکفیر همدیگر همت گمارند. نویسنده برای ایجاد وحدت مسلمانان، توصیه‌هایی می‌کند. وی مطالبش را ذیل این عناوین سامان داده است: ۱. همگان به دنبال

وحدت؛ مسلمانان کجايند؟ ۲. تقريب و همبستگی؛ ۳. توجه به ميزان آگاهی مخاطبان؛ ۵. گفتمان دانشمندان.

۳۱. *الفصول المهمة في معرفة الأئمة*: سيد عبدالحسين شرف الدين، تحقيق و تعليق

حسين الراضی، بيروت، مؤسسة البلاغ، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۲م، ۶۶۷ص.

شيخ نوح حنفي در سخنان خود، شيعه را تكفير و جواز قتل آنان را صادر كرد و سيد شرف الدين موسوي در پاسخ به وي كتاب نفيسي با نام *الفصول المهمة في تأليف الأئمة* نگاشت و در آن بر برادري همه مسلمانان تأكيد ورزيد. در واقع كتاب *الفصول المهمة* سيد شرف الدين را كه از نويسندگان بزرگ شيعه است، مي توان پاسخي به تفرقه افكنان در ميان امت اسلام دانست. مؤلف در اين كتاب پر محتوا با آوردن احاديث صحيح از مجموعه هاي حديثي معتبر اهل سنت و با ذكر فتواهاي فقيهان مشهور گذشته و احياناً معاصر عالم اسلام، فتواي آن شيخ تكفيرگر را به نقد علمي و تاريخي كشيده و سرفصل هاي ذيل را بررسي کرده است: علم و اسلام و ايمان و ارزش نهاد ديني، برادري شيعه و سني و اهل نجات بودن موحدان، فتواهاي دانشمندان سني مبنی بر نجات اهل توحيد و شواهد ديگر آن، بشارت هاي سنت براي شيعه، نمونه هايي از اجتهاد در برابر نص، بررسي فتواهاي تكفير، نقش دروغ سازان در تفرقه افكني و انگيزه هاي تفرقه افكني.

اين كتاب تاكنون دو بار ترجمه شده است، با اين عنوان ها:

- *مباحثي پيرامون وحدت اسلامي*، ترجمه *الفصول المهمة في تأليف*

الأئمة، ترجمه سيد ابراهيم سيد علوي، تهران، نشر مطهر، ۱۳۸۰،

۳۱۰ص.

- *در راه تفاهم*، ترجمه محمد يزدي، قم، آزادي، ۱۳۲۷ق، ۲۸۸ص.

۳۲. *لاتكفير في القرآن*: غالب حسن الشابندر (السويد)، بيروت، دارالهادي، ۱۴۳۰ق،

۲۰۳ص.

نویسنده که از پژوهشگران عراقی است، در سه بخش موضوع تکفیر را بررسی کرده است. در دو بخش اول، تکفیر از منظر آیات قرآن کریم بررسی و ادله قرآنی مبنی بر تحریم تکفیر مسلمانان آورده شده است. در بخش سوم، تکفیر از منظر دمکراسی و مردم‌سالاری و حقوق شهروندی مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است.

۳۳. لماذا و كيف يتحوّل الاختلاف الفكري إلى تكفير أو زندقة أو قتل أو صلب أو جلد أو نفي أو حبس أو إتهام...؟ التفكير والتكفير: احسان توفيق بعدرانی، دمشق، وزارة الاعلام؛ مطبعة الحامی، ۱۴۲۹ق.

نویسنده که از پژوهشگران سوری و مدیر مرکز حفظ قرآن «الأسد» سوریه و نیز عضو شورای ریاست مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی است، در این نوشتار به بررسی دلایل شکل‌گیری تفکر تکفیری پرداخته است. وی معتقد است محکوم کردن و نسبت کفر و الحاد به فقها و دانشمندانی که اختلاف نظر و فکر و عقیده با حاکمان داشته‌اند، سابقه‌ای تاریخی دارد که دوران ابن‌رشد، شاهدهی بر این مدعاست. نویسنده همچنین به بررسی خطرهای عواقب تفکر تکفیری در جامعه اسلامی پرداخته است.

۳۴. مبلغ، نه پیامبر: قرائتی انتقادی بر مسلک تکفیری شیخ محمد بن عبدالوهاب (← داعیه و لیس نبیاً) (قراءة نقدیة لمذهب الشیخ محمد بن عبدالوهاب فی التکفیر).

۳۵. النزعة التکفیریة فی فکر الوهابیة؛ الیکانی الفخرانی، قاهره، دارالمذبولی، ۲۰۱۲م، ۲۲۹ص.

این کتاب روند شکل‌گیری تکفیر میان مذاهب و فرق اسلامی را بررسی کرده و کوشیده است این مسیر را به‌ویژه در میان وهابیون تشریح کند. کتاب شامل سه فصل است که در فصل اول روند شکل‌گیری تفکر تکفیری در محمد بن عبدالوهاب را با بررسی نامه‌های

او ارائه می‌کند. در این فصل نامه‌هایی که محمد بن عبدالوهاب به پادشاهان و علمای دوران خود نوشته، بررسی و ذکر شده است. بر اساس این نامه‌ها مقتدای وهابیون خود را تنها فردی می‌دانسته که کلمه توحید و معنای آن را درک می‌کرده است. در فصل دوم نویسنده موضع وهابیت در برابر فقها و فقه را آورده و تبیین کرده است که چگونه محمد بن عبدالوهاب و یاران و پیروانش اقدام به تکفیر فقها و علما از جمله ابوحنیفه، از امامان چهارگانه و بزرگ اهل سنت، کرده‌اند. در فصل سوم با عنوان «فتاوی علمای نجد در تکفیر امت اسلامی» به بررسی جایگاه علمای نجد که پادشاهان سعودی نیز از این منطقه هستند و همچنین به روش آنان پرداخته است.

۳۶. نقد و بررسی اندیشه تکفیر (الحکم و قضیه التکفیر المسلم).

۳۷. وهابیان تکفیری: علی اصغر رضوانی، تهران، نشر مشعر، ۱۳۹۰، ۱۸۸ص،

رقعی.

در این نوشتار جریان وهابیت از منظر تفکر تکفیری بررسی و تحلیل شده است. نویسنده پس از بیان توضیحاتی درباره ایمان و کفر، دیدگاه قرآن و پیامبر ﷺ و برخی از صحابه در نهی تکفیر را آورده و آن‌گاه به بررسی عوامل ظهور فکر تکفیری پرداخته است. وی عواملی همچون جهل، تعصب، اکتفا به مطالعه کتب، عجب و خودبزرگ‌بینی و علاقه به پیشتاز بودن را از دلایل ظهور تفکر تکفیری دانسته است. از دیگر موضوعاتی که در این کتاب بررسی شده، عبارت است از: آثار تکفیر، علاج فکر تکفیری، جوانان و خطر تکفیرگرایی، فکر تکفیری و مقابله پیامبر ﷺ با آن، تکفیری‌های قرن چهارم، ابن تیمیه تکفیری قرن هشتم، محمد بن عبدالوهاب تکفیری قرن دوازدهم، مقایسه‌ای بین خوارج و وهابیان، وهابیان تکفیری از دیدگاه اهل سنت.

۳۸. هشدار از خطر تکفیر: ابوالحارث علی بن حسین حلبی اثری، ترجمه جلیل

بهرامی نیا، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۵، ۸۸ص.

کتاب حاضر حاوی آرای محمد ناصر الدین البانی، عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، محمدبن صالح عثیمین، در باب مسئله «حکم به غیر ما أنزل الله» می‌باشد

۳۹. هشدار در خصوص تکفیرهای بی‌رویه (← التحذیر من المجازقة بالتکفیر).

ب) مقاله‌ها

«اثر التکفیر فی تقویض جهود الوحدة»: عثمان محمد جاه، رسالة التقریب، ش ۸۳، محرم و صفر ۱۴۳۲ق، ص ۶۱-۸۹.

«از حکم تکفیر استفاده نکنید: نگاهی به فتاویٰ فقهی شیخ الازهر، آیت‌الله سیستانی و شیخ احمد کفتارو در جایز ندانستن تکفیر مذاهب هشت‌گانه اسلامی»: سید جاسم موسوی، فروغ وحدت، ش ۴، تابستان ۱۳۸۵، ص ۶۶-۷۱.

«از مؤاخات تا تکفیر؛ بیان معیارهای مسلمان بودن و مرز کفر، زمینه‌ساز اخوت اسلامی»: محمد مهدی افضل، اندیشه تقریب، ش ۸، پاییز ۱۳۸۵، ص ۶۹-۸۲.

این مقاله در مجموعه مقالات کنفرانس وحدت اسلامی نیز با مشخصات زیر به چاپ رسیده است:

استراتژی تقریب مذاهب اسلامی (مجموعه مقالات هجدهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی)، تهران، مجمع تقریب مذاهب اسلامی.

«الإسلام فی مواجهة فتاوی التکفیر و الإستحلال»: منیع عبدالحلیم محمود، رسالة التقریب، ش ۴۱، محرم و صفر ۱۴۲۵ق، ص ۴۹-۵۸.

«الأمة بین حملات التکفیر و محاولات إبعادها عن الإسلام»: مصطفى ملص، الوحدة الإسلامية، ش ۴۰، مارس ۲۰۰۵م.

«بررسی مبانی تکفیر مسلمانان از نگاه وهابیان»: مصطفی عباسی مقدم، وب سایت تخصصی فرهنگ و قرآن (<http://www.qurana.ir>).

«تکفیر از دیدگاه ابن تیمیّه»: حبیب عباسی، پایگاه اطلاع رسانی دانشگاه باقرالعلوم (www.pajoohe.com)

«تکفیر در ترازوی قرآن و سنت»: تاج الدین حامد هلالی، استراتژی تقریب مذاهب اسلامی (مجموعه مقالات هجدهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی)، ص ۱۵۰.

«تکفیر در جهان اسلام»: علی اکبر ذاکری، دو ماهنامه حوزه، ش ۱۵۶، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۸۸-۲۳۷.

«تکفیر سیاسی و گویندگان درباری»: جعفر سبحانی تبریزی، کلام اسلامی، ش ۷۰، تابستان ۱۳۸۸، ص ۳۰-۴۱؛ وفق حوزه، ش ۲۳۱، خرداد ۱۳۸۸.

این نوشتار در پاسخ به دیدگاه شیخ عادل بن سالم الکلبانی، امام جماعت مسجدالحرام، در زمینه تکفیر علمای شیعه است.

«التکفیر و التفسیق و التبذیع صفات موضوعية صريحة، أم مظاهر طائفية قبيحة؟»: انور وردة، رسالة التقريب، ش ۸۲، ذوالقعدة و ذوالحجه ۱۴۳۱ق، ص ۱۸۳-۱۹۲.

«تکفیر و تروریسم»: جعفر سبحانی تبریزی، درسهایی از مکتب اسلام، سال ۴۶، ش ۱۰، دی ۱۳۸۵، ص ۷-۱۱.

این مقاله در کتاب زیر نیز به چاپ رسیده است:

سیمای فرزندگان: (حاوی بیش از ۸۰ مقاله و رساله پیرامون مسائل

کلامی، قرآنی، ولایی، فقهی و تاریخی): ص ۳۰۴-۳۰۸.

«تکفیر و سیره سلف صالح»: هیئت تحریریه مجله، کلام اسلامی، ش ۶۳، پاییز

۱۳۸۶، ص ۲۷-۳۳.

«ثقافة التكفير و موقع رجال الدين منها»: معین دقیق، رساله الثقلین، ش ۶۲، صیف ۱۴۳۰ق، ص ۴-۱۰.

«حربه تكفير»: حوزة، ش ۱۴، اردیبهشت ۱۳۶۵، ص ۶۷-۸۵؛ ش ۱۵، تیر ۱۳۶۵، ص ۵۷-۷۲؛ ش ۱۷، مهر ۱۳۶۵، ص ۶۵-۸۴؛ ش ۲۰، خرداد و تیر ۱۳۶۶؛ ش ۲۱، مرداد و شهریور ۱۳۶۶، ص ۸۸-۱۰۱.

در این سلسله مقالات، ریشه‌ها و پیامدها و علل گسترش تکفیر در جوامع اسلامی، شیوه برخورد مکتب و گذشتگان با این موضوع و نیز راه‌حل‌های جامعه اسلامی برای مقابله با این معضل مطالبی آمده است.

«ظاهرة التكفير: عوامل النشأة و طرق العلاج»: محمد شقیر، المنهاج، ش ۵۶، شتاء ۱۴۳۱ق، ص ۱۱۳-۱۲۷.

«ظاهرة التكفير المذهبي بين الديني و الفقهي و السياسي»: محمد شقیر، رساله التقریب، ش ۸۱، رمضان و شوال ۱۴۳۱ق، ص ۲۹-۴۲.

«ظاهرة الغلو في التكفير»: یوسف قرضاوی، المسلم المعاصر، ش ۹، المحرم - صفر ۱۳۹۷ق، ص ۵۳-۹۰.

۲۷۵

«فتوى سماحة الشيخ أحمد كفتارو المفتى العام للجمهورية العربية السورية سابقاً (يرحمه الله) رئيس مجلس الإفتاء الأعلى في عدم تكفير المسلم»: آفاق الحضارة الإسلامية، سال ۹، ش ۱۷، صفر ۱۴۲۶ق، ص ۴۹۴-۴۹۸.

«فتوى فضيلة الشيخ الدكتور يوسف عبدالله القرضاوى»: رساله التقریب، ش ۵۲، ذوالقعدة و ذوالحجه ۱۴۲۶ق، ص ۲۱۷-۲۴۰؛ آفاق الحضارة الإسلامية، ش ۱۷، صفر ۱۴۲۷ق، ص ۴۹۹-۵۲۱.

متن سؤال: هل يجوز تكفير أصحاب المذاهب العقدية والفقهيّة

والسلوكية لمجرد مخالفتهم في المذهب او الرأي؟

«مواجهة التكفير والاحتلال»: هيئت التحرير، رسالة التقريب، ش ٥٥، جمادى

الاولى و جمادى الآخر ١٤٢٧ق، ص ٥-٦.

«موقف أئمة المسلمين من التكفير»: ثقافة التقريب، ش ٤٧، فروردین ١٣٩٠، ص

٩٠-١٠٥.

«وجهة نظر إسلامية: التكفير بين الأمس واليوم»: سالم على البهنساوی، الغدير، ش

١٢-١٣، رجب و شعبان ١٤١١ق، ص ٦٣-٧٦.

«ویژگی های پدیده تکفیر و موضوع سنت نبوی علیه السلام نسبت به آن»: احمد

مبلغی، اندیشه تقرب، ش ١٢، پاییز ١٣٨٦، ص ٣٩-٤٨.

این مقاله در مجموعه مقالات کنفرانس وحدت اسلام، با مشخصات

زیر نیز به چاپ رسیده است:

ویژگی های سیره پیامبر اعظم ﷺ (مجموعه مقالات): بیستمین

کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی فروردین ١٣٨٦، ص ٤٥٥-٤٦٦.

مقاله حاضر ضمن تجزیه و تحلیل ویژگی های پدیده تکفیر، به بیان

دیدگاه و موضع سنت در قبال آن می پردازد. از جمله ویژگی هایی که

نویسنده برای تکفیر در نظر گرفته، عبارت اند از: محور قرار دادن

«تکفیر» در معاملات و تعاملات و گسترش عرصه آن، عدم اعطای

فرصت اندیشه و حق اظهار نظر به دیگران، کشتار جمعی، شرکت در

مشوه ساختن چهره اسلام، ایجاد تفرقه و پراکندگی میان مسلمانان.

ج) پایان نامه‌ها

۱. تکفیر در اسلام: رضا محمدزاده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: غلامحسین ابراهیمی دینانی، استاد مشاور: سید محمدباقر حجتی و احمد طاهری عراقی، رشته تبلیغ و معارف اسلامی، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۶۹، ۵۰۹ص.
نویسنده به بررسی ابعاد حقیقی ایمان و کفر پرداخته و نظر دانشمندان و فرقی اسلامی درباره این دو مقوله را بیان کرده است. وی در صدد تبیین قاعده شرعی همه‌جانبه‌ای برای شناخت مرتد است. رساله دارای یک مقدمه و سه فصل است که موضوعات ذیل را بررسی کرده است: مفهوم و معانی ایمان و کفر، کفر از دیدگاه قرآن، تکفیر در شریعت، اقسام ارتداد، ضروریات دین، راه‌های ثبوت ارتداد، تکفیر در کارنامه تاریخ، تکفیر در فرق اسلامی، تکفیر فقها و فلاسفه.
۲. تکفیر شیعه؛ مدعیات و مستندات: عمار خزاعی فدائن، پایان‌نامه سطح سوم حوزه، استاد راهنما: فاضل، استاد مشاور: نهایندی، رشته کلام اسلامی، مرکز مدیریت حوزه علمیه خراسان، مشهد، ۱۳۸۸، ۸۱ص.

این تحقیق دارای یک مقدمه و چهار فصل است. فصل اول شامل کلیات است که در آن به تاریخچه تکفیر شیعه و معنای ایمان، اسلام، کفر، شرک، بدعت، مرتد، عبادت از دیدگاه فرق و بزرگان اسلام پرداخته شده و همچنین معنای شیعه و اقسام توحید از نگاه وهابیت مورد بررسی قرار گرفته است. فصل دوم شامل شرک در توسل، شفاعت و استغاثه به غیر خداوند است. در فصل سوم بحث از زیارت، بنای قبور و نماز گزاردن در کنار قبور است. فصل چهارم متضمن سه مسئله دیگر است که شیعیان به بهانه آنها متهم به شرک شده‌اند. بحث اول نذر کردن برای غیر خداوند، دوم مسئله ذبح (قربانی کردن) برای غیر خداوند و سوم حلف (سوگند) به غیر خداوند است. در این فصل نیز همچون دو فصل گذشته، به معنای نذر، حلف و ذبح، سپس به ذکر سخنان آنها درباره شرک این امور اشاره و در نهایت به پاسخ از این ادله پرداخته شده است.

۳. مبانی کلامی سلفیان تکفیری: سید حسین نظام الدینی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۹.

این نوشتار می‌کوشد با بیان خاستگاه و اندیشه‌های سلفیان جدید، مهم‌ترین گروه‌ها و رهبران آنها، علت شهره شدن این گروه‌ها را به «تکفیری» یا «الجهادیون» بررسی کند.

گزارش ارزیابی

* علی مرتضوی نیا

◆ مقدمه

در هر زمان برای تبیین عقاید و افکار مختلف، ابزار خاص همان زمان مورد استفاده قرار گرفته است. در دنیای امروز یکی از بهترین روش‌ها برای تبیین و اشاعه اعتقادات، فضای مجازی است که جایگاه ویژه‌ای در بین قشرهای مختلف جامعه دارد. از فضای مجازی، هم برای ترویج مطالب باطل و هم برای ترویج مطالب صحیح استفاده می‌شود و بهترین راه برای مقابله با باطل، بهره‌گیری از همین ابزار است. فرقه وهابیت در دهه اخیر تلاش گسترده‌ای در فضای مجازی و غیر مجازی برای ترویج تفکرات خود کرده است و در پاسخ به آن، فعالیت‌های خوبی در فضای مجازی صورت گرفته است. در این میان دو پایگاه حوزه نت (www.hawzah.net) و نور مکس (www.noormags.com) فعالیت می‌کنند که در ذیل به معرفی‌شان می‌پردازیم.

◆ پایگاه حوزه نت

پایگاه حوزه نت فعالیت خود را از سال ۱۳۷۷ آغاز کرده و در طول این سال‌ها با هدف اطلاع‌رسانی در زمینه معارف اسلام ناب محمدی و اشاعه اندیشه‌های پاک اهل بیت (علیهم‌السلام) فعالیت داشته است.



این پایگاه دارای بخش‌های مختلفی است که عبارت‌اند از: کلام جاودان، گنجینه معارف، دانشنامه، پرسش و پاسخ، حوزه علمیه، گوهر ناب، کتابخانه، مجلات،

پایان‌نامه، ویژه‌نامه، اخبار و نگارخانه. درباره برخی از قسمت‌های این پایگاه توضیحاتی می‌دهیم.

۱. **دانشنامه‌ها:** این بخش شامل طبقه‌بندی بیش از ۵۵ هزار مقاله، گزیده کتاب، پرسش و پاسخ، چکیده پایان‌نامه‌ها و... در موضوعات گوناگون است. این بخش به شش سر فصل اصلی تقسیم شده، هر سرفصل دارای موضوعات گوناگونی است. یکی از این سرفصل‌ها بخش علوم اسلامی است که در چهارده موضوع، دارای قریب به بیست هزار مقاله کوتاه و بلند است.

دانشنامه

<p>عبادات اسلامی « تعداد موضوعات : 9 » « تعداد مطالب : 3642 »</p> 	<p>جامعه و حکومت اسلامی « تعداد موضوعات : 11 » « تعداد مطالب : 10095 »</p> 	<p>پیامبر و اهل بیت (ع) « تعداد موضوعات : 18 » « تعداد مطالب : 12341 »</p> 
<p>اجتماع و فرهنگ اسلامی « تعداد موضوعات : 10 » « تعداد مطالب : 7005 »</p> 	<p>اخلاق و تربیت اسلامی « تعداد موضوعات : 18 » « تعداد مطالب : 2682 »</p> 	<p>علوم اسلامی « تعداد موضوعات : 14 » « تعداد مطالب : 19442 »</p> 

دانشنامه (55208)

دانشنامه علوم اسلامی

جستجوی پیشرفته در دانشنامه...

<p>تاریخ اسلام « تعداد موضوعات : 5 » « تعداد مطالب : 375 »</p> 	<p>اصول فقه « تعداد موضوعات : 12 » « تعداد مطالب : 411 »</p> 	<p>قرآن « تعداد موضوعات : 16 » « تعداد مطالب : 2159 »</p> 
<p>جغرافیا و جهان اسلام « تعداد موضوعات : 13 » « تعداد مطالب : 704 »</p> 	<p>عرفان « تعداد موضوعات : 14 » « تعداد مطالب : 1369 »</p> 	<p>علم فقه « تعداد موضوعات : 24 » « تعداد مطالب : 3232 »</p> 
<p>اسلام و ادیان « تعداد موضوعات : 19 » « تعداد مطالب : 952 »</p> 	<p>اخلاق « تعداد موضوعات : 24 » « تعداد مطالب : 1647 »</p> 	<p>علم فلسفه « تعداد موضوعات : 8 » « تعداد مطالب : 2023 »</p> 
<p>اقتصاد اسلامی « تعداد موضوعات : 5 » « تعداد مطالب : 498 »</p> 	<p>علم حدیث « تعداد موضوعات : 18 » « تعداد مطالب : 677 »</p> 	<p>کلام و عقاید « تعداد موضوعات : 13 » « تعداد مطالب : 3863 »</p> 
<p>فرق و مذاهب اسلامی « تعداد موضوعات : 10 » « تعداد مطالب : 1369 »</p> 	<p>علم منطق « تعداد موضوعات : 14 » « تعداد مطالب : 163 »</p> 	

از میان این موضوعات، کلام و عقاید و فرق و مذاهب اسلامی با ۵۲۳۲ مطلب به موضوعاتی چون شفاعت، توحید، امامت، تقیه و حوادث تاریخی و جغرافیایی فرقه‌ها پرداخته است که می‌تواند در پاسخ به شبهات اعتقادی کمک شایانی به حقیقت‌جویان کند.

دانشنامه (55207) جستجو...

دانشنامه > علوم اسلامی > کلام و عقاید

علم کلام در رسانه و اینترنت * تعداد موضوعات : 2 * تعداد مطالب : 24	نبوت * تعداد موضوعات : 6 * تعداد مطالب : 939	توحید و خداشناسی * تعداد موضوعات : 9 * تعداد مطالب : 414
درآمدی بر علم کلام * تعداد موضوعات : 10 * تعداد مطالب : 100	امامت * تعداد موضوعات : 15 * تعداد مطالب : 1326	عدل * تعداد موضوعات : 4 * تعداد مطالب : 31
شفاعت * تعداد موضوعات : 11 * تعداد مطالب : 107	علم کلام در شعر و ادب * تعداد موضوعات : 2 * تعداد مطالب : 27	کتاب‌شناسی علم کلام * تعداد موضوعات : 2 * تعداد مطالب : 114
تقیه * تعداد موضوعات : 6 * تعداد مطالب : 32	معاد * تعداد موضوعات : 10 * تعداد مطالب : 548	بیان نامه شاک علم کلام * تعداد موضوعات : 4 * تعداد مطالب : 201

دانشنامه > علوم اسلامی > کلام و عقاید > شفاعت

کلیات * تعداد موضوعات : 2 * تعداد مطالب : 8	چه کسانی شفاعت می‌کنند * تعداد موضوعات : 0 * تعداد مطالب : 12	شفاعت و برپس‌ها * تعداد موضوعات : 0 * تعداد مطالب : 13
فلسفه شفاعت * تعداد موضوعات : 0 * تعداد مطالب : 3	شرایط شفاعت و شفاعت‌سوزندگان * تعداد موضوعات : 0 * تعداد مطالب : 15	کتاب‌شناسی شفاعت * تعداد موضوعات : 0 * تعداد مطالب : 3
افسار شفاعت * تعداد موضوعات : 0 * تعداد مطالب : 6	آثار شفاعت * تعداد موضوعات : 0 * تعداد مطالب : 5	شفاعت در بیان نامه * تعداد موضوعات : 0 * تعداد مطالب : 10
شفاعت در اسلام * تعداد موضوعات : 4 * تعداد مطالب : 21	شفاعت و شبهات * تعداد موضوعات : 0 * تعداد مطالب : 11	



۲. پرسش و پاسخ: یکی از مهم‌ترین بخش‌های این سایت، بخش پرسش و پاسخ است که به بیش از ۴۶۰۰ سوال و شبهه در زمینه‌های مختلف عقایدی و غیره پاسخ گفته است.

۴۷. اثبات صحت توسل به اهلیت (ع)
چرا ما باید به اهلیت که خود وابسته به خداوند توسل کنیم، لطفاً با قرآن به من ثابت کنید. ممنون
تاریخ درج: ۱۳۹۰/۰۱/۲۰ | بازدید: ۵۴۶

۲۵۰. عفاند وهابیت
یک شخص وهابی چه عقایدی دارد؟
تاریخ درج: ۱۳۸۹/۰۵/۲۰ | بازدید: ۵۱۷

۲۵۱. علت عصب فدک
چرا فدک از حضرت فاطمه گرفته شد آیا سیاستی پشت این کار بود؟
تاریخ درج: ۱۳۸۹/۰۵/۲۰ | بازدید: ۶۰۳

۳. پایان نامه‌ها: شامل معرفی و چکیده نزدیک به بیست هزار عنوان پایان‌نامه در زمینه علوم اسلامی و علوم انسانی در سطح دکتری و کارشناسی ارشد از مراکز دانشگاهی و حوزوی با موضوعات متنوعی است.

دانشنامه گنجینه معارف، پرسش و پاسخ، کلام، احادیث، حوزه علمیه، کُتُب ناب، کتابخانه، مکتب، پایانه، ویژه نامه، اخبار، نگاه تازه

۵. حیات برزخی
کسی نامد از آن جهان که برسم از وی احوال مسافران دنیا چون شد حضرت علی (ع) می فرماید: «اینها الناس، کل امری لاقی ما یسر منه فی فراره. العجل فساق النفس و الهرب منه یوفاته. کم اطرد الایام ایحتها ان مکتون هذالامر، فابی الله الا اخلعاه. هیهاتما علم مخزونه» ای مردم هر کس از فرگ بگیرد، به هنگام فرار آن را ...
تاریخ درج: ۱۳۹۱/۱/۲۳ | بازدید: ۷۰

۱۶. پژوهشی پیرامون شفاعت
تحقیق حاضر با موضوع پژوهشی پیرامون شفاعت و با هدف شناسایی مفهوم و حقیقت شفاعت و دامنه و قلمرو آن با روش کتابخانه ای از هیئت محاسن اسلامی و تفاسیر مفسرین بزرگ و کتب مرجع حدیثی تهیه شده است. شفاعت عبارت از بازی دادن وجودی قوی و نیرومند به موجودی ضعیف و ناتوان است که این موجود ناتوان در حدی است که چراغ ...
تاریخ درج: ۱۳۹۱/۱/۲۳ | بازدید: ۳۴

۳۵. توحید افعالی از دیدگاه قرآن و عقل
«توحید افعالی از منظر قرآن، متکلمین، عرفا و فلاسفه» محور و موضوع بحث این رساله است. چرا که بسیاری از تحریف‌های عملی انسان ناشی از عدم شکل‌گیری صحیح باورهای دینی اوست. توحید افعالی به عنوان یک قسم از اقسام سه‌گانه‌ی توحید در مقام نظر و آخرین مرتبه‌ی آن در مقام عمل به این معناست که هیچ مؤثر مستقلی در ...
تاریخ درج: ۱۳۹۱/۱/۲۳ | بازدید: ۳۷

«فهرست رشته‌ها»
« اخلاق و تربیت
« ادبیات و عرفان
« ارتباطات
« الهیات و معارف اسلامی
« تاریخ
« جغرافیا
« حقوق
« روان‌شناسی و علوم تربیتی
« زبان و ادبیات
« علوم اجتماعی
« علوم اقتصادی
« علوم انسانی
« علوم پزشکی
« علوم سیاسی
« فقه
« فلسفه و کلام
« قرآن و حدیث
« مدیریت
« هنر
« سایر رشته‌ها

نکته حائز اهمیت در این بخش وجود داشتن بیش از ۱۳۰۰ عنوان پایان نامه در موضوعات کلامی و ادیان می‌باشد که در این میان بسیاری از عقاید و شبهات وهابیت مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

◆ پایگاه مجلات تخصصی نور

پایگاه مجلات تخصصی علوم اسلامی و علوم انسانی نور (www.noormags.com) در سال ۱۳۸۴ به همت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی / معاونت شبکه اطلاع‌رسانی نور، به منظور تسهیل و ترویج امر پژوهش و با هدف ایجاد بانک اطلاعاتی گسترده از مجلات حوزه علوم اسلامی و انسانی، پایه‌ریزی گردید.

این پایگاه با در برداشتن هزاران شماره مجله در صدها عنوان از مجلات کهن تا امروز، به گنجینه‌ای گران‌بها و بستری مناسب برای پژوهش تبدیل گردیده است. این پایگاه علاوه بر عرضه و امکان ذخیره‌سازی مجلات به صورت تمام‌متن و تمام‌تصویر (Full Text & Full Image)، قابلیت‌هایی چون جستجو، نقد، برگزیدن و مدیریت مقالات و نیز اطلاعات مربوط به صاحبان آثار را در اختیار کاربر قرار می‌دهد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

The screenshot shows the Noormags website interface. At the top, there is a search bar and navigation tabs for 'Home', 'About Us', 'Contact Us', 'Privacy Policy', and 'Terms of Use'. Below the search bar, there are several search filters: 'Full Text & Full Image', 'Full Text', 'Full Image', 'Full Text & Full Image', 'Full Text', 'Full Image', 'Full Text & Full Image', 'Full Text', 'Full Image', 'Full Text & Full Image'. A search bar is present with a search icon and a 'پیشرفته' (Advanced) link. Below the search bar, there are three search results displayed: '907 = عنوان نشریه', '43219 = شماره نشریه', and '712344 = عنوان مقاله'. At the bottom, there are five publisher information boxes: 'با دستگیری آزاد', 'کهن', 'ISC Islamic World Science Citation Center', 'علمی-ترویجی', and 'علمی-پژوهشی'.

۱. جستجو: این بخش مهم ترین بخش پایگاه است. با طبقه بندی خاصی که روی مقالات در دامنه های مختلف صورت پذیرفته، این بخش قابلیت منحصر به فردی برای پایگاه ایجاد کرده است.

جستجو به دو گونه ساده یا پیشرفته امکان پذیر است. در نوع پیشرفته، استفاده از عملگرهای منطقی «و»، «یا» و «بدون»، کمک شایانی به شما خواهد کرد.

<http://www.noormags.com/view/fa/search>

جستجو می تواند بر حسب «دامنه موضوع» در پانزده گروه، بر حسب «دامنه جایگاه» در چهار گروه و بر حسب «دامنه نوع» در یازده گروه با امکان مرتب سازی آن بر حسب میزان ارتباط، و در نوع پیشرفته آن بر اساس تاریخ انتشار مجله، صورت پذیرد. برای مثال با جستجوی کلمه وهابیت چیزی فراتر از هفتصد مقاله در اختیار محقق قرار می دهد یا با جستجوی کلمه محمد بن عبدالوهاب به ۱۷۲ مقاله دسترسی پیدا خواهید کرد که برای شناخت و تحقیق در زمینه وهابیت، می تواند منبع ارزشمندی باشد.

The screenshot shows the search interface of Noormags. At the top, there are four input fields for search criteria: 'تمام این کلمات' (All these words), 'عین این کلمه یا عبارت' (Exact this word or phrase), 'یکی از این کلمات' (One of these words), and 'بدون این کلمات' (Without these words). Below these are buttons for 'شروع دوباره' (Start over) and 'جستجو' (Search). The main search area contains various filters:

- زبان:** همه موارد (All items)
- رتبه علمی:** همه موارد (All items), علمی-تربیتی (Scientific-Educational)
- موضوعات:** همه موارد (All items), قرآن و حدیث (Quran and Hadith), تاریخ (History), علوم سیاسی (Political Science), اطلاع رسانی و کتابداری (Information and Library Science)
- جایگاه مطلب:** همه موارد (All items), عنوان مقاله (Article Title)
- سال انتشار:** از [] تا [] (مثال: 1390)
- نوع مطلب:** همه موارد (All items)
- مرتب سازی:** میزان ارتباط (Relevance), تعداد نتیجه در یک صفحه 10 (Number of results per page: 10)
- Other filters:**
 - ISCI
 - سایر نشریات (Other Publications)
 - علمی-تربیتی
 - فقه و اصول
 - فلسفه، کلام و عرفان
 - اقتصاد
 - روان شناسی و علوم تربیتی
 - تربیت بدنی
 - کلیدوازه
 - حقوق
 - زبان و ادبیات
 - جامعه شناسی و علوم اجتماعی
 - علوم انسانی
 - متن

۲. مجلات: پایگاه مجلات تخصصی نور با دارا بودن حجم محتوای الکترونیکی بالغ بر ۸۷۵ عنوان مجله، ۴۵۱۱۹ شماره مجله و ۷۶۷۴۸۰ عنوان مقاله کوشیده است با موضوع بندی مجلات در قالب عناوینی چون قرآن و حدیث، فلسفه و کلام و عرفان، فقه و اصول و حقوق، کتابداری و اطلاع رسانی، روان شناسی، اقتصاد، فرهنگ و هنر، مدیریت، حقوق، علوم سیاسی و ... ضمن دسته بندی معنایی مجلات، دسترسی به محتوای ارزشمند آنها را نیز به گونه ای متناسب فراهم آورد. در این میان بخش فلسفه، کلام و عرفان یکی از مهم ترین این بخش هاست که ۱۱۱ عنوان مجله دارد.

The screenshot shows the Noormags website interface. At the top, there is a navigation bar with links for 'صفحه اصلی' (Home), 'فهرست موضوعی' (Subject Index), 'فهرست الفبایی' (Alphabetical Index), 'پدیدآورندگان' (Authors), and 'نسخه قبیم' (Previous Version). Below this is a search bar and a category filter for 'فلسفه، کلام و عرفان (111 عنوان نشریه)'. The main content area displays a grid of journal covers with their titles and issue information. The sidebar on the right contains a list of categories such as 'شبه', 'قرآن و حدیث', 'فقه و اصول', 'فلسفه، کلام و عرفان', 'حقوق', 'تاریخ', 'جغرافیا', 'اقتصاد', 'زبان و ادبیات', 'علوم سیاسی', 'مدیریت', 'روان‌شناسی و علوم تربیتی', 'جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی', 'اطلاع رسانی و کتابداری', and 'فرهنگ و هنر'.

امید است با بهره گیری از این منابع اطلاعاتی در مقابله با عقاید ضاله وهابیت و تبیین عقاید حقه شیعه قدمی مؤثر برداریم و در این راه از خداوند تبارک و تعالی و اهل بیت علیهم السلام مدد می جوییم.



پرسش‌ها و پاسخ‌ها (گزارشی از کتاب در پرورش شریعت)

*مجتبی آقا میرزا

◆ مقدمه

حس پرسشگری و کنجکاوی یکی از ویژگی‌های روحی و روانی انسان است که او را از حیوانات متمایز می‌کند و او با طرح پرسش‌های گوناگون درباره هستی خویش و دیگران به جستجوی پاسخ آنها می‌پردازد و با گرفتن پاسخ هر پرسشی پله‌های تکامل را طی می‌کند. از دیرباز اندیشمندان در حوزه‌های مختلفی به تبادل آرا و نقد و بررسی آنها مشغول بوده‌اند. در حوزه مذهب و اعتقادات نیز تبادل افکار و نقد و بررسی آنها پس از رحلت رسول خدا ﷺ به‌طور گسترده‌ای وجود داشت و از آن به‌عنوان عاملی برای رشد و شکوفایی جامعه اسلامی یاد می‌شده است. برگزاری مجالس مباحثه و مناظره میان امامان معصوم و افراد مختلف از فرقه‌های گوناگون، گواه این مطلب است. از این رو طبیعی است که ابتدای مسیر تفکر از وادی شک و شبهه باشد و همین وادی عاملی است که حس پرسشگری را در وجود آدمی برمی‌انگیزد. این حس راهی است به وادی علم و یقین و بصیرت و ماندن در جهالت و شبهه نیز در منابع اسلامی و احادیث ائمه اطهار مذمت شده و همچنین عاملی است برای بیشتر شدن جهل و فرو رفتن روز افزون در گمراهی و ضلالت.

این روال ادامه داشت تا سرانجام حریم دوران گفتگو، منطق و استدلال در جامعه اسلامی با ظهور فرقه ضاله وهابیت و ترویج مبانی فکری ابن‌تیمیه در قرن هفتم شکسته شد و پرسشگری معقول اهل سنت از اندیشمندان بزرگ شیعه تبدیل به شبهه‌افکنی مغرضانه در جهت تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان شد. از این رو کتاب‌های متعددی به منظور رفع شبهات وهابیت نگاشته و با دلایل منطقی از کتاب، سنت و عقل، پاسخ‌هایی روشن در اختیار خوانندگان قرار داده شده

است. یکی از این آثار، کتابی است با عنوان در پرتو شریعت (پاسخ به شبهات وهابیت) که جناب عباسعلی زارعی سبزواری تحریر کرده است و بیست شبهه مطرح شده از سوی وهابیت را پاسخ داده است. آقای زارعی سبزواری با تاکید بر شعار وحدت شیعیان اظهار می‌دارد:

شیعیان همواره وحدت و برادری میان مسلمانان را به‌عنوان شعار اصلی خویش قرار داده‌اند و با استفاده از منطق و استدلال از کتاب، از مذهب حقه شیعه دفاع کرده‌اند. در این کتاب و در پاسخ به شبهات فقط از منابع اهل سنت استفاده شده است و در حقیقت سعی شده حقایق دیدگاه‌های شیعه با استفاده از متون حدیثی، تفسیری و رجالی اهل سنت ثابت شود.

◆ شبهات پاسخ داده شده در این کتاب به شرح ذیل است:

۱. زیارت قبور، ۲. ایجاد گنبد و بارگاه روی قبرها، ۳. احداث مسجد روی قبرها، ۴. دعا و نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه، ۵. ازدواج موقت، ۶. اسناد خیانت به جبرئیل، ۷. نام‌گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن، ۸. شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان و اقامه، ۹. استفاده از مهر در سجده، ۱۰. لعن و دشنام صحابه، ۱۱. دیدگاه شیعه درباره عایشه و حفصه، ۱۲. توسل به اولیای الهی، ۱۳. درخواست شفاعت از غیر خداوند، ۱۴. تحریف قرآن کریم و مصحف علی و فاطمه علیهما السلام، ۱۵. گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام، ۱۶. گریه کردن در فراق عزیزان، ۱۷. عزاداری و نوحه-سرایی در فراق عزیزان، ۱۸. حدیث غدیر و دلالت آن بر امامت علی علیه السلام، ۱۹. دلالت آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ...رَأْسُ الْكُوفَةِ﴾**^۱، ۲۰. نبودن نام ائمه اطهار در قرآن.

پاسخ به دو شبهه: برای روشن شدن موضوعات مورد بحث در کتاب به دو نمونه از شبهات فرقه ضاله وهابیت به‌طور مختصر می‌پردازیم، باشد که با مطالعه دقیق کتاب گامی در اعتلای آرمان مذهب حقه شیعه برداشته شود.

۱. گریه کردن در فراق عزیزان

یکی از موضوعاتی که در قالب شبهه برای تحقیر و مذمت شیعیان مطرح می‌شود، گریه و نوحه‌سرایی در فراق از دست دادن عزیزان و دوستانشان است. یکی از دستاویزهایی که آنان برای نهی از گریه و نوحه‌سرایی و عزاداری بیان می‌کنند، این روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «ان المیت یعذب بیکاء اهله؛ امیت با گریه بستگانش در عذاب می‌افتد».

پاسخ

بی‌شک گریه و اندوه در هنگام از دست دادن دوستان یا بستگان از دیدگاه قرآن و روایات جایز است و این روایت نیز با واسطه عمر بن خطاب و پسرش عبدالله بن عمر نقل شده است، ولی عایشه وجود چنین روایتی را به طور کلی انکار و آن دو را فراموشکار و خطاکار معرفی می‌کند. همچنین نقل شده که وقتی پیامبر ﷺ رحلت فرمود، ابوبکر کنار جسد مبارک او نشست و لب‌هایش را میان دو چشمان آن حضرت و دست‌هایش را روی شقیقه‌های آن حضرت گذاشت و گفت: «وانیاه، واخلیلاه، واصفیاه؛ ای پیامبر خدا، ای خلیل خدا، ای صفی خدا!»^۲

بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند: بدرالدین عینی و کرمانی، با رعایت انصاف تصریح کرده‌اند که نوحه‌سرایی ابوبکر دلیل روشنی است بر اینکه اگر نوحه‌سرایی از نوع مرسوم در دوران جاهلیت نباشد - یعنی همراه با دروغ و سیلی‌زدن به صورت وسایر مفاسد نباشد - جایز است.^۳

۲. ادعای وهابیت بر بدعت بودن عزاداری برای امام حسین علیه السلام

یکی دیگر از دستاویزهای وهابیون برای تخریب شیعیان، گریه و عزاداری پیروان اهل بیت علیهم السلام برای امام حسین علیه السلام در روز عاشورا است. ابن تیمیه می‌گوید:

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۵، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱-۴۴؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۴۱-۴۵.

۲. تیسیر العزیز الحمید، ص ۴۵۶.

۳. عمدة القاری، ج ۱۸، ص ۷۵؛ نیل الأوطار، ج ۴، ص ۱۶۱.

شیطان به سبب شهادت حسین علیه السلام دو بدعت را در میان مردم ایجاد کرد که یکی از آنها اندوه و نوحه سرایی در روز عاشورا است. در این روز مردم به سر و صورت می‌زنند، نعره و فریاد می‌زنند، تشنگی را تحمل می‌کنند، مرثیه می‌خوانند و در اشعار خود به بزرگان صدر اسلام ناسزا می‌گویند و آنان را نفرین می‌کنند و کسانی را که در شهادت حسین علیه السلام بی‌تقصیر بوده‌اند، با کسانی که تقصیر داشته‌اند، یکی کرده، و حتی به صحابه و تابعین دشنام می‌دهند؛ حکایت‌هایی را بازگو می‌کنند که بسیاری از آنها دروغ است. مقصود کسانی که این کارها را ترویج می‌کنند، ایجاد اختلاف و تفرقه میان مسلمانان است. این کارها به اتفاق مسلمانان، نه واجب است و نه مستحب، بلکه برگزاری مراسم ناله و فغان و نوحه‌سرایی برای مصیبت‌های گذشته، از بزرگ‌ترین محرمات خداوند و پیامبرش است.^۱

امروزه وهابیون به منظور ترویج افکار و عقاید بی‌اساس ابن‌تیمیه و با هدف تخریب چهره شیعیان و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، حقیقت سوگواری و عزاداری در عاشورای حسینی را با ارائه گزارش‌هایی از بعضی کارهای ناپسند که بعضی افراد جاهل و در بعضی از مناطق انجام می‌دهند، وارونه معرفی و اهل سنت را به فاصله گرفتن از شیعیان تحریک می‌کنند.

پاسخ

برای پاسخ به پرسش‌ها و شبهاتی که درباره سوگواری در عاشورای حسینی مطرح می‌شود و در راستای معرفی حقیقت سوگواری شیعیان در عاشورا و زدودن اتهام‌های بی‌اساس در اینجا به یک روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسنده می‌کنیم. در روایات گوناگون و با سندهای بسیار قوی نقل شده که جبرئیل علیه السلام خبر شهادت امام حسین علیه السلام به دست مردم را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و آن حضرت بر او گریه کرد. امیر

۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۵۴.


مؤمنان علیهم السلام می‌فرماید: «روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم چشمان مبارکش پر از اشک بود. عرض کردم: ای پیامبر خدا، آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا چشمان شما اشک آلود است؟ فرمود: آری، جبرئیل نزد من آمد و گفت: حسین در شط فرات کشته می‌شود. هیشمی در کتاب *مجمع الزوائد* پس از نقل این حدیث می‌گوید: «این حدیث را احمد، ابویعلی و بزار طبرانی روایت کرده‌اند و راویان آن ثقه‌اند».^۱ همچنین در روایات گوناگون نقل شده است هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، افق آسمان قرمز شد.^۲

مؤلف همچنین نمونه‌های دیگری از این قبیل ذکر می‌کند و با استناد به سیره و اقوال علما و احادیث معتبر، به اثبات عدم حرمت گریه و عزاداری پیروان اهل بیت علیهم السلام برای امام حسین علیه السلام می‌پردازد.

امید آن است که حق جویان و بصیرت طلبان با مطالعه این کتاب و کتاب‌هایی از این قبیل، بر توانایی علمی خویش در مقابله با شبهات و اعتلا بخشیدن به مقام والای فرقه حقه شیعه بپردازند؛ زیرا پیروان ابن تیمیه هر لحظه بر تلاش خویش می‌افزایند و هر قدم عقب‌نشینی علما و فضلالی شیعه به مثابه یک قدم پیش‌روی آنان است. به امید روزی که پرچم ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر بلندای زمین خاکی بر افراشته گردد.

۱. *مجمع الزوائد*، ج ۹، ص ۱۸۷.

۲. *الدر المنثور*، ج ۶، ص ۳۱؛ *الصواعق المحرقة*، ج ۲، ص ۵۷۰؛ *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۱۴، ص ۲۲۷.



انتقال مؤسسه تحقیقاتی

دارالاعلام مدرسه اهل البیت
عالم السلام



مرکز تحقیقاتی دارالاعلام مدرسه اهل البیت علیهم السلام، وابسته به دفتر آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته) که در زمینه شناخت و نقد وهابیت فعالیت خود را از سال ۱۳۸۸ آغاز کرد، از همان ابتدا با شناسایی ضرورت‌های موجود در عرصه نقد وهابیت و لزوم مبارزه با اندیشه‌های انحرافی این گروه، با یاری استادان و صاحب‌نظران این حوزه، مرکزی منسجم و متمرکز در این زمینه را تشکیل داد؛ اما در این راه با کمبود مکان مواجه بود. فعالیت‌های گسترده این مرکز و نیاز به فضای مناسب و عنایت خاص مرجع معظم تقلید، باعث شد تا ساختمان مستقلی برای این امر بنا گردد و در نهایت این مرکز در تابستان ۱۳۹۱ به ساختمان جدید انتقال یافت. این ساختمان در بنایی به مساحت تقریبی چهارصد متر و در سه طبقه بنا شده است؛ طبقه زیرزمین آن به‌طور کامل به کتابخانه تخصصی کلام و تخصصی وهابیت پژوهی، طبقه اول به قسمت آموزش و امور اداری، و طبقه دوم به ریاست و بخش پژوهش معاونت‌ها، سردبیر و ... اختصاص یافته است.

۲۹۴

◆ معرفی اجمالی معاونت پژوهش

با توجه به پژوهش‌محور بودن این مرکز، معاونت پژوهش مهم‌ترین وظیفه را در این مرکز بر عهده دارد و در بخش‌های گوناگونی به فعالیت مشغول است و با انتقال به ساختمان جدید واحدهای دیگری نیز به آن اضافه شد و واحدهای قدیمی‌تر نیز با توسعه و سازماندهی جدید به فعالیتی مضاعف مشغول گشته‌اند که در ذیل به صورت خلاصه بدان‌ها اشاره می‌شود.

معاونت پژوهش

♦ بخش نشریه سراج منیر

اصلی‌ترین و عمده‌ترین بخش واحد پژوهش بخش مجله سراج منیر است که به صورت فصلنامه و به طور مرتب منتشر می‌گردد و حاوی مقالاتی ارزنده و جدید در نقد وهابیت است. تاکنون شش شماره از این مجله به علاقه‌مندان عرضه شده است و مورد استقبال محققان گرامی قرار گرفته است. محور عمده این مقالات رویارویی با اندیشه وهابیت و نقد افکار شخصیت‌های مؤثر در این مکتب همانند ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب است.

♦ بخش سایت

کار دیگر مؤسسه و معاونت پژوهش، فعالیت در فضای مجازی و راه اندازی سایت تخصصی وهابیت شناسی به آدرس اینترنتی (www.vahhabiyat.com) است که مجموعه‌ای از مقالات مفید و ارزشمند در زمینه نقد وهابیت را به همراه کتابخانه دیجیتال در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد و اهمیت آن در به روز رسانی منظم آن است. کتابخانه مجازی این سایت دارای دو بخش پایان‌نامه و کتاب می‌باشد که در هریک مجموعه خوبی از کتب مورد نیاز در نقد وهابیت قرار داده شده است و همه کتاب‌ها و پایان‌نامه‌های مذکور را می‌توان دریافت کرد.

♦ بخش احیای نسخ

از جمله واحدهای جدید، واحد احیای نسخه‌های خطی است. این واحد، وظیفه شناسایی و تهیه نسخه‌های خطی در موضوع نقد وهابیت، تحقیق و ویرایش علمی و سپس نشر آنها را برعهده دارد.

♦ بخش ترجمه

واحد ترجمه یکی دیگر از بخش‌های مؤسسه و معاونت پژوهشی آن است که در دستور کار خویش، ترجمه مقالات مجله سراج منیر را در دو بخش عربی و اردو بر عهده دارد. هم اکنون واحد ترجمه به زبان اردو شروع به کار کرده و مقالات مربوط را به زبان اردو ترجمه و به کشورهای هم‌چون هند، پاکستان، کشمیر، بنگلادش و ... ارائه می‌کند. بخش عربی نیز به زودی فعالیت خود را در این زمینه آغاز خواهد کرد.

◆ معرفی اجمالی معاونت آموزش

با وجود اینکه مسئولیت دفاع مقتدرانه از فرهنگ نورانی شیعه بر عهده حوزه‌های علمیه است و در این عرصه مراجع عظام، فرهیختگان و اندیشمندان حوزوی زحمات بسیار کشیده و فعالیت‌های فراوانی کرده‌اند ولیکن یکی از مشکلات اصلی موجود، کمبود متخصصان کارآمد و اهل قلم در حوزه‌های گوناگون علمی، با توجه به نیازهای داخلی و فراملی است. بنابراین ضرورت تأسیس مرکزی تخصصی برای پرورش نیروی متخصص در تحقیق و نگارش در زمینه نقد و هابیت در سطوح عالی، از ضروریات و وظیفه اصلی حوزه‌های علمیه بوده است. این مسائل ما را بر آن داشت که به این مقوله مهم و حیاتی به‌گونه‌ای فوق تخصصی و به روش کاربردی (آموزش ضمن تحقیق) پردازیم.

از این رو با فراهم کردن مقدمات امور، از علاقه‌مندان ثبت‌نام به عمل آمد و پس از برگزاری آزمون از این افراد، تعداد پنجاه نفر گزینش شدند و پس از مصاحبه حضوری و شناسایی استعدادها برتر بیست نفر از این افراد انتخاب شدند و با اشراف استادان صاحب‌نظر مشغول به فراگیری دوره‌های مذکور در سال جاری تحصیلی می‌گردند. امید است که پس از پایان این دوره بتوانند نیرویی توانا و کارآمد در زمینه تدریس، پاسخ‌گویی به شبهات و هابیت و ایجاد شبهات علیه آنان باشند. شایان ذکر است که کلاس‌های مربوط در ساختمان جدید برگزار می‌گردد.

◆ معرفی اجمالی کتابخانه

کتابخانه فعلی فضایی بالغ بر ۱۵۰ متر دارد که دارای ظرفیت بیش از دوازده هزار جلد کتاب است و پنجاه تا هفتاد محقق می‌تواند از سالن مطالعه آن بهره‌گیرند. با توجه به وسعت فضای کتابخانه و خلأهای موجود در زمینه منابع کلامی، کتابخانه این مرکز به کتابخانه تخصصی کلام و تخصصی نقد و هابیت تبدیل شده است تا بتواند گامی مؤثر در جبران کمبودهای موجود در این زمینه بردارد. از دستاوردهای این کتابخانه تاکنون تهیه منابع دست اول و هابیت از کشور مبلّغ این فرقه به همراه بخش عمده‌ای از پایان‌نامه‌هایی است که در دانشگاه‌های معتبر و هابیت دفاع شده است. این کتابخانه هم‌اینک در دو نوبت صبح و عصر در خدمت محققان گرامی در زمینه کلام و نقد و هابیت است. این مرکز با بهره‌گیری از محققان کارآمد و مشتاق و کادری اداری کوشا امیدوار است در جهت دفاع از مکتب نورانی اهل بیت علیهم‌السلام و مقابله با اندیشه‌های انحرافی و هابیت گام‌های مؤثری در این زمینه بردارد و کاستی‌های موجود در این عرصه را تا حدی جبران کند.